

أَمَّا الْقُرْآنُ فَهُوَ لِلَّهِ وَاللَّهُ مَنَّ عَلَى الْبَشَرِ

بمؤنة السبع جاهد حسن توفيقه غرثانه
تحتين تذكرة العلم والربانيين

الحمد لله
الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

من صفات الفسرين من التوفيقين آيات الله في القرآن
خلف الرشيد لولانا شيخ ولي المدحوب المدحوب لانا عبد المولى

أَمَّا الْقُرْآنُ فَهُوَ لِلَّهِ وَاللَّهُ مَنَّ عَلَى الْبَشَرِ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

الحمد لله حمداً حمداً والصلاة والسلام على الأئمة الأطهار محمد رسول الله وعبد الله
وعلى آله وصحبه المؤمنين بعد ذلك وأئمتهم العظام المرسلين ورأيت علوماً من بعدنا ما بعد
این رساله ایست سیمی لبستان المحدثین که مقصود اصلی در آن ذکر کتب حدیث است که غالباً در رسایل مصنفان
از آنها نقل می آرند و بحسب عدم اطلاع بر آن کتب سماع متخیر میزند و بالتبع برخی از احوال مصنفین آنها نیز مذکور
می شود که در حقیقت قدر تصنیف از قدر مصنفش پدید است و گویا نسب کتاب است و نیز منظور اولی ذکر متون
و گاهی ذکر بعضی شروح مشهوره بعضی از کتب متداوله نیز در آن را خواهد بود زیرا که شروح مذکوره بجهت کثرت
شهرت و تلقی و کثرت شهرت نقل و وثوق و اعتماد بر آنها حکم متون حاصل شده و المدد تعالی بعضی
عن الخطأ و الحطل و ثبت اقدامنا فی مواضع الزلل لایه المرجو فی الاولی و الاخری و علیه التوکل و الائتم و
فی الدنیا و العقبی کتاب موجب تصنیف حضرت امام مالک است علیه الرحمة که صاحب مذهب متبوع اند
و تعریف و توصیف ایشان نظر بحال شهرت فضائل و محاسن ایشان فضولی می نماید لیکن بقصد تبرک و
ترتیب این رساله باره از احوال که امت اشتغال ایشان نگذاشته می آید و بهین نیت در باقی کتب
مشهوره و مصنفین آنها عمل نموده و مع هذا آنچه مذکور میشود خالی از فایده زائده نخواهد بود و چنانچه
بر تاینخ و انان و احوال نویسندگان پوشیده نخواهد ماند نسب مالک بن انس بن مالک

ابن ابی عامر بن عمر بن العین بن الحارث بن عثمان بن عیینة معجمه مفتوحة بعد هاستاه تحت تهاکته بن خلیل
 بنخا معجمه مضبوطه و مشتمله مفتوحة بصیغه التصغیر کذا ضبطه الحافظ ابن حجر فی الاصابه فی ذکر ابی عامر بن
 عمرو و ابن ابی عامر را ذهی در تجرید الصحابه ذکر نموده و گفته لم یکن من کرمه من الصحابه و قد کان فی زمن النبی صلی
 و الانبیا کما لایة عن عثمان و غیره من الصحابه و حافظ ابن حجر در اصحابه بر همین قدر اکتفا نموده اند و شیخ
 محمدرضا یزید بن خلیل در شرح مختصر خلیل که رساله السیة مشهوره و رفقه مالکی در دریا مغرب الحج و مسند اوست
 چنین گفته است و اما ابو عامر فروجد ابی مالک صحابی شهید الخازمی که با مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
 خلا بدر انتهی لمخصان و یساج المواجه لابن فرحون و الهیه علم و سیر باید دانست که دارقطنی ناظم خلیل را
 که جدا علی امام مالک است بحجیم مضبوطه بدل ظاهر ضبط نموده و این خلیل سیر عمر و بن الحارث است و حارث
 مشهور ندی اصبح است و لکنه امام مالک را اصحی گویند قوله امام مالک سنه ۹۳ لوفیه و سائر هجرت مقیده
 واقع شده چنانچه بحی بن بکیر که از اجل تلا فله الیشان است نقل نموده و مدت حمل ایشان هم
 دراز شده بعضی دو سال و بعضی سه سال نوشته اند و فوات الیشان در سنه یکصد و هشتاد و نه
 اتفاق افتاده تاریخ تولد فوات الیشان را بزرگی درین قطعه ظلم نموده و مدت عمر شریف
 ایشان نیز از همین دو تاریخ ظاهر می شود قطعه فخر الالهة ممالک * یعمل کام السالک
 مولد کما یحکم * و فاته فار ممالک حلیه مبارک الیشان چنین نوشته اند که الیشان
 دراز قد فریه اندام و سفید رنگ مثل برزدی کشاده چشم خوش صورت بلند بینی بوبونه و در
 پیشانی ایشان موی سر کمی داشت و این قسم شخص را در لغت عرب صلح گویند جناب امیر
 بنو سیر عمر فاروق و جناب امیر المومنین علی مرتضی نیز الصلح بودند و ریش ایشان دراز و انبوه
 بود و تابسینه ایشان میر سعید رموی شارب را آنچه بکناره لب می باشند میگرفتند و صحن
 شارب را بکمره می داشتند و می خوردند که این صحن از باب شارب است و بروت و افرواشتنه
 بدین باب نیز تمسک لفعل المومنین فاروق رضی الله عنه میفرمودند و روی اند رضی الله عنه
 کان یفعل سبلته اذا اهلهم مخرجی بروت خود را بار بار تاب می دادند و قتی که در همی مستغرق

میشدند و اقدسی گفته است که امام مالک نو سال عمر یافت و سجدی بوی خود را خضاب نکرده بپای
 در حمام داخل نشد و امام مالک رحمه الله بسیار خوش لباس میبود و جامه اعدان که شہریت درین شایخ نجابت نفیس
 و بیش قیمت میباشید و جامی خراسان و مصر و قم اعلی می پوشید و لباس ایشان سجد میبود و اکثر اوقات عطر
 جید میمالید و غیره بود که دست ندارم مگر کسی که حق تعالی او نعمت ثروت داده باشد و از آن برده ظاهر نباشد
 زیرا که گمان نعمت او از کفر ان نعمت کاتب حروف گوید سلف صالح را در فحاشیت و ضد آن نیت صالح
 بود و کیکی نفاست دوست بود برای اظهار نعمت الهی میگویند و خوش میپوشید و سیکه ثیاب دون
 اختیار میکرد و به نیت توضع و عدم شہرت میکرد پس هر یک از ایشان مصیب است و هر کسی را از ثواب
 بر طبق نیت او نصیب الناس فیما یستحقون نه است و شہب که شاگرد رشید امام است گفته است امام هرگاه
 که علامه بر سرستی یک پله از آن زیر زقن آورده هیچ سید او و نیز یکجانب او را دو شانه ارسال میکرد
 که در عرف این دیار آنرا شمله گویند و عرب غلب نامند و هرگاه بنا بر ضرورت میکشید در خانه نمی
 و بیرون نمی برآمد مگر در میدانست سر می کشیدن ^{بالتجلی} و مرضی داشتی امام از سیم بود و نکین او
 سیاه رنگ در و این آیت را نقش کرده بود **حَبْنَا اللَّهُ وَنَعْمَ الْوَكِيلُ** مطرف که از شاگردان است
 روزی از سبب اختیار نقیض سوال کرد فرمود که در کلام الهی شنیده ام در حق یومنین میفرماید **قَالُوا حَبْنَا**
وَنَعْمَ الْوَكِيلُ پس خواستم که مضمون این کلمه نصب بعین نقش ضمیر من باشد و در دوازه امام این کلمه مکتوب بود
 که ما شاء الله این نیز سوال کردند فرمودند که حق تعالی فرموده است **وَلَوْ أَدْرَأْتَ جَنَّتْ قُلُوبُ**
 که ما شاء الله و جنت من خانه منفست پس خواستم که هر بار که بخانه در آیم این کلمه بیاد من آید و بر زبان من
 جاری شود و خانه که در آن امام میماند در مدینه منوره خانه عبد الله بن مسعود بود که از کبار صحابه است
 و مکان نشست امام از مسجد نبوی مکان امیر المومنین عمر فاروق بود و امام فرموده است که من تمام
 عمر خود را بفضی سبک عقلی بهشتی نکرده ام امام احمد بن حنبل میگوید که امریت عظیمم که هرگز غیر از امام
 مالک میسر نیامده و در زمره علما فضیلتی بهتر از من نباشد زیرا که صحبت یفهمان نور علم را به دست
 میکند و لابد منزل از ذروه تحقیق انتم تخصیص تقلید بهشتین اینها را ضرور میبایستند و این سخن

علم قدحی میکند و امام مالک را کسی در خوردن و آشامیدن ندیده بود در خلوت میکرد و با وصف
 این نمکین و دقار در حسن خلق با اهل داد و لاد و خدم و حشم بر تبه عظیم بود و درین باب
 اتباع سنت سینه رسول الله و اصحاب کرم میفرمودند و در طلب علم حرص وافر داشت
 در ابتدا سه زمان طلب که مایه ظاهری چندان نداشت سقف خانه خود بر کندید سه
 و چوب آنرا فروخته در کار کتاب و غیره صرف فرموده اما بعد از آن بر دوشه هجوم آورده
 و متوجع عظیم داشت و حفظ بدرجه اتم میباشست میفرماید که چنین نشده است که چیزی را در حافظه خود جاد او
 باشم و باز در از او مشورت سازم و ابتدای شبستن امام در مجلس افاده تعلیم در مفسده سالکی
 بود گویند که در آن ایام زنی از عمده های مدینه فقها کرده بود و ساله چون به هم غل
 قیام نمود و دست بفرج آن زن گذاشت گفت این منسرج چه زنا کار بود دست
 غساله بفرج پسید هر چند تردد و تلاش نمودند دست از فرج جدا نینداختند این شکل را
 بعلماء و فقها را جمیع ساختند و چاره کار بستند همه تا از چاره نسر و مانند امام بی بصیرت
 برد و نسر مود که این غساله را حد قذف بر تندهمین که هشتم دوره زدند دست از فرج
 جدا شد و از آن روز امامت در ریاست ایشان در اذان مرد مستقر و راسخ گشت امام
 فرموده است که بدست خود هزار حدیث نوشته ام و از قطنی از اجله محدثین است گفته
 که هیچکس را این اتفاق نیفتاده که امام مالک را افاده و دشمنی از دوشه یک حدیث
 را روایت کرده اند و ما بین وفات این دو کس یکصد و سی سال یکدیگر از آنها محمد بن مسلم بن
 شهاب زهری است که او ستاد امام مالک است و حدیث فرقیته بنبت مالک بن
 سنان را در باب سکنی المعتدله از امام مالک روایت کرده و دیگر ابو حذیفه سہمی
 ست از شاگردان امام مالک و صاحب نسخ موطا است همین حدیث را از امام
 مالک روایت کرده و وفات زهری در سنه یکصد و بیست و پنجست و وفات ابو حذیفه در
 دو صد و پنجاه و کسر چند کتاب الحرف گوید روایت زهری از امام مالک رضی الله عنه از باب روایت الاکابر

ان الاصحح است که خالی از ندرت نیست و محدثین را در سیاق کتابهاست و این قدر تفاوت دور است
 یک شیخ در وفات نبیره خالی از غرضی نیست و این را در حدیث محدثین سابق و لاحق گویند و شیخ ابن حجر
 در شرح تفسیر نوشته است که اکثر ما وقف علیہ فی ذلک التفادوت ماتبه و جنسون ستمه باز مثال
 آن را نیز نوشته اند و غالباً انفع در تفادوت و در صورت روایت اکابر از احمد غریب می دهد
 و مجلس امام مالک مجلس است و وقار بود و هرگز نشود و غوغا و آواز بلند و اینجا گنجایش نداشت و خود بر
 کسی نمی خواندند تلازمه میخواندند و خود می شنیدند و این تقدیرها بر آن بود که در زبان ایشان
 جماعه از اهل عراق قراة علی الشیخ را از وجوه تحمل حدیث نمی شنیدند و سماع از لفظ شیخ طلب میکردند
 برای دفع دهم آن جماعه اکثر علما را ندیدند و حجاز این روش را اختیار فرمودند و الا در قدیم نزد محدثین
 قراة الشیخ علی التلمیذ مروج و معمول بود و از شاگردان امام مالک بحی بن کبیر را که یکی از اصحاب
 است اتفاق افتاده که چهارده بار کتاب موطا از امام مالک بقراة ایشان شنیده این حبیب یکی
 از یاران گوید امام مالک است میگوید که امام مالک در تمام مجلس افتاده و سماع حدیث میطور می شنیدند
 زانو بدل نمیکردند بحیث کمال تا در بحیث رسول ایشان را درین امر نهایت احتیاط بود گویند
 که در تمام مسجد و در حرم مدینه منوره قضائی حاجت نموده بیرون حرم میرفت مگر در قضا
 عرض و ضرورت و چون برای اسماع حدیث می نشست استعمال خوشبوی و عطس می فرمود و جای
 نفیس می پوشید و سندی برای ایشان می انداختند و از حجره خود به کمال سکینه و خشوع
 برآمده بقا می نشستند و عود و ممبر حاضر میکردند و می افزودند تا وقت فراغ از ذکر حدیث پنهان
 وضع می بود و عبد اللہ بن المبارک که امام عظیم است از ائمه حدیث و فقه و تفسیر و قراة و از شاگردان
 امام مالک است و شہادت او مستغنی از تعریف و توصیف و نقل میکند که یکروز نزد امام حاضر بود و امام
 روایت حدیث می فرمودند امام را کردم پیش زدن آغاز کرد و شاید در باز نشیند و گویند روی امام
 متغیر می شد و زرد می گشت و هرگز روایت حدیث را قطع نفرموده و لغزشی در کلام او ظاهر نشد
 چون مجلس منقضی شد و مردم متفرق شدند عرض کردم که امروز جبره مبارک خیلی تغیر پیدا کرده فرمودند

آری و تمام با جبر افضل بیان کردند و گفتند که این قدر صعب تر از برای اظهار بحکم و شکایا می خود است
 بلکه محض نایب تطبیع حدیث پیغمبر است سقیان ثوری که شهرت ایشان کا نیست از تعریف و توصیف
 ایشان روزی در مجلس امام مالک حاضر شدند و عظمت و جلال و اہمیت و شوکت آن مجلس و فواید
 و برکات آن را مشاهده فرمودند و این قطع در مدح امامان نمودند قطعه بدیع الجواب فیما یراجع ھتہ
 و السائلون لو اکملوا فان اذکب العارف و غیر سلطان التقی ھو المھاب لکس اسطان
 و شہر حافی کہ یکی از مشاہیر صوفیہ و اہل المدینہ می فرماید کہ از جلالت و دنیا این بخت ہمست کہ شخص بگوید
 حدیث مالک یعنی اہمیت و شوکت امام مالک این در جہ رسیده است کہ شاگردی او را از مغاخر دنیاوی
 می شمردند با وصف آنکہ از وسایل آخرت و امور دین است و امام مالک این بیت را اکثر بر زبان مبارک
 میراند شعری و خیر احوال للذین ما کانت اسنة و شر الھو المحدثات المبدائع و این شعر از
 باب حکمت است کہ مضمون حدیث نبوی را نظم نموده است و از کلام ارشاد و نظم امام است لیس العلم
 بکثرة الروایة انھاھو نول یصنعہ اللہ فی القلب این کلمہ ایشان تحقیقی دارد بس عمیق کما لا یخیر
 روزی از ایشان پرسیدند ما تقول فی ظل العجل فرمود خوشنیل لکن انظر ما یزیک من حین یصبح الی
 ان تمسی فالزمہ درین کلام ایشان نیز غور باید کرد و تفسیر فرموده است لاینبغی للعالم ان یتکلم بالعلم عند
 من لا یطیقہ فان ذل و امانتہ للعلم و کماھی در مدینہ سوار می شد و میفرمود انا استجی من المدان اطاعتہ
 فیما یقر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بخافد ایتہ و چون موطا را تصنیف فرمود عسائی مدینہ یروشام
 موطا تا بر دختند مردم عرض کردند کہ چرا این قدر رحمت بر خود می کشید کہ دیگران شریک این امر
 سفید اند و مثل این تصنیف نموده اند فرمود مرا ینھما ید تصانیف دیگران را آوردند و امام در ان نظر
 فرمود و گفت شما بہت خواہند دانست کہ کدام عمل لوجہ اللہ واقع شدہ و فی الواقع از تصانیف
 دیگران نام و نشانی پیدا نیست الا ما یدکر من موطا ابن ابی ذئب و موطا امام مالک مخدوم طوائف
 امام و ما یتبھا و علما اسلام گشت و القبول بقدر حسن النیۃ حافظ البغیم اصغھا فی در کتاب حلیہ
 الاولیا و ذکر امام مالک سبب صحیح آورده کہ سہیل بن مزاحم کہ یکی از عابدان وقت و از یاران عبد اللہ

بن المبارک ساکن مرو بود گفت در روزی جناب رسالت بخوابیدم عرض کردم یا رسول الله حال چونان
برکت نشان شما منتفی شده است اگر ما را در امور دین شکی و شبیهی بخاطر افتد از کائناتیم بجا نشان بدهید
فرمودند هر چه شمارا شکل شود از مالک بن انس پرسید و نیز در همان کتاب از طرف روایت کرده که ابو عبد الله
نام شخصی از حوالی لیشین که خیلی بزرگ و متقی و خدا پرست بود گفت من زیارت حضرت رسالت
پناه شرف شدم دیدم که آنجناب در مسجد نشسته است و اگر داوود مردمان حلقه زده اند
و امام مالک رو بروی آنجناب ایستاده است و پیش آنحضرت قدری شک نهاده اند
از آن شک قبضه قبضه با امام مالک عنایت میفرمایند و امام مالک بطریق شار بر مردمان
و تعبیر آنجناب بخاطر من چنان رسید که علم نبوی اهل در مالک ظهور نمود و بعد از آن ب مردم دیگر
بواسطه او رسید و نیز از محمد بن رجیحی مصری که او سند مسلم صاحب صحیح مشهور است آورده
که روزی زیارت آنجناب در خواب شرف شدم و عرض کردم که ما مردم در حق مالک ولایت
مختلف ایم که کدام یک ازین هر دو عالم تر است آنجناب فرمودند مالک دار ثخت منست
آن وقت چنین فهمیده ام که مراد آنست که دار ثخت علم منست و از یحیی بن خلف بن الربیع طرسوسی
آورده و او نیز از علی بن عباد وقت بود که گفت من روزی نزد مالک ابن انس حاضر بودم
ناگاه شخصی آمد و گفت در قرآن چه سر مای آیا مخلوق است یا نه امام سرمود این زندیق بکشید
که از کلام او بسی فتنه ناخواهند زانید و بعد امام مالک برین سبکه عجب فتنه برپا شد و جماعه
کثیر از اهل سنت مقتول ذلیل شدند و همچنین از جعفر بن عبد الله آورده که گفت ما نزد امام مالک
بودیم که شخصی از دیر رسید که تغیر الرحمن علیه العرش است و چه میفرمائی استوی چگونه بود امام ازین
سوال بسیار اظهار لال فرمود و نظر بر زمین انداخته تا در فکر ماند و در جمیع احوال مد بعد از آن فرمود اَلْكَيفُ مِنْهَا
مَعْقُولٌ وَالْاِسْتِواءُ مِنْهُ غَيْرُ مَعْقُولٍ وَ الْاِيْمَانُ بِالْوَلِىِّ الْمُسْلِمِ بَعْدَ اَزَانِ فَرَمُودِ كَيْسَ رَا
برانید که او صاحب بدعت است و نیز از ابو عروه که از اولاد حضرت زهرا بود آورده که مار و
نزد مالک بودیم که شخصی بیداشت و عیوب و نقایص صحابه را ذکر کردن گرفت امام گفت بشنو بعد از آن این ایه تلاوت

اصح احاديثنا وثبت حجة
عليه مضمون الاجماع من كل امة
نحنه فخذ علم الديانة خالصا
وشد به كف العناية يهتدى

باید دانست که موطا را از حضرت ائمه در زمان ایشان قریب هزار کس شنیده و مندر گرفته و نسخ
آن بسیار است و از طبقات مردم فقها و محدثین و تصوفیه و آراء و خلفا بطریق تبرک از ان
امام عالی مقام آنرا سند کرده اند و آنچه از نسخ موطا امروز در دیار عرب یافته میشود چند نسخه است
نسخه اولی که اروج دأشهر است و مخدوم طوایف علماء است نسخه یحیی بن یحیی مصمومی اندلسی است که
مطوعند الاطلاق بر جهان منطبق میشود و از لفظ موطایی تقدیر متباین میگردد و ادل این نسخه

بسم الله الرحمن الرحيم وقوت الصلوة مالك عن ابن شهاب ان عمر بن عبد العزيز اوصاه
 يوماً فدخل عليه عروة بن الربيع فخره ان يخبره ان الصلوة بن شعبة اخر الصلوة يوماً وهو بالكوفة فدخل عليه
 ابو مسعود بن الانصار فاشي فقال ما هذا يا خيرة لم يبق علي ان يبرئ نزل فلي صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ثم صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 بن عبد العزيز علم ما تحدث به عروة واذن جبرئيل والذی سام لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقت الصلوة
 قال عروة كذا كذا بن ابی مسعود الانصاري يحدث عن ابي نائل عروة ولقد حدثني عائشة تزوج
 ابني صلى الله عليه وسلم ان النبي كان يصلي العصر ونس في حجرته قبل ان تظهر ابيس عالا فورا فاقا
 رجب من احوال محبي بن نيزعت لم آدره شود نسبت اين ابو محمدي بن كشيده بن سلاسل
 فتح الواو وسكون السين المثلثة وبعده الالف وسين جهل بن شعلل بقية اشين المعجزة كون الميم
 نسخ الالف الاو لى بن نقالين الميم وسكون النون بعد الفاف معقودة وبعده الالف مثنا
 نيمية بعد الف وسنبت ادمه مودى است وصادى نيزكون بعد الفاف معقودة وبعده الالف مثنا
 سحر بايند نسبت بعد الف وسنبت ادمه مودى است وصادى نيزكون بعد الفاف معقودة وبعده الالف مثنا

بر دست یزید بن عمر ثنی پس نسبت او بولایه اسلام می آید و از او لا و تقایا اول کسی است باندن
در آمد و سکونت اختیار کرد و کثرت و گونیدگی بن و سلاسل است که در شکر طارقی برآمد و سلاسل
تیز بر دست یزید بن عمر اسلام آورده و بعضی گویند اول کسی که از جد او و بشرف اسلام شرف
شد همین سلاسل است باید نیست که یکی بن یکی رخنه باب آخر از کتاب الاعتکاف بلاد وسط
از حضرت امام سماع نشده و خود یکی بن یکی که مراد اسماع این ابواب که باب خروج
الاعتکاف الی العید است و باب قضای الاعتکاف و باب الکلیح سنه الاعتکاف است
اشک و شبهه است لهذا این ابواب ثلثه را از زیاده بن عبد الرحمن روایت میکنند
و یکی بن یکی موطا را در بلاد خود قبل از آنکه بزیارت امام و استفاده از ان عالمقام
مستعد شود از زیاده بن عبد الرحمن حاصل کرده بود و تمام موطا را از ان بزرگ گرفته
بود و تفصیل حال برینمونس است که یکی بن یکی از فرقه بربر دست و جدا و مسلمان شدند
قرطبه از زیاده بن عبد الرحمن موطا را گرفت و اتفاق نمود بعد از ان شوق طلب علم او را
عنان کش شد و از بت ساله بود که بسمت مشرق رحلت نمود و از امام موطا را سماع
نمود و ملاقات او با امام در سنه یکصد و هفتاد و نه بود که سال وفات امام است و در
وقت وفات امام حاضر بود و در تجسیر جنازه او خدمت کرده و از عبد الله بن وهب که
اجل شاکردان امام است نیز موطا را و او را جامع او را روایت کرده و جمعی کشید را از
اصحاب امام دریافته و از ایشان اخذ علم نموده است و او را در رحلت برای طلب علم
از وطن خود اتفاق افتاده در یک رحله از امام و از عبد الله بن وهب و از لیس بن سعد و
و صفیان بن عینیة و ثانی بن غیسم فارسی اخذ علوم نموده و مرجعت نمود و در رحلت دوم محضر
بر استفاده از خدمت ابن القاسم که صاحب مدونه بود و یکی از عیال شاکردان امام است
اقتفا نموده در رحلت اولی روایت نقل را استیفا کرده بود و در رحلت دوم تفتحه و روایت را
بجمال رسانید و جامع ابن الروایة و الدرر ایت معاودت کرد و در اندلس مشارالیه گشت

رجوع استفتا را آن دیار باو منحصر شد و قبل از رجوع فادی بجسی بن دنیا را بود که او نیز از کلبه
 انده امام مالک است و بسبب همین دو کس مذہب امام مالک اندک منتشر شد و قرار گرفت گویند
 یحیی بن عیسی بن دنیا نیز عقل بوجہ این پنج بن لبابه گفت **شعر**
 فیه الاندلس عیسى بن دینار وعالمها ابن حنبل عاقلها یحیی
 حضرت امام مالک و را عاقل خطاب داده گویند روزی بحضور امام مشغول خدمت بود و جماعه
 دیگر نیز حاضر بودند ناگاه شورافتاد که فیلی میگردد و در دیار عرب میل خیل غارت میدارد
 خصوصاً در آن زمان و لهذا بعضی میان ساکنان حجاز را بدیدن فیلی تخاصم کردند و مبارک با
 خواسته ابو ششم گفت **شعر** یاقوم انی رأیت الفیل یجدکم فبارک الله
 فی رویة الفیل و ساریتک و له شیء یجوز که ۴ فلک ان تصنع شیئاً فی الشکر و قل
 اکثر جماعه حصار برائی تماشا می فیلی رویدند و صحبت امام را گذاشتند مگر یحیی بن یحیی با
 از علاج واضطراب پر وضع خود نشسته مشغول خدمت ماند امام او را از آن بار بعاقل
 میفرمودند و یحیی بن یحیی را با وجود علم حدیث و فقه ریاست طاهر و تقرب نزد ملک
 و غنیای نیروست داد و با وصف امانت و تدبیر و توسع نزد این گروه خیل معظم و کم
 بود و هیچگاه ولایت فضاوت و امثال فلک حیدران با عنوان علم منافات نداشته
 قبول نکرد لیکن بر تبار و نزد ملک و امرا آن دیار زباده بر مرتبه ارباب این منصب
 این شهر در جای نوشته است که این دو ندرت عالم از راه ریاست و سلطنت روا
 و امتیاز گرفتند اند مذہب ابو حنیفه و مذہب مالک میرا که قاضی ابی یوسف تفرقه
 کل مالیک بدست آورده از طرف قضایا میسر شدند پس بر قاضی شریک و میکرد که عمل و
 مذہب ابو حنیفه نماید و در اندلس یحیی بن یحیی از ندرت و سلطان الوقت بحدی مکننت
 بنا و حاصل گشت که هیچ قاضی و حاکم بی مشوره او منصوب نشد پس و غیر از یاران و همه
 خود متولیان ساخت انتہی ظلام ابن خرم را آنهم حروف گویند سبب و اوج مذہب امام

در دیار مغرب اندلس نزد جمهوری مودین آن است که علما آن بلاد برای راج و زیارت آن بجزایر
 رحلت کردند و چون با دستان خود معاودت نمودند فضل و بزرگی امام مالک و سعت علم و
 جلالت قدر ایشان را مشاهده نموده دقت و دقت را از اوصاف کمال آن بزرگ در آن بلاد
 بیان نمودند لهذا تعظیم امام مالک و تقلید ایشان در اذهان مردم آنجا رسوخ و استقرار پیدا کرد
 و الا قبل از آن همه بزرگوار را می بودند و با جملة آنچه حق تعالی بحی بن یحیی را و در اندک عظمیت
 و جلال و قبول قول و اطاعت انجشید و چنانکه از علمای اندلس به بخشیده و ذلک فضل العظیم
 می باشد و الحمد للہ و الفضل العظیم ابن شکوال گفته است که یحیی بن یحیی مستجاب الدعوه بود
 و در وضع لباس و نشست و برخاست و هیئت ظاهری نیز تبع حضرت امام مالک می نمود و آنچه از
 امام مالک شنیده بود بموجب آن فتوی میداد و هرگز بخلاف مذہب امام مالک اتمنی نمی شد
 حال آنکه در آن زمان تقسید بکذب رائج نبود و در عوام و نه در خواص نوشته اند که یحیی بن یحیی
 هر سئله اتباع اجتهاد امام مالک لازم گرفته مگر در چهار مسئله که مذہب لیث بن سعد مصری را
 اختیار می کرد یکی آنکه قنوت در صبح و دیگر صلوات جائز نمی داشت دوم آنکه با یک شایه
 بقسم مدعی اثبات حق درست نمی داشت سوم آنکه در صورت نزاع روضین حکم می داد
 و اجب نمی نمود و چهارم آنکه گرایه گرفتن زمین از مدعی بمجصول آن رد می داشت و مردم آن دیار
 بحسب اعتقاد حضرت امام مالک درین مخالفت قلیله هم بر و گرفت می کردند و انکار نمی نمودند
 یحیی بن یحیی گفته است که مرض موت امام ممتد شد و وقت آخر رسید تمام فقہاء مدین و
 علماء اصهار دیگر که در آن مقام برای زیادت خیر البشر مجتمع بودند برای توفیع امام و شنیدن
 وصایای آن مقتدی الانام در خانه فیض آشفانند و بحضور جمیع شدند من شمار کردم یکصد و سی
 نفر از اعیان علماء و فقہاء حاضر بودند و من نیز از آنجمله بودم پس در بروئی امام فیرسم و سلام
 میکردیم و خود را در نظر آن امام می در آوردیم که شاید گناهی در کار ما کند و بهیود دنیا و آخرت نماند
 حاصل گردد و در همین حالت بود که امام چشم خود را گشاده با متوجه شده فرمود الحمد لله الله

اخلاک و ابکی و لغات و احیاء بعد از آن سرود که قضا رسید و لغائی او قضا
 نزدیک شد پس همه مانند یک شده عرض کردیم که یا ابا عبد الله این وقت باطن شما چه حال دارد
 فرمود که کمال خوشوقتی دارم صحبت اولیاء الله و نزد من اولیای اهل علم اند و هیچ چیز نزد
 خدا عزیزتر بعد از حضرات انبیاء از ایشان نیست و نیز خود را سرور در خوشدل میدبا بم
 با آنکه عمر من مصروف طلب علم و تعلیم آن شد و سی خود را بشکوه منیم زیرا که هر عمل
 که او را خدائی تعالی منصرف ساخته یا پیغمبر او مننون گردانیده همه از زبان پیغمبر
 به ما رسیده و ثواب آنرا بارشاد او علیه السلام دریافتیم مثلاً فرموده است که هر که
 محافظت نماید از راه او و چنین چنان پیش آید و هر که حج خانه کعبه کند و او را این ثواب
 است و هر که جهاد با کفار نماید و او را نیز ثواب است و علی بن ابی طالب و غیر از طایفه علم حدیث
 و علم آن این معصومات را بوجه صحت و تفصیل نمیتوانند دانست پس این علم گویا میراث نبوت است
 زیرا که علوم دیگر را از ادبیات و عقلیات و ریاضیات بغیر طریق نبوت نیز میتوان شناخت
 بخلاف علم ثواب علم عقاب و علم شرایع و ادیان که غیر از شکوة نبوت اقتباس انوار آن
 محالست پس کسیکه طلب این علم در سر او افتاد و خود را در پی شوق او گذارست عجب
 که ای و ثوابی دارد که نمونہ کره است و ثواب انبیاء باشد و لا یمسکم کنهه الا الله بعد از آن
 سرود که من نزد شما حدیثی از رجبیه روایت میکنم که تا آنوقت روایت نکرده ام
 شنیده ام که ربیع بن خنیس فرمود که قسم بخدا می غر و جل که اگر کسی شخصی در نماز خود خطا کند
 و نداند که چه قسم نماز او باید کرد و دوازده مرتبه در نماز او بفرایض سنن و آداب
 آن نشان دهم و طریق ثواب بیان نمایم نزد من بهتر است که تمام دنیا
 بمن دهند و آن همه را در راه خدا صرف کنم قسم بخدا می غر و جل که اگر مرا
 در خاطر شبیه در مسئله از علم یا در روایتی از روایات حدیث خطور کند و خاطر خود متفکر و
 و تذکر آن مصروف سازم و در حالت و نوم گرفتار تن خوابگاه مرا بختیارد دارد

و تا صبح بسبب آن شبیه مکرر بگذرانم باز وقت صبح نزد عالمی بروم و آن شبیه از خاطر
 من رفع و طمیس نان حاصل گردد و نزد من از صد حج مقبول بهتر است و نیز فرمود که از
 ابن شهاب بپرسید که شنیده ام که میفرمود که قسم بخدای عز و جل که اگر شخصی در مقدمه
 از مقدمات دین خود با من مشوره نماید و من آنچه حق مشیر است از قائل و تفکر
 اختیار اصوب و ادلی نموده او را براه حق دلالت کنم تا دین او اصلاح پذیرد و در ابطله او
 که فیما بیند و بین آمد است رنگ که درت نگیرد و نزد من از صد غزوه بهتر است حتی میگوید که اینکلام
 آخر حرف است که از حضرت امام شنیدم و فایده یحیی در ماه رجب در سنه دویسم و چهارم واقع شده
 و عمر او هشتاد و دو سال بود قبر او در قرطبه است مردم در وقت قحط با وی استقار میکنند
 و تبرک میجوهند و رحمت نیز باید دانست که چون در بیان یحیی امام مالک و هبطه روایت چند باب
 از موطا زیاده بن عبد الرحمن است برخی از احوال سعادت مال نیز تخریر می شود گفت ابو عبد الله و نسب او
 زیاده بن عبد الرحمن بن زیاد النخعی است و لقب ابی که بدان معروفست شطونست و از اولاد صاحب ابی بلتع صحابه
 بدرست و اول کسیکه مذنب نام مالک را اندر آرد و او است و دو بار بقصد استفاده بخدایت رحلت نمود
 در زهد و قورع مستثنی و ممتاز زمان بود و میراث نام رئیس قرطبه او را تکلیف قبول قضا قرطبه داد
 و او را بسیار رنگ کرد تا آنکه میراث نام میگفت که کاش مردم مثل زیاد می شدند که رغبت دنیا
 از عالم بدر میرفت بعد از آن زیاد را تسلی نامه نوشت و امان داد که دیگر بار تکلیف این امر نخواهم
 کرد پس سجانه خود رجوع کرد و مشغول فاده علم حدیث گشت از عجایب قصص آنست که روزی شام
 بر بعضی اصحابان خود در غضب شد زیرا که بیوفت چیزی که بغایت مکروه بود در عرضی نوشته
 گذرانیده بود پس فرمود که دست او را بر نذر زیاد در آنوقت سجانه شام حاضر شد و گفت که حق تعالی توفیق
 صلاح و نیکی دهد ای سرین مالک حدیثی شنیدم که فرمود قال رسول الله ص من کلم خطا یقدر علیه انصافه ملاه الله
 فلیبه حنا و ایما نالی یومم بهج و شنیدم این حدیث ثور بن غنیمت شام فرزندش و گفت قسم بخور که از مالک این حدیث
 زیاد و گفت و آمد که این حدیث را از زبان مالک شنیده ام شام از سر آنصاحب در گذشت و عفو نمود

و نیز از وی منقول است که روزی یکی از بادشاهان آن دیار برای او نامه نوشت و بپای او نامه
 نوشت و بر سر مهر کرده فرستاد و مردم حضار سوال کردند که این بادشاه ایشان چه نوشته بود و شما در جواب
 چه نوشتید و بپای او گفت که این بادشاه درین نامه سوال کرده بود که هر دو پدیده سیران قیامت از حیث
 خواهند بود و از زیاده از گفته من در جواب نوشتم **حَلَّ ثَمَامًا مَّا لَكَ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ قَالَ**
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ حَسَنِ السَّلَامِ لَمَّا رَأَى ثَمَامًا لَا يَعْنِيهِ وَفَاتِ زَيْدِ بْنِ
الْجَرَّاحِ بْنِ سَالِيٍّ است که وفات امام شافعی هم در همان سال است و آن سال دو صد چهارم است و رحمه الله علیه
 لشحه و مردم از وسط انسخه عبدالمدین و بسبب که از امام مالک این پنج و چهارم آورده اول آن نسخه
 اخبر نام مالک عن ابی الزناد عن ابي الحسن عن ابي عبد الله عن ابي الحسن عن ابي الحسن عن ابي الحسن
 صلوات الله علیه قال امرت ان اقاتل للناس حتى يبقوا لاله الا الله اذا قالوا لا اله الا الله عصيتموا واهني
 و ما كنتم و آمو الله و الفقه و الابحاث و احسانهم على الله و ابن حديث از متفرقات ابن وهب
 که در سوطا دیگر یافت نمی شود مگر در سوطا ابن قاسم که وی نیز این حدیث را روایت نموده
 و کتبت ابن وهب ابو محمد و ثواب الوجب عبدالمدین و وهب بن سلمة الفهری است که از اموالی
 بنو فخر بود و مولد در مکه او مصر است و در یقین ده^{۲۵} که صد و سبست و پنج متولد شده و از
 چهار صد امام از انتم حدیث روایت دارد از انجمه حضرت امام مالک و کتبت بن سعد و محمد بن عیسی
 ابن ابی ذر و سفیان بن و ابن جریر و یونس و غیرهم در حدیثین و در مصر طلب علم کرد و از وی سماع
 و روایت بن سعید حدیث روایت کرده گویند که حضرت امام مالک نیز از وی چند حدیث اهل
 مصر روایت کرده من و کک حدیث ابن لهیجه عنی عن بیح اله بان و عبدالمدین و وهب و زمران خود
 حجه بود و مردم بر روایات او کمال متذوق و اعتماد داشتند و تقلید بچنین میکرد و اما طریق
 اجتهاد و تفقه از امام مالک و کتبت بن سعد آموخته بود و از شاگردان ابن شهاب زهری
 است که را در یافته و علم ابن شهاب را که علم اهل مدینه بود از ایشان گرفته و با حضرت امام مالک
 است سال صحبت داشتند گویند که امام مالک بچنین افتخار نوشته مگر عبدالمدین و وهب که او

این مورخ نوشت الی الغیب میرالی محمد تقی قاسم ملک ایران و شاکر و ان خود را در ادب تسلیم
 و وعظ و نصیحت اکثر زجر و قویج میفرمود و هر که بعد از آمدن و برب را که بکمال انظیم و محبت او را
 تعلیم میفرمود و در کثرت احادیث در ان زمان که هنوز احادیث بلدان مجتمع نشده بود
 نادره روزگار بود و زبان یک لکبه حدیث روایت کرده و در تعانیف او یک لکبه سبب هزار
 حدیث موجود است که از کلام الذیسی و از عجایب آنکه این حدیثی گفت است که با وصف این
 کثرت در تعانیف او هیچ حدیث منکر یافته نمی شود چه جائی موصوع و ساقط از درجه اعتبار
 نزد امام مالک مذکور او و مذکور ابن القاسم که صاحب مدینه مشهور است در بیان آنکه
 ابن القاسم فقیه و ابن وهب عالم یعنی ابن القاسم و فقیه را استیفا و نزد است و ابن وهب
 در موارد علم مثل تفسیر و تیسر و در فرائض و مناقب و غیره ذلک استیفاء نموده است
 ابن یوسف گفته است که ابن وهب جامع سه وصف بود فقیه و حدیثی و عبادت او هفت
 سال خود را سه حصه کرده بود یک حصه در مجاهده کفار و در باطسب گذرانی و یک حصه در تعلیم
 مشغول می بود و یک حصه را در سفر جرج می کرد احمد که برادر زاده ابن وهب گفته است که عباد
 بن محمد رئیس اندام ابن وهب تکلیف تقاضا و ابن وهب فرار کرد و غیبت اختیار نمود و عباد
 بر آشتی و خاندان را در هم قسم نموده پس این خبر به من ابن وهب رسید و دعا کرد که عباد
 کوشود و یکجمله نگذشته که عباد کور شد از عجایب حکایات او آنست که روزی در حلقه درس خود
 نشسته بود و گدای آمد و گفت یا ابا محمد آن درم که دیروز من داده بودی باین بر آید این وهب
 گفت که ای عمر ز پشتمانی ما و پشتمانی عاریت است چنانچه باینده نهد و البشامید بهم
 که اگر آشتی و ما سر گفتن گرفت تا آنکه گفت صلی الله علی محمد این همان زمان است که
 می شنیدیم که در ان صدقات خیرات را از خدا تعالی بردست منافقان این امت
 خواهد پس در حلقه شخصی از اهل عراق حاضر بود شنیدن ابن وهب را و بجا رفت بر قضا
 و بر روی سایل طبایع نزد کربان و سائل فریاد بر آورده که یا ابا محمد یا ابا محمد یا ابا محمد

فلک
 بزرگوار که کفار را گوید

مجلس تو اینچ حرکت میکنند این و برب بر خاست و گفتش می نمود که این حرکت از که صادر شد
 مردم گفتند این جوان عراقی آن جوان عراقی رو بروی این و برب آمد و گفت
 استاد از تو حدیثی شنیده بودم که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است **مَنْ حَمَى لَحْمَ مَوْلَا مِنْهُ**
مُنَافِقٌ نَفْسًا بِلَحْمِهِ ^{از من که گوشت از گوشت خود را حرام کند و از گوشت او را حرام نکند} **لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ** ^{بر که حرامت کرد گوشت مومن را}
 ثواب استموقع فرموده اند بر حمایت استاد و مقتدای غلایق که تو باشی چه ثواب که نخواهند داد
 من برای توقع ثواب موعود این حرکت کرده ام این بگفت اگر این نیت کردی خدا نیازی
 ترا جزا بخیر دهد اینک حدیث دیگر شنیدم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است **سَيَكُونُ فِي**
آخِرِ الزَّمَانِ ^{آخر الزمان} **بِأَنَّ** ^{باین} **يَقَالُ لَهُمُ الْغَنَاءُ لَا يَتَوَضَّعُونَ لِعِلَّةٍ وَلَا يَتَقَلَّبُونَ مِنْ جَانِبَةٍ إِلَى جَانِبٍ**
إِلَى سَاحِلِهِمْ وَأَعْيَادُهُمْ ^{و این سخن فصد در آخر جوب این} **لَوْ أَنَّ النَّاسَ يَرَوْنَ حَقَّ قِيَمِهِمْ عَلَى النَّاسِ**
وَلَا يَرَوْنَ لِقَاءَ عِلْمِهِمْ ^{و این سخن گویند این و برب روزی در جماعتی داخل شدند شنید که شخصی این آیه}
يَنْجُو نَذْوًا ^{در آخر وقت و از آنکه در روز قیامت} **فِي النَّارِ** ^{در آتش} **يَبْشُرُونَ** ^{و تادیر بهوشش اندوزان و او را سوراوست}
 که او بخیر و التزم کرده بود که هرگاه غیبت کسی از وی سرزند بگوید که او را و گفت که چون
 کثرت شوق این امر بر من سبک نمود چنان تسلل دادم که هرگاه غیبت کسی کنم بگویم صدقه
 به هم این امر خیر شاق آمد و غیبت از من موقوف شد و او را کتبیت بهوشش جامع این و برب
 روزی کتاب احوال القیمة از آن کتاب شاکرد آن او بحضور او خواندند و او را حالتی از خوف
 استولی شد که بهوشش شد بخانه برداشته بردند قدری بهوشش آمد و باز لرزه و عیب بر وی افتاد
 و بهوشش میشد و در همین حال انتقال فرمود و در کیشنبیت و پنجم شعبان یکصد و نود و نهیت و عمر او
 بقصد ۷۰ سال بود چون خبر از بنیان بن عینی رسید گفت **أَنَا لَعَدُوٌّ لِلدَّارِ حَتَّى يَمُوتَ**
تَامِلٌ ^{تمام اهل اسلام است و بعضی از صلحا او را در شب وفات خود بخوابیدند که دستار خوان}
 پدید آمدند و میگویند که دستار خوان علم پیشه شده عبد الله بن برب تصانیف بسیار مفید نافع یادگار
 گذارند ^{انجم است معومات او از امام الکاتب و آن کتابی است در مقاصد مختلفه و در موطا جمع کرده}

بنا علی بن برب

علی را بابت دوم را صغیر نام نهاد و جمیع کبیر نیز دارد و کتاب الایهوال و کتاب
 تفسیر الموطا و کتاب المناک و کتاب المفاز و کتاب القدر و غیر ذلک حمزه الله
 علیه در صواب نه که این نسخه سیوم از موطا نسخ عبدالله بن سلمه الثقفی است و از مفرد است
 او که در موطا و دیگر یافت نمی شود این حدیث است اخبرنا مالک عن ابن شهاب
 عن عیسی بن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه
 وسلم لا تطهرونی کما اطهر عیسی بن مریم اما انا عبد الله فقلوا عبد الله ورسوله کانت او
 عبد الرحمن بن اوس بن عبد الله بن سلمه بن قیس الحارثی و در اصل از مدینه منوره است و در
 بصره ساکن شد باز بکمال انتقال نموده قلند و بعد از یکصد و شصت شیخ بسیار را در یافتن از آن
 جمله است امام مالک آیت بن سعد بن ابی ذیب و حماد بن زید و سلمه بن دروان و یحیی بن
 معین از خلوص نیت او در بن علم خبر داده گفته است که ما را اینا من یحکم الله وکیف
 الثقفی و نزد محمد بن یحیی بن محمد بن یحیی بن عبد الله المدینی را بر سر رسید که صاحب
 مالک بن یحیی الثقفی گفت لا الثقفی ثم من اول کدر نیت امام مالک و نیز از او این حدیث را میگوید و ترا در این
 خاطر نشنیده که گمانی تحقیق و اسحاق نمیکرد پس خود موطا را بر امام رحمه الله علیه گذرانید
 و نایت سال لازمست امام رحمه الله علیه نمود و حدیث او را افزود که یکبار از بصره باینه منوره
 و امام مالک رحمه الله علیه را خبر قدوم او رسانیدند امام رحمه الله علیه باین خود را
 فرمود برخیزید تا نزد بهترین اهل زمین برویم و بروی سلام کنیم و بر کلاه بطرف
 خانه بگذراده اند تعظیما و تشریفا مشغول می شد می گفتند هیچ کس افضل از یحیی نیست
 علیه طواف این خانه متبرکه نمی کنند و او رحمه الله علیه مستجاب الدعوات بود
 درین باب از وی قصه های عجیب بسیار نقل نموده اند عبدالله بن مسعود را حکم
 گفته که من نزد عبد الرزاق رحمه الله علیه که صاحب مصنف مشهور است رفتم
 باراد و طلب علم حدیث عبد الرزاق رحمه الله علیه را و در این باره در مقدمه

که از من میبایست و من ترا نخواهم آموخت شب یکام میار مغوم شدم و بخواب رفتم خواب
 رسالت بخوابیدم و این ماجرا را بجنود آن خواب عرض کردم فرمودند از چهار کس علم حدیث نزد
 نبوی من عرض کردم آن چهار کس کدامند تمخص اندر دفتر قضی و فرمودند و سه کس دیگر را نیز نام
 یزدند و اکثر اهل زمان او را از ابدال می دانستند و بزرگی و صلاح او مجمع علیه جمیع اهل عصر او
 بوده و وفات او در مکّه معظمه ششمین محرم سنه دویست و صد و بیست و یک واقع است نهم چهارم
 از موطا نهم این القاسم است که مشهورترین فقهاء مذنب مالکی است و اول مؤلفان این مذنب
 اوست و از تفسیرات این نهم این حدیث است ما لك عن ابي عبد الله عن الحسن بن احمد بن ابيه عن
 أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله تعالى من عمل عملاً أشرك فيه
 مع غيري فهو لهما شركا أنا أغنى الشركاء عن الشرك ابو عمر گفته است که این حدیث در موطاء
 ابن حنبل نیز یافته شده و سواي این دو موطاء در موطاء دیگر نیست کنیث ابو عبد الله دنام و عبد الرحمن
 ابن القاسم بن خالد بن خیا و القتی و او از اهل مصر است و عتی نسبت بالولا است لانه کان مولی
 لزمیدن الحادث القتی بضم العین المجهله و فتح التاء الفوقیه و تحقیق این نسبت اختلاف است
 بعضی گویند که غلامان چند از اهل طایف در ایامی که آنجناب محاصره اش فرموده بودند
 که نجاته مشرف باسلام شدند آنحضرت فرمودند من عتقا بوالله تعالی این را دان غلامان را عتقی
 گویند و این خلکان نوشته است که عتقا از یک سبیل نیستند بلکه از قبایل شتی بعضی از حجر حمیر
 و بعضی از سعد العشیره و بعضی از کنانه و اکثر آن را سوطان مصر اند و زبید بن الحارث از حجر حمیر
 بود و اصل قصه آنها این است که جماعه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم متفق شده غار مکره و قطع
 طریق شیوه خود ساخته بودند خصم صاه که بار بار ده اسلام و دراک شش صحت این خبر الامام
 سافرنشید او را در راه میرنجایند و آن حضرت بسوی ایشان فوجی فرستادند و آنها را اسیر
 کرده آوردند آن حضرت همه را آزاد فرمود از آن باز آن جماعه را عتقا گویند که از اولاد آنها
 عتقی است تو لید ابن القاسم در سنه یکصد و سی بوده است و از شیوخ بسیار و انبیا و مال

بسیار در راه طلب علم حدیث صرف کرده و در زهد و توبه و از عیال بی وزگار بود و در صحبت عیال و
 حری و انیت نادر وقت اکثر در دعائی خود میگفت اللهم امشعنی من لدنیا و امشعها منی
 و عطا یا سلاطین امرای هرگز قبول نمی کرد و بعد از آن بنویسید که سابق حال و ند کور شد میگفت که هر که
 رغبت بنفع امام مالک داشت باشد باید که صحبت ابن القاسم را محکم بگیرد که با بخیاری دیگر مشغول
 شدیم و او متفر و بنفقه دوست انداخته اند و مذنب مالکی مسائل مدونه او را بر جمیع روایات ترجیح میدهند
 و تشبیه را یکی از اعیان مالکیه است سوال کردند که قناعت ابن القاسم بیشتر است یا قناعت ابن ابی
 و می گفت که اگر پای چپ ابن القاسم را با تمام بدن ابن ابی بر کنند از وی افقه باشد اما محققین
 مذنب مالکی نوشته اند که تشبیه را در مسائل حج و زیارت محل کلی بود و ابن القاسم را در مسائل بیوع
 و معاملات و آئین بیعت و مسائل حج و مناسک و التدا علم و آئین القاسم گفته است که ابتدا می شود
 بنی صحبت امام ازان است که روزی در خواب بمن گفتند که اگر غرض طلبت ای و علم خویش را بستاند
 پس باید که بعالم اتفاق رجوع آری گفتم که آن عالم آفاق کیست نام او چیست گفتند امام
 مالک و ابن القاسم نیز اوقات سال را تقسیم کرده بود چهار ماه در اسکندریه می ماند برای جهاد کفار
 روم و بر تبر و تنگ و سه ماه در سفر حج و زیارت پیغمبر صرف می کرد و پنج ماه باقی در طلب علم
 مشغول می شد روزی مذکور نزد امام مالک در میان آمد فرمودند خدا این عبادت را بر او انبیا است
 بر از منک و خروقی در شرح رساله در تحت این قول و من قرأ القرآن فی سبیل الله حسن نوشته است
 که ابن القاسم در رمضان و صدمه قرآن می کرد و اسد بن القاسم الفرات گفته که ابن القاسم در غیر رمضان
 نیز دو ختم قرآن می کرد چون من بخدمت او رسیدم و او را ترغیب احیاء علم کردم بختتم سوخت
 و یک ختم را تا آخر عمر مواظبت نمود و نزد او از سائل امام مالک که مردم از ان خواب سیده بودند
 و او جواب اینها فرموده بود که صد جلد بود و اوقات او در معصرت ^{السنه} سپید بود و یکش او را
 بعد از موت بخوابیدند و بر سیدند که چه چیز ترا در دنیا سودمند افتاد گفت چند کفتی که در اسکندریه
 گذارده بودم بر سیدند که این مسائل فقه کجاست گفت هیچ ندیدم و بدست خود انشا فرمود که انهم

سکونت در زید والا و در اصل دمشق است از سفر و احوال این حدیث است ما لک عن ابن شهاب
 عن حبيب بن عروة عن عروة بن الزبير ان رجلا سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الاعمال الفضل قال بيا لله قال فأي العنقة افضل قال انفسها قال فان لم يجد رسول الله
 قال تضع اصابع او تعين اخرق قال فان لم استطع يا رسول الله قال يدع الناس من شئ فانها
 صلوة تصدق على نفسك ابو عمر كفته است این حدیث را در موطا ابن وهب نیز یافته ام و در
 موطای دیگر نیز گنیت او ابو محمد و نب و نسبت ابو عبد الله بن يوسف الكلاعي لد مشقی مشمر
 البیانی است بخاری از وی بلا واسطه روایات بسیار دارد و در مشورع ذخیره و نور کلبه بخاری
 و ابو حاتم در توشیح و تعدیل او بسیار گفته اند و نسخ منقح از موطا روایت یحیی بن کثیر و از متفرقات
 او این حدیث است که در موطا دیگر یافته میشود مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عمر بن الخطاب عن عائشة
 عن ابن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما ذا الحبيب یوصی بی یا لجانا حتی ظننت ان لیو من
 و یحیی بن کثیر سبقت که من موطا را بر امام مالک چسپارده با گذرانیده ام اکثر آن چهارده
 سماع بود و در موطا او چهل حدیث فحاشی است که در میان امام مالک و حباب سالت
 بیش از دوا و اسطه واقع نشده و این چهل حدیث را در دیار مغرب رساله جدا نوشته اند و در
 مقام تحصیل اجازت موطا همان را بر استاد میگذرانند و آل آن چهل حدیث نیست مالک از
 نافع روایت میکند و او از ابن عمر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود کسی با نماز عصر فوت شد
 گویا خانه آن او تباراج رفت و گنیت یحیی بن کثیر ابو ذر که یاست و نام پدر او عبد الله و بکر که یاست
 بآن مشهورند و او از ساکنان مکه است و او را اخذ و میفرمایند زیرا که از سوالی بنی مخذوم بود که
 امام مالک و گنیت بن سعد است و بنی سعد بنی قریظ است و بنی قریظ بنی قریظ است و بنی قریظ
 روایت بسیار دارند و هر که را میفرمایند او را توشیح کرده سبب هم وقوف احوال است و الا صدق الله و انزل
 اقربان عن مشهور بود ابو حاتم و سانی و توشیح او مرد کرده اند و حجاب مختصرا نرند لیکن حق نیست که در راه
 و و علم و استی دانت و حرفی نیست و طایفه بخاری هم بر او عمل کرده اند و بنی قریظ در مقام گنیت بنی قریظ

و شریف است و در نسخه ششم از موطاء روایت سعید بن عقیل بن ابی ریحان از صفوان بن ابراهیم بن مسعود بن ابی ریحان
 عن ابن شهاب عن ابن عجل بن محمد بن ثابت بن قیس بن شماس عن ثابت بن قیس بن شماس انه قال
 يا رسول الله انما خشيت ان يكون قد هلك قال ثم قال هانا الله تعالى ان محمد بن النضر فعل واجد
 لحمد و هانا الله عن حميد بن اعرج و هانا الله عن حميد بن اعرج و هانا الله عن حميد بن اعرج و هانا الله عن حميد بن اعرج
 و هانا الله عن حميد بن اعرج و هانا الله عن حميد بن اعرج و هانا الله عن حميد بن اعرج و هانا الله عن حميد بن اعرج
 قال مالك قتل ثابت بن قیس بر شمس یوم الیامه شهیداً سعید
 بن غیر از نشاء غیر علماء سراسر است کثرت او ابو عثمان و نسبت ابو سعید بن کنیز بن غیر بن مسلم
 انصاری بابولاء است او نیز از شاگردان امام مالک است لیث بن سعد بن سجای و دیگر محدثین معتبرین
 از وی روایت دارند و او را و علم حدیث علوم دیگر کمال بود خصوصاً علم کتاب تاریخ و واقعات
 عرب اخبار گذشته آن مردم در بنیاب باطنی عجیب داشت و در فصاحت علوم ادب نیز سرآمد انبیا
 روزگار بود و خیلی خوش محاوره و نیک صحبت بود هرگز از مجاله کسی ملول نمی شد و شعر خوب را
 ولادت او در سال یکصد و چهل و شش واقع است وفات او در رمضان و سال و صد و سیست
 و شش بوده نسخه ششم از موطاء روایت ابو مصعب بن هری است و ابن عدیب را از صفوان است
 نوشته اند اخبرنا مالک عن هشام بن عرو و عن ابی یحیی عن عائشه رضی الله عنها ان رسول الله صلی
 علیه و سلم سئل عن لقاب ایها افضل قال غلامنا و انفسها عند الله لیکن ابن عبد الله
 گفته است که ابن عدیب در نسخی بن یحیی اندلسی نیز موجود است و نام و نسبت ابو مصعب
 بن ابی بکر القاسم بن الحارث بن زبارة بن مصعب بن عبد الرحمن بن عوف زهری است و او را
 نیز گویند یکی از شیوخ اهل مدینه است و قاضی و مفتی آن بلده مسوره بود و در نسخه یکصد و پنجاه
 متولد شده و لازم است امام مالک اختیار نموده و تفقه تمام نصیب شده و از ابراهیم بن سعد نیز روایت
 بسیار دارد و صحاح مستدرک و روایت دارند الا انک نسائی بواسطه روایت می کند عمر او نود
 و دو سال شد و موطاء ابو حافه مسیبه لقب در سعد حدیث زیاده از موطاء می دیگر یافته می شود

گویند که موطا، اوستخه آخرین است که بر امام مالک گذرانیده اند و همچنین موطا ابو یوسف نیز این باب را داشته
از قبیل مسوده منجحه نیست و اهل مدینه را اعتقاد چنین بود که تا قتی که ابو مصعب بر می در میان نرفته است
ابراهم اهل عراق در علم حدیث و قضاوت غالبیم در خدمت قضا بود که قضا او رسیده در رمضان سال اول و
دو بعد یاقین فایز یافت **نسخه دهم** از موطا روایت مصعب بن عبد الله بن هریس است و
گویند که این حدیث از متفرقات است لیکن ابن عبد البر این حدیث را در نسخه سحر بن کبیر
و سلمان نیز یافته است **نسخه یازدهم** از موطا روایت عبد الله بن عمر بن رسول الله صلعم
قال لا تصحاب الحج لا تدخلوا على هؤلاء القوم المعذبين لانهم كانوا بالكيف فان لم تكونوا بالكيف
فلا تدخلوا عليهم ان يصيبكم مثل ما اصابهم **نسخه یازدهم** از موطا روایت محمد بن سنان
صورت **نسخه دوازدهم** از موطا روایت سلمان بن محمد است ازین دو نسخه احادیث
آنها را رسم الحروف را اطلاع حاصل شد که اگر غافقی کتابی نوشته است که او را پسند احادیث
الموطا من انشئ غفر و انشئ نام کرده دوران کتاب از خود امام مالک سند رجال صحیح می رود
در جمیع احادیث این دو ازده نسخه آن کتاب را از نسخ خود را تم حروف نیز افزوده است موطا
کرده و غالباً غافقی را تصحیح این نسخه دو واسطه می باشد و امام مالک واسطه و آخر آن سند
نوشته است که مجموع احادیث موطا ازین نسخ دوازده گانه ششصد و شصت و شصت حدیث است
از ان جمله نو و منبت حدیث مختلف نیز است که بعضی اهل نسخ دارند و بعضی ندارند و باقی متون علی
که در جمیع نسخ موجود است از ان جمله است و منبت حدیث مرسل و منبت حدیث مرسل و منبت حدیث مرسل
امام مالک که بنام در پیش پذیرد کور شده اند و متافذ و منبت حدیث مرسل و منبت حدیث مرسل
مذکور اند مالک عن الثقة عنده و انسخه امام مالک کتفه بعضی به ذکر راوی آن صحیح موضع است
و عدد و جمله رجال صحابه که درین سند مذکور اند متافذ و منبت حدیث مرسل و منبت حدیث مرسل
چهار و منبت حدیث مرسل و انسخه الحروف گویند چون این کلام نسخ شده است و منبت حدیث مرسل
او نیز نگاشته می آید ابو القاسم عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن هریس است

نسخه

نسخه

نسخه

از شیخ قضاوت که شهادت مشهور در شام متصل دمشق شاگرد حسن بن شمس و ابن شعیان
 و دیگر محدثان محدث اندیست و مرد فقیه متوسع بود و در آمد و رفت بر خود نیکو بود و هرگز خود را
 قضا شمار نمیکرد و در خانه خود منبر و میز متصل میگذاشت و اندک بر می آمد و کتاب نفیس از تصانیف یادگار
 مانده یکی سند موطا و در هم سند ابی یوسف الحنفی و او در مذمت مالکی بود و در سنه ۳۵۰ هجری بمشهاد
 و یک در ماه رمضان وفات یافت و در نجف باید دانست که دو کس از امام مالک موطا را روایت
 کرده اند نام هر دو یحیی بن یحیی است یکی از آنها همان است که در میان نسخ احوالی او گذشت و
 او مشهورترین نسخه های موطا است لیکن در صحیحین بلکه در صحیح مسلم و روایت او آورده نشده
 سبب کثرت او نام او ابن بزرگان او را ترک کردند و علم یحیی بن یحیی بن بکر بن عبد الرحمن التمیمی
 الحنفی انشای پوری است که در سنه ۳۵۰ هجری در وفات یافته و روایت او در سنخاری و
 سلم موجود است کسانی را که در قوف تمام بر رجال حدیث نمی باشد درین مورد اشتباه پیدا
 میکنند نسخه سیزدهم از موطا روایت یحیی بن تمیم است در باب ما جاء فی
 اسماء الذی صلح بک و درین باب آخر ابواب موطا است که بدان تمام شده مالک
 عزیق بن عاصم بن محمد بن حبیب بن یحیی بن عاصم بن رسول الله صلی الله علیه و آله سلم قال فی ختمه اسماء انسا
 محمد و انا احمد و انما لیس الذی یحیی الله فی الکفر و انما لیس الذی یحیی الناس علی
 قادی و انا العاقب نسخه چهاردهم از موطا روایت ابو حنیفه است
 و نام او احمد بن اسمعیل است و او آخر اصحاب امام مالک باقیه روایت او در سنخاری
 مرده است و در عید الفطر در سال ۳۵۰ هجری در نجف در شهر اقلیدان
 متبر نمود و پسند ادا رفتنی او را تصنیف میکرد و می گفت که بعضی مردم او را پیش دیگران
 از موطا و موطا و اهل کرده بر وی خوانده اند و او شش پیشه خفیه است که او را شش
 نمی گفت لیکن سبب سادگی و غفلت بود و در بعضی اصناف ویرانه گشته که از آن قطعی است
 است که من از دار قطنی پس رسیدم که بخاک ارمین میر که در آنجا بود و از آنجا که در آنجا بود و از آنجا که در آنجا بود

نسخه چهاردهم

نسخه چهاردهم

وقالوا انحدركم كثر عملوا اقل عطاء قال هل ظلمتكم مرجحتكم شيئا قالوا لا قال فانه فضيلة
 اوتيه من الشئ اعظم قال محمد هذا الحد ينابدل على ان تاخير العصر افضل من تعجيلها الا ان
 جعل ما بين الظهر الى العصر اكثر مما بين العصر الى المغرب في هذا الحد ومن جعل العصر كما
 ما بين الظهر الى العصر اقل مما بين العصر الى المغرب فهذا يدل على تاخير العصر وتأخير العصر افضل
 من تعجيلها ما دام ان الشمس سائرة فليقل لها من اجلها صغرها وهو قول الجنيته والعامه
 من فقهاء ائمتنا رحمهم الله تعالى انتهى راقم الحروف كويدا بن محمد بن محمد بن حريث استنباط کرده اند
 صحيح است دلایل حدیث همین قدر است که ما بین صلوٰۃ العصر الى مغرب الشمس کمتر از ما بین نصف النهار
 الى صلوٰۃ العصر باید تأملت عمل و کثرت عطا که مقصود از تشبیه است درست کرده و این معنی
 بدون تاخیر عصر اول وقت آن متحقق نمی شود اما آنچه از بعضی فقها منقول است که باینجه
 تمسک کرده اند در آنکه وقت عصر از بعد المثلثین شروع می شود و قبل از آن وقت ظهر است
 پس لا یتیم است بر آن ممنوع است آدمی اگر لفظ ما بین وقت العصر الى الغروب می بگوید باینجه
 این استدلال می باشد لفظ ما بین صلوٰۃ العصر الى مغرب الشمس است و ظاهر است که صلوٰۃ العصر
 در اول وقت متحقق نمی شود و اما حاصل کرده و مدار تشبیه بر مقاله ما بین نماز عصر است و فرق
 آنچه معمول آن جناب بود تا وقت غروب آن کمتر از ما بین ظهر و عصر می شد گویا از ابتدای وقت
 عصر تا غروب مساوی آن باشد اگر کسی را بخواهد در تشبیه بر تفهیم است و در مفسر و تحفیل
 لازم آید زیرا که صلوٰۃ عصر را تعیین نیست هر کسی در وقتی از اوقات مستعمل می خواند بخلاف وقت عصر که
 فی نفسش تعیین است گوئیم تشبیه بر تفهیم مخاطبین است و مخاطب و وقت متعارف همان آن جناب
 می شناخت پس نسبت ایشان بوجه حسن تفهیم متحقق شد و دیگر از ارباب از ایشان امیعی واضح
 شد و تفهیم متحقق شد نظیرش آنکه حضرت عائشه در وقت معمول نماز عصر آنجناب فرموده است
 كان یصلی العصر و الشمس فجعلها الیظهر البقیع اجد و معلوم است که این بیان تغییر غیر
 زکامی را که آن سبک را دیده باشند و بود در آن فشار را در آن وجه ظاهر است و اعتبار کرده

باشند فایده نمی کند گزافا و تیز باید دانست که آنچه در کلام امام واقع شده که موافق اصل الحاصل
 مابین الطهر الى العصر اقل مما بین العصر الى المغرب نظایر نجد و شایسته است زیرا که موافق فایده طلال
 انقضاء مثل وقتی می شود که ربع النهار باقی می ماند و کمتر بلدان پس چنین سادی باشند نه زیاده و کم
 میتوان توضیح کرد که مراد امام از مابین الطهر مابین وقت انقضاء و الصلوة است یعنی از ابتدای
 وقت تا آخر خصوصاً در ایام صیف که ابرو این سبب است و الله اعلم و این شرح موطاء را ملا علی قاری
 از سارخین شرح کرده اند و هر کس در شرح و تفسیر فی هذه الدیارات و از استیلا موطاء دیگر دو کتاب است
 از قضا نیف ابن عبدالبر نام یک کتاب مقتضی لما فی الموطاء من الاحادیث است و در اینجا احادیث
 موطاء را استیفا نموده است و مقتضی بقای بعد التاء الفوقیه معنی در در فتن است و مراد سابع است در جمع
 احادیث موطاء از نسخ آن و نام دوم کتاب است که المذاهب العلماء الامصار فی تفسیر الموطاء من سماع
 الائمة و آثار و مقاصد این هر دو کتاب را بنامهای ایشان ظاهر می شود حاجت بیان نیست و این کتاب را
 بسیار شرح و تفسیر است و کتابی نیز یافته می شود و شارح قاضی عیاض شرح صحیحین موطاء است
 و نام نود و نهمی که نام و عبدالملک حران بن علی است نیز بر موطاء شرحی مسمی بکشف المعانی و در بسیار مفید
 و نافع در دیار مغرب است و از سارخین شیخ جلال الدین سیوطی نیز شرحی دارد مسمی بتوزیر الحوالمک فی
 شرح موطاء مالک درین باب بسیار یافته می شود و حضرت خواجه قدسنا فی کل العلم و الامور شیخ
 ولی الله دهلوی قدس الله سره الغرر فی شرح نوشته اند بر احادیث و آثار موطاء بروایت یحیی
 بن یحیی لثمی و اقوال امام مالک و بعضی بلاغیات ایشان حذف فرموده اول خیلی دقیق و مبتدیان
 بزبان فارسی نام و مصفی فی احادیث الموطاء و دوم که مختصر است و آن کتاب بر بیان مذاهب فقهاء
 حنفیه وشافعیه و سنیه و مذهبیه و اندو قدس در حوزی شرح غریب ضبط شکل داخل نموده مسمی بمسوی من
 حدیث الموطاء و اقام الحرمات این شرح از ایشان ضبط و اتقان شنیده است ظاهره و باطنه
 باید دانست که از تصانیف ائمه اربعه جمیع علم اندر علم حدیث امروزه و دست مکتوب غیر از موطاء موجود است
 و می آیند دیگر ائمه که در عالم مشهور است خود ایشان تصنیف آن نبرد خسته اند بلکه دیگران بعد از آن

مردیات ایشان را جمع نموده اند و بسند فلانی مسمی کرده و بر هر عاقل پوشیده می ماند که مردی است خاص
 هر طبع و بایس مجموع و مخلوط میباشد تا وقتی که خود آن شخص که اعتقاد بر بزرگی و تفصیلت او دارد بر آن
 مخلوط را متغیر کند و بارها بنظر معانی و تعین مطالعات نماید و نتاگردان خود را تعلیم کند محل اعتماد و چشم تواند
 بود و تفصیل این اجمال آنکه حضرت امام عظیم که بالفعل مشهور است تالیف قاضی القضاة ابوالموید محمد بن محمود بن
 الخوارزمی است که در ششصد و هشتاد و چهار هزار کلمه ساخته مسامیر امام عظیم را که علمای سابقین برده بودند
 درین منجم کرده و بر خرد و پنج هزار از مردیات امام عظیم ترک کرده و قبل از وی هر چند مسامیر بسیار
 برای مردیات امام عظیم ساخته بودند پنج خردش در خطبه این سند امام آنها و مضنین آنها و سند خود
 بآن مضنین میان نموده اما بیشتر رایج و مشهور و بسند بود و با حال موجود و سند اول است
 اوایل سند حافظ الحمدت محمد بن یعقوب بن الحارثی دویم سند حافظ الوقت حسین بن محمد بن خسرو
 رحمة الله علیه بنیامین از سابقین هر سه سند بر اقامت الحروف نیز از شیوخ خود رسیده پس این سند را
 نسبت بحضرت امام کرد و آن را از آن باب است که مذکور کردیم از مشاکلا سند امام احمد نسبت بحضرت
 ابوکر صدیق بنایم از تصانیف ایشان انکار کردیم و آن را بواسطه پیشینست **سند حضرت**
امام شافعی عبارت است از احادیث مرفوعه که امام شافعی آنرا بحضورش گردانیدند
 میان جمعی فرموده و روایت منقول و واسطه از بنیامین احادیث در مسوغات ابو العباس محمد بن یعقوب
 الاصح از ربع بن سلیمان در ضمن کتاب آلام مسبوط واقع شده بود آنرا یکجا جمع نموده بسند
 امام شافعی نام کرده و ربع بن سلیمان بواسطه تکرار امام شافعی است و همه احادیث از امام شافعی
 شنیده که چهار حدیث از جزو اول که بواسطه بویطی از امام شافعی روایت می کند و جامع و موقوف
 آن احادیث شخصی از پیشا پور است که او را ابو جعفر محمد بن سطر گویند و از ابواب امام مسبوط آن
 احادیث را التقاط کرده جدا نوشته و چون این همه بفرموده ابو العباس احمد بود و تلف سند شافعی
 او را انکار و بعضی گویند که خود ابو العباس انتخاب آن حدیث کرده است محمد بن سطر کتابت محضر
 بود و هر حال آن سند بر مسامیر ترتیب یافته است نه بر ابواب بلکه کیف بالتحقیق التقاط نموده

سند امام عظیم

سند امام شافعی

لیکن آن نسخه هم در حادثه تمبور که برداشق واقع شده مغفوق گشت و حافظ ابو بکر بن محمد الدین آنرا
بر جمیع حروف ترتیب داده لیکن در اسما و متعلین فقط و حافظ ابو الحسن ^{بن} شیخ احمد دینی را که در سنه
امام احمد را یزید بر احادیث صحیح مسته است جدا کرده بر ابواب مرتب ساخته در آنجا باید دانست که
نظمی بصیغه تصغیر نیست بلکه بفتح قاف و کسرهاست و آن نسبت بطلیعه است که نام مفت محکم است
در بغداد در قاسوس می گوید القطیعه کثره محال بغداد اقطعها المنصور اما سامن اعیان دولت
بعمره و یک سنه بعد از آن همه آن محال را شمرده می گوید منها قطیعه الدیق و منها احمد بن جعفر بن حمدان
المحدث رقم الحروف می گوید همین است ابو بکر قطیعی و تفسیر قطیعه در لغت نندی کثره است و امام
احمد بن حنبل را و او این سنده که فرصت تبصیر و ترتیب تهذیب آن نیافته مضنات دیگر است از انجلیه
سبسطو و کتاب الزهد و کتاب النسخ و المنسوخ و کتاب المنک الکبر و کتاب المنک الصغیر و کتاب حدیث
شعبه و اورا تصنیفی است فضائل صحابه و اورا تصنیفی است فضائل ابو بکر و تصنیفی دیگر و فضائل حسنین و
کتابی است در تاریخ و کتاب الشریع نیز از مضنات اوست لیکن این همه تصانیف از اصول تهذیب
ماخذ آن واقع شده مثل سوطا بلکه از قبیل فواید دینی است که سایر محدثین در آن با و شرکت بلکه تفوق
دارند و الله اعلم و سند امام محمد بهو آن است که در اصل سنی هزار و با زیادات سیران عبد الله
چهل هزار حدیث است اما بعضی از محدثین از بعضی ثقات و شیوخ خود نقل کرده اند که سنی هزار حدیث است
و الله اعلم و ممکن است تطبیق با سقاط کر و شمار آن پس در قول صحیح باشند و ترجایا بد است
که نزد محدثین این گاه که صحابی مختلف شد حدیث دیگر گشت گوا لفاظ و معنی و قصه متحد باشد بر خلاف
فقها که نزد ایشان شجره معنی است فقط تا تئیکه اصل معنی واحد است و حدیث واحد است بلکه خصوصیات
زائده بر اصل معنی نیز نزد ایشان دخل ندارد و محض فایده و ماخذ حکم را می بینند و این نظر ایشان که
استنباط است همین را تقاضا میکند و امام احمد چون از مسوده این مسند فارغ شد همه اولاد خود را
جمع کرده بر ایشان خواند و گفت این کتاب است که من آنرا جمع کرده ام و چیده ام ازین سفیث لکته و
سجابه هزار حدیث یعنی طرق پس اگر مسلمانان را اختلافی واقع شود در چیزی از احادیث بنحیه علیها

باشد که باین کتاب رجوع آرند پس گردین کتاب اصل وی بیامند فیها والا انما سبیه فغنا سند را قم
 حروف گوید مراد ایشان همان احادیث است که بدرجه شهرت یا تواتر معنی نرسیده اند والا احادیث
 میخشد سهویه بسیار است که در سند ایشان نیت و اول سند امام احمد سند ابی بکر صدیق است اول
 احادیث آن حدیث ابی بکر صدیق است که ایشان در خلافت خود بالای منبر برآمدند بعد از محمد
 و ثنائی الهی فرمودند که ای مردمان شما این آیت را می خوانید یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم
 لا یضربکم من اجل ان اذاهم لکن یتقوا معنی این را چنین می فهمید که ای مسلمانان شما فکر جانهای خود کنید
 اگر شما راه یا شیبه یا از گمراهی گمراهان شما را چه ضرر است پس از معرفت و هشی از منکر ضرر یعنی دانید
 حال آنکه من از حضرت رسول اند مسلم چنین شنیده ام که اگر مردم بر امر غیر مشروع سکوت نمایند
 و تغییر و تبدیل آن نکنند خوف آنست که حق تعالی بقیومت گرفتار سازد همگان بکار بد و هم سکوت
 کنند کار را زیرا که اینها نیز تبرک و غلط و نجیست و تغییر ناشروع گن بکار شدند پس معنی چنین است که شما فکر
 جانهای خود کنید یعنی آنچه بر دوش شماست از وجبات بجا آید و تجمل آن مر معروف و نهی عن المنکر
 نیز است و بعد از آن شما که از طرف خود سعی گردید و مردم باز نمادند در این صورت بکار اندر شدید و
 شمار از مصیبت آنها ضرری نخواهد شد و در حقوق گرفتار نخواهید گشت مثلاً ابو داود و الطیالسی
 و اول سند ابی بکر است اول آن ابن جریر و اسعد بن شاذان شعبه قال أخبرنی عثمان بن
 المغیرة قال سمعت علی بن ابی طالب یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یحدثنا ینفعلنی الله بما
 شاء الله ان ینفعلنی قال علی حدثنی ابوبکر و صدق ابوبکر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال
 ما من عبد ینبذ بنا ثم یترضا و یصلی کعتین ثم استغفر الله الا غفر الله له ثم تلی هذه
 الاية و الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم و لا یأثمون الاخری و لا یعملون سوءا ان ینظروا
 نفسهم انتهی تمام او سلیمان بن داود بن یحیی و الطیالسی است و در اصل از شهر فارس بود و اثره
 سکونت بصره اختیار نمود از محدثان آنجا مثل شعبه و یحیی و ابن عون و غیرهم روایت

بسیار دارد و احادیث طویل را نیک محفوظ میداشت و درین صنعت در این زمان خود معروف و مشهور
 بود و از بزرگوار شیخ اخذ علم حدیث نموده و مردم بسیار از وی روایت کردند و منتفع شدند و گویند
 آنچه از وی نوشته اند در شمار چهل هزار حدیث رسیده یعنی طریق حدیث و آثار و موقوفات در سنه
 دویست و چهار وفات یافت و هشتاد سال عمر داشت یحیی بن محسن و ابن النعمانی و غلاس و کعب و
 دیگر علما در حال او را تعدیل و توثیق مفرط نموده اند و الحق همین قسم مردمی بود و این بود و او و مرآت
 الوداد است که سنن او از صحاح مسته است بلکه این مقدم است بروی بزمان بسیار خیا نه از
 تاریخ وفات او ظاهر گشت اصحاب صحاح است غالباً از وی میگویند اسطر وایت می کنند
 مسند عبد بن حمید بن نصر الکنتی اول آن نیز مسند ابی بکر است و اول مسند ابی بکر
 این حدیث است أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ قَالَ أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ
 عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصَّلَاحِيِّ قَالَ لَكُمْ قُرْآنٌ هَذَا كَلَامُ الْإِنْبِيَاءِ يَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَقْضِ
 مِنْ ضَلَالٍ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ
 إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الطَّالِمَ فَلْيَأْخُذُوا عَلَيْهِ يَدًا أَوْ شَيْئًا لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ نَبِيٌّ
 وَرَقَامُوسٌ يَكُونُ دَرَبَ الشَّيْنِ مَجْمَعُ الْكُفْرِ بِالْفَتْحِ قَسْرُهُ بِحَرْفِ جَانٍ وَدَرْسِينَ بِهَمْزٍ يَكُونُ
 الْكَلْبُ بِالْكَسْرِ وَالْفَتْحُ مَلَكٌ سَرِيبٌ سَمَرٌ قَنْدُ لَاقِيَالٍ بِالشَّيْنِ الْمَجْمُوعَةُ فَانْهَاسُكَرْ كُنَيْتُ أَبُو مُحَمَّدٍ نَامُ
 أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَمِيدُ بْنُ حَمِيدِ بْنِ نَصْرٍ اسْتَمْرَأْتُ مَرْدُومَ تَخْفِيفُ كَرْدَنُ وَبَرِّ عَبْدِ الْكَفَانُ وَنَدَّ عَبْدُ بْنُ حَمِيدٍ شَهْرُ شَدَّ
 انصر و حد سال هجری از وطن خود رحلت نمود و ثوق طلب علم حدیث او را در جوانی پیدا
 گشت از یزید بن هارون و عبد الرزاق و محمد بن بشیر و دیگر ائمه فن حدیث استفاد نمود و سلم رحمة الله
 صاحب صحیح و ترمذی رحمة الله و دیگر محدثین از وی روایات بسیار دارند و بخاری رحمة الله بطریق
 تعلیق از وی در دلائل النبوة از صحیح خود روایت دارد و نام او عبد الحمید گفته ازین باب این فن بود
 و خیلی ثقة و معتبر در سنه دویست و صد و چهل و سه رحلت او است و از تصانیف او یکی این است
 که او مسند کبیر گویند سبعة انکه ازین مسند بخاری کرده مسند صغیر درست کرده اند و هم تفسیر است

که شد اول است و نه بود در بار عرب و دیگر تصانیف نیز دارد **مسند حارث بن اسامة**
باید دانست که در اصطلاح محدثین اگر کتابی را بر ابواب فقه نمایند از آئین و طهارت و صلوات و
وصوم الی الآخر سنن گویند و اگر بر صحابه ترتیب دهند مثلاً روایات ابو بکر صدیق رضی الله عنه
حدوث نویسد و روایات عمر بن الخطاب حد و علی بن ابی طالب حد و القیاس از آنرا مستند نامند و اگر بر شیوخ خود
ترتیب دهند مثلاً احمد بن حنبل که از احمد نام شنیده باشند حد نویسد و از محمد نام حد و علی بن ابی طالب
از اسمعیل خوانند اما بعضی کتب بر خلاف این اصطلاح مستند شمرده چنانچه مستند داری و امین بن حنیف
مسند حارث بن اسامة نیز که مستند داری بر ابواب مرتب است و امین بن حنیف است اما
مرتب است چنانچه اول **مسند** و **مسند** نیز بدین مآرون است میگویند اخبارنازید بن هاشم و ابن حنبل
و کتب ابن ابی زائید عن الشعبي عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلعم سلمان کسی که سلمان دیگر
از دست زبان او سالم مانند بعضی کس را بدست و زبان بنده از سازد و بدنگوید و کنیت او نیز
ابو محمد است و ابن ابی اسامة او را نسبت بجد گویند و نام پدر او محمد است نام
او ابو اسامة دایر است و از قبیلہ بنی قیس است از ساکنان بغداد است از بزرگوارین
مآرون و روح بن عباد و علی بن عاصم و آقاسی و دیگر علمای حدیث و فقه
علم کرده مردم معتبر را در استفاده از حد و تلمذ از وی تردد و بود زیرا که وی بر روایت حدیث
زرب کفایت و اجرت بخیر است اما ابو حاتم و ابن حبان و آبراهیم بن جریر و دیگر فقهانی
و دیگر محققین این شان یعنی احوال رجال او را توثیق نموده اند و صدوق دانسته
و زکریا بن عثمان و بر روایت حدیث ایشان بود که مرد فقیر و عیالدار بود و
دختران بی شوهر در خانه داشت میگفت که من شش دختر
دارم که کلان تر آنها هفتاد و هفت ساله و خردترین آنها شصت
و سه ساله است و هیچ یک را که خدا نکرده ام که اسباب تزویج
میشربند و باغبان را از دواج و همدم و اگر خواستگار می آید فقیر بود

سخن است که بپسندان و اما و عیال بسز باد شود و بار آور بر دارم و بجهت کمال فقر و هم برای آنکه
 سوت نصب لعین باشد مکن خود را درست ساخته برنجی که در دیوار سکن او بود و سلق می داشتند و قالی
 چون از دار قطنی پرسید که حدیث او را در صحیح و اصل کتم فرمود البتة داخل کن و لا و هفت سال
 عمر یافت و در سال دوهصد و شصت و دو هجری رحلت نمود و روز وفات او روز عرفه بود و پسندیدند
 و آنرا اسند نیز گویند و آن اسندی که است و اول اسندی که بر ضرار و او عمر ضرار بن ابی بکر
 و او آن این حدیث است **احمد بن اسلمة بن شبيب** قال حدثنا **عبد الرزاق** قال اخبرنا **معمر بن الزهري**
عنه **عبد الله بن عمر بن عمار** **رحمهم** **وحدثنا عمر بن الخطاب** **الاحكام** **ابن نافع** **ابو اليمان**
قال **حدثنا شعيب بن الاعمش** **عن الزهري** **قال** **حدثني** **سالم بن عبد الله**
ان **سمع** **ابا عبد الله** **بن عمر** **بن الخطاب** **رضي الله تعالى عنه** **قال** **لما** **تأملت** **حفصة**
بن **خنیس** **بن** **خديجة** **الدهلي** **في** **كان** **من** **اصحاب النبي** **صلى الله عليه وسلم** **قد** **شهد** **ببدا** **الفتي**
بالمدينة **قال** **عمر** **فاقبت** **عثمان بن عفان** **فعرضت** **عليه** **حفصة** **ان** **تشت** **ان** **تحتك** **حفصة**
بن **عمر** **فقال** **ما** **نظر** **في** **امر** **ما** **تلت** **الي** **ثم** **اقتني** **فقال** **اني** **لا** **اريد** **ان** **تخرج** **في** **نبي** **هذه**
فلقيت **ابا بکر** **فقلت** **ان** **تشت** **ان** **تحتك** **حفصة** **بن** **عمر** **فصمت** **ابو بکر** **فلم** **يرجع** **الي** **تسأ**
فكنت **اوجده** **من** **على** **عثمان** **فقلت** **الي** **ثم** **خطب** **اني** **رسول** **الله** **صلم** **فالتفت** **الي** **ابو** **فلقني**
ابو بکر **فقال** **لعلك** **وجدت** **على** **حين** **عرضت** **علي** **حفصة** **فلم** **ارجع** **اليك** **فاني** **قلت**
نعم **قال** **فانه** **لم** **ينعني** **ان** **ارجع** **اليك** **فما** **عرضت** **علي** **اني** **قد** **كنت** **علما** **من** **رسول** **الله**
صلى الله عليه وسلم **فقلت** **كن** **حفصة** **فلم** **كن** **لا** **فتني** **رسول** **الله** **صلم** **فولت** **وكان** **اقل** **لها** **ان** **تحتك** **ما** **كنت**
او **ابو بکر** **وام** **اد** **احمد** **بن** **عمر** **بن** **عبد** **الخالق** **است** **و** **بزار** **ب** **تقديم** **نبي** **هجرة** **براي** **مهلك** **کسی** **را**
گویند **که** **خشم** **فروشی** **کند** **و** **ان** **کسی** **در** **صفت** **نهدی** **بناری** **نامند** **و** **اذا** **از** **اب** **صبر** **و** **این**
کبیر **و** **مطل** **است** **یعنی** **اسباب** **خفیه** **قارح** **در** **صحت** **حدیث** **نیز** **باین** **سکین** **و** **این** **قسم** **کتاب**
در **عرف** **مطل** **گویند** **مثلا** **عبار** **از** **روایت** **حدیث** **حضرت** **علی** **از** **حضرت** **ابو بکر** **می** **گویند** **و** **ابو**

[illegible]

بن جعفر و دیگر محدثین عده است و ابن حبان و ابو حاتم و ابو یوسف و اسماعیلی است که در آن اونیف مردم را
 در صدق و دیانت و امانت و حلم و تقوی و دیگر صفات محموده و اعتقاد و تعلیم بود و روزی که وفات
 یافت باز آنکه مؤصل نبندند و مردم گریان و موزان برخازند و جمع آمدند و در تصنیف و ترویج علم
 نیت صالحه داشت محض سببه تشغول تعلیم علم حدیث می بود و او را ثلثیات نیز هست که
 در میان او آن هر دو رکنه واسطه می باشد چنانچه ابن حبان در ثقات ذکر کرده و حافظ اسماعیلی بن
 محمد بعضی گفته است که من ساند با خوانده ام مثل سند عدنی و سند ابن منیع و غیر ذلک لیکن همه سانی
 مثل انبار یا نفی سند ابویعلی را مثل در بای زخار در سال دو صد و پست متولد شد و پانزده ساله
 بود که بشوق طلب علم حدیث ارتحال کرد و عمر طویل یافت در سنه سیصد و هفتاد وفات او است
 صحیح ابوعوانه و آن مستخرج است بر صحیح مسلم و مستخرج در اصطلاح محدثین عبارت از
 کتابی است که برای اثبات احادیث کتاب دیگر نویسند و ترتیب متون طرق همان کتاب را
 ملحوظ دارند و سند خود را بوجهی که مصنف آن کتاب در میان نماند تا شیخ آن مصنف یا شیخ او شیخ
 بیان نمایند و چون از طریق دیگر نیز مثل آن ثابت شود و ثبوت و اعتماد بر روایت آن مصنف شود
 کبر و لیکن این مستخرج را صحیح از آن نامند که طرق دیگر در ساکنند زاید کرده و در اوطاف دانند مسلم
 قدری قبیل از متون نیز زاید کرده پس گویند کتابی متقل شد و ذیبهی از آن هیچ کتابی جدید
 ساخته مشهور است منتقی الذیبهی و آن دو صد و شصت حدیث است در اول صحیح ابوعوانه این خطبه
 واقع شده است قال الحافظ ابوعوانه الحمد لله قبل کل مقال و امام کل رغبیه و سوال بعد فان یوسف
 بن سعید بن مسلم المصعبی و محمد بن ابراهیم الطرسوسی و ابوالعباس العتبری و العباس بن محمد حدثونا
 قالوا حدثنا عبد الله بن یحیی قال اخبرنا الاوزاعی عن مرة بن عبد الرحمن عن الزهیری عن حماد بن عمار عن ابی سلمة عن ابی
 هريرة عن ان سوال الله صلی الله علیه وسلم قال کل امری بالی الا بعد انیة بالحمد فهو قطع حدثنی بنی بدین
 عبد الله بن عمار عن حماد بن محمد قالوا حدثنا حماد بن عمار قال حدثنا عبد الحمید بن الاوزاعی باسناد
 مشهور سمعت بعض اصحابنا یقول هذا التمجید قال الحمد لله الذی ابتداء الخلق و نعمائه و نعمه و بركاته

نوقف کل امراته‌م فی حبائمه علی طلب ما یحتاج الیه من غلاته و سحره من یکلانہ الی استغنائہ
ثم اخرج علی من بلغ منهم الکلام و اعلم انہما یبغیان فی شح صدر من احب من اولیائہ و طبع علی قلب
من لم یرد ارشاده من عدائہ الذی لم یر اصفانہ و اسمائہ الذی لا ینقل علیہ زمان و لا یحیط
مکان خلقہ الا ما کن و لا ازمان ثم استوی الی السماء و ہی بھان فقال لها و لا ارض انیا حق
او کرها قالنا انینا طائیفین نقدرھا احسن تقدیر و اخترعھا احسن تعین فظنیر لم یرفعھا بعبد
و لم یستعن علیھا باحد نہیما للناطون و جعل فیھا رحمة للشیطین فبارک الله حسن
الخالفین و قال الی ان یطلبوہ فی وصفہ اراء المتکلمین و ان یحکم فی دینہ اھواء
المتقلدین فجعل القرآن اماما للمتقین و هدی للمؤمنین و ملجاء للمتنازعين و حکما
بین المختلفین و دعاء اولیاء المؤمنین الی اتباع تنبی یلہ و امر عبادہ عند التنازع
فوت و یلہ بالرجوع الی قول رسول الله صلی الله علیہ و سلم بذلک لک نطق محکم
اكتابه اذ یقول یل تنائریا ایھا الذین آمنوا اھیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فمن ذلک الله و الی الی الرسول ان کنتم تؤمنون
بما الله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن قایلا

احمدہ حمد المبرر رضاه انتہی نام ابو عوانتہ یعقوب بن اسحق بن یزید است و او از مردم سفر ائین
است و آخر اسکوئت بنیشا پورا اختیار نموده و در خراسان و عراق و یمن و حجاز و شام و
برزخہ و فارس و صہبان و مصر و قنور گردید و از علماء ہر دیار جمیع حدیث کردہ و در عہد شافعی بوہرہ
شافعی ہا اول کسی کہ در سفر ائین آورد و در وراج داوست و در فقہ شاکر و مزی در بیع کہ از اہل صاحب شافعی
داود و حیدر بن شاکر و سلم بن حجاج و دیوش بن عبداللہ بن محمد بن علی است لہرانی و ہاشمی و ابو یوسف و ابو حنیفہ
محدثین شاکر ان دینہ کا حکم حق او گفتہ کان ابو عوانتہ من علماء نجد و شافعی است ابو یوسف و ابو حنیفہ
و ثناء صحیح اسماعیل و ان منہج است بر صحیح بخاری و منہج است ابو یوسف و ابو حنیفہ و ابو حنیفہ
انتہا سیر کردہ تعلقات بخاری را کہ اسماعیل و صلواتہا نمودہ جدا نوشتہ اند و از اشتقاق ابن حجر گویند

و از عوالی اسماعیل درین سخن خرج این حدیث است و عوالی در اصطلاح محدثین آن را حدیث گویند
 که صاحب کتاب نسبت به صاحب کتاب دیگر یا نسبت به روایات خودش علوسناد و ران واقع شود
 و در ساینده و منبر رسول کمتر شد و این کلمه مطلق است و اگر نسبت به شیخ و آئینه و ساینده
 حاصل شود علوسننی مستفاد است و این حدیث می گویند که ابی خلیفه قال حدثنا عبد الله
 عریب العزین بن حبیب عن انس بن مالك قال قال الله تعالى عنده قال ما منعنا ان نحد تکم حدیثنا
 کثیر الا انی سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من یقول من یقول الکذب عیسیٰ فلیتبرأ
 مقعد من النار و چون بخاری را در احادیث از غایب چهار واسطه می باشد و چون اسماعیل
 بسیار است از بخاری و او را نیز این سخن درین حدیث حاصل شد در بنیائیت علوی هر سید گویند
 اسماعیل ابو بکر است نام احمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن العباس است و در هر جهان
 امام وقت بود در فقه و در حدیث مردم او را مقتدی می شمردند در حدیث و صد و پنجاه و بعد از وفات
 بخاری به بست و یک سال استوار شده و در او ایل او را شوق طلب علم حدیث داشت و من گریخته اما اهل
 اقرار با در حلت سفر در ریاضی دادند و او را بجا پلوسی و حله های ازین کار باز می داشتند تا آنکه خبر موت محمد بن
 ایوب از وی که یکی از محدثان عمده آنوقت بود با و رسید بجز و شنیدن این خبر حالت او متغیر شد و در خانه
 خود در آمد و جامه های خود پدید و زیاده و زحان آغاز کرد و خاک بر سر می پاشید تمام آثار بنی خاندان او
 جمع آمدند و از سبب این پرسیدند که گفت ما مرا رفتن نخواهید تا آنکه هیچ کس از بنی خاندان انتقال کرد و من از علم او
 محروم ماندم آثار بنی خاندان او برین منوال میداد و را سلی می دادند و گفتند علایم علمای سابقین را
 به طرف که خواهی سفر کن و از اینان فیض حدیث بگیر و حال او را همراه او کرده دادند و او از وطن خود جدا
 نمود و اول در شهر تائز و ابوالحسن بن نهان رسید از آنجا به بغداد و کوفه و اهواز و بصره و آنجا در منزل
 و جزیره و دیگر بلاد اسلام سفر کرد و از ابوالعلی و عبدان و ابوحقیقه جمعی و محمد بن عثمان بن ابی شیبه
 و شیخ زاهد محمد بن عثمان بن مقاری و ابراهیم بن زبیر و حواری و فواری و دیگر محدثین عمده استفاده کرد و جامع شد
 در میان آن فقه و حدیث و در آنجا با آنکه بعضی از محدثین می گفتند که او را لایق بود که کتابی تفهیم درین

تصنیف می کرد زیرا که او بدرجه اجتهاد رسیده بود و کتب بسیار با وفی داشت و علم وافر و ذهن سلیم
 اورا نصیب شده بود و آنکه تابع بخاری باشد و اسانید مرویات وی خط بیان نماید و راقم حرف
 گوید و در این استخراج اورا تعانیف دیگر هم هست مجمعی دارد و مسند کبیر بسیار کان قریب صد
 حیدر آن سند مشهور نگشته و قات او عروه صفر سال شد و هفتاد و یک بوده است صحیح ابن
 حبان که اورا تقسیم و انواع نیز نامند و ترتیب آن ترتیب مجتهد است که نه بر این است
 و نیز برسانیده صحابه و تبع هم شیع اول قسم ذکر کرده است و در آن قسم انواع می آرد مثلاً
 می گوید النوع الساوس والاربعون من القسم الثانی فی النواهی و علی هذا التماس و درین کتاب
 خطبه دراز نوشته بعضی فقرات آن بعل می سپید محمد و شای آن خطبه نقل کرده میثومی گوید
 الحمد لله المستحق الحمد لله * المتجدد بغره و کبرایه * القریب من خلقه و الخلیع علی
 البعید منهم فی ادنی حله * العلیه بکین النجی * و المطلاع علی فکال السر و الخفی *
 و ما استجی تحت عناصل الذی * و الجال فی خواطر الولی * الذی ابتدع الاشیاء بقدرته *
 و ذکر الاله بمشیته * مع غیر اصل علیه افعله * و لا رسم مرسوم امتثل *
 ثم جعل العقل مسلک الذوی الحجا * و ملجأ فی مسالك اولی النهی * و جعل الاسباب الوصول *
 الی کفیه العقل * و ما شوقهم من الاسماع و الا بصار * و التکلف للبحث و الاعتبار *
 فاحکم لطیف مآدب * و اقرن جمع مآفد * ثم فضل بانواع الخطاب اهل التمیم و الالباب *
 ثم اختار طائفة لصفوة * و هذا اهل لزوم طاعته * من اتباع سبیل الکبر * و لروا سبیل الکبر *
 فزین قلوبهم بالایمان * و افطر السننهم بالبیان * من کشف غلام دینه * و ابسج سنن نبیه *
 صلهم بالذی و بالبیصل و الاسفار * و فراق اهل الاوطار * فی جمیع السنن و رفض الالهواء *
 و التفقه فیها بترك الاراء * فبحر القوام للحديث و الطلب * و حواضیر و کتب *
 و سالوا عنه و احکوم * و ذاکروا فيه و نشره * و تفقهوا فيه و ادرک * و فرغوا منه
 و صابروا * و ببنا المرسل من المتصل * و الموقوف من المنفصل * و الناسخ و المنسوخ و

المفسر الجمل + المستعمل المجهول + المختص بالمتقصر + الملتزم من المتقصر + والعموم
 والخصوص + والدليل من المخصوص + والمباح من المخصوص + والغريب من المشهور + و
 الغرض من الاشارة + والحمد من الابدال + والعدول من المجهول + والضعفاء من المتروكين +
 وكيفية العمل + وكشف عن المجهول + وما حفر عن المجهول + وقلب من الخول + من محامل
 التداليس + وما فيه من التباس + حتى حفظ الله بهم الدين + على المسلمين + وصانه عن قلب العارفين
 وجعلهم عند التنازع ائمة الهدى + وفي النوازل مصابيح الدجى + فخرية الانبياء وما انس
 الاصفياء + وكنز الاولياء + ذاهبهم على قدره وقصائمه + وفضلهم بعبادته + وبقربهم من الله + وبقربه
 ولائته + انتهى كيت ابو جاتم قوام ابو محمد بن جبان بن احمد بن جبان بن معاذ بن معبد است
 واسب او يزيد سناة بن نعيم ميرسد پس او تيمی است و تيمی نیز گویند زیرا که در شهر بست که در
 سیستان است سالن بود شاگرد سانی است و از ابو علی موصلی و حسن بن سفیان و ابوبکر بن خریز
 صاحب الصغیر نیز نقل نموده اند اسان تا مصر سر کرده و از هر عالم فیض گرفته سوا می علم حدیث علوم دیگر
 هم داشت فقه و لغت و طب و نجوم و انیک می دانست عالم از وی اخذ کرده و شاگردی نموده و خواب
 خیال در همین کتاب انواع گفته که لهذا گفتنا حول الحقی شیخ فایده باید دانست که ابن جبان با
 استلای پیش از آنکه وی در بعضی کتب خود گفته است النبوة العلم مردم برین حرف او انکار
 کردند و نسبت بر ذوق نمودند و از وی روایت حدیث و ملاقات ترک کرده و بخلیفه وقت ابن ماجرا
 رسانید و خلیفه بی تحقیق حکم بقتل او نمود تا آنکه از محدثین نقات نیز در حق او گفته اند و ذلك
 نفس فلسفی لیکن انصاف آنست که این کلام او چندان دور از عقاید حقه نیست چه او او آن
 نیست که نبوت کسی است بر اینست و علم و عمل حاصل توان کرد چنانچه مذرب فلاسفه است بلکه
 غرض او آنست که نبوة را از مردم است که نفس ناطقه انسان و علم و عمل زیادتی بین و شجسته باشد بعد
 از ان بطریق بیست و او را نبوت عظامی شود و چنانچه در قرآن مجید اشاره بان معنی می فرماید
 عاظمی که فرموده است انه اعاجیث یسبحون به ما لله اعظم و انما انما به مرتبه در قرآن و عمل و علم

بر سایر افراد یعنی باید که باشد و بطریق محض کبی را از میان اسرار مشاویه به ثبوت
 سرافراز سینه نایند اصلا از شریعت و دین ثابت نمی شود یا مراد مشعل آن است که انبیا را
 بعد از بخشش نبوت تفوق در هر دو جانب علم و عمل حاصل میکرد و آنها مصوم میبایستند
 ز خطا و گناه و این معنی مجهر علیه جمیع اهل اسلام است و از بی و در تذکره گفته است و هذا المجلد حسن
 ذلم یروى عن المبتدأ فی بعض من مثله الحج عرفة فاعلم ان الرجل لا یصبح حیا بمجد المواقف
 بحرفه و اما ذکر مهم الحج و قنات او در سال سیصد و پنجاه و چهار رست و دوم سوال روز جمعه
 بوده است و از وی تصانیف بسیار مشهور و یادگار است از آن جمله کتاب تاریخ
 الثقات که متداول است و از وی نقل است آنند و کتاب الضعفاء نیز متداول است
 و عقل حدیث الزهری و عقل حدیث مالک و ما انفرد به اهل المدينة من انساب و اما
 انفرد به المکیون و ما انفرد به اهل العراق و ما انفرد به اهل خراسان و او را جمعی تربیت
 کردن و کتابی در مناقب مالک و کتابی در مناقب شافعی و کتابی است مسمی بالانواع
 العلوم و او صاحبهاست که دارد و کتابیست مسمی بانهدایه است علم السنن و در این ایام
 نیز تصانیف دارد و تصحیح نام که او است در کمال کتب که گویند مشهور و معروف است و خطبه اش
 سبب آیت این کتاب چنین است گوید و قد نبغ فی عصرنا هذا لجماعة من المبتدأ لثبوت
 رواية الانسابان جميع ما یصح عند کم من الحديث لا یبلغ عشرة آلاف و هذا لا سانید
 الجمعية المشتملة علی الذین عاقلوا کثر فلها سقیمه غیر صحیح و قد سألنا لجماعة من
 اعیان اهل العلم بهذا المنة و غیرها ان یجمع لنا یا شتمل علی الامارین المرویه باسانید یحیی
 محمداً بن سید بن الحجاز یثبته از لا یسئل فی الخراج ما لا علة لثبتهایا جمیعاً الله لم یبدعها
 نفساً مبدلک و قد خرج جماعة من علماء عصرها و من بعدهم علیها احادیث قد اخرجها و هي
 مطولة و قد جمعتها فی الذب عنها فی الدخال الی الصحیح ما رخص اهل الصنعت اننا استعین بالله تعالی
 الخراج سادین و قناتات قد جمعنا الشیخان و الله عنهما و هذا شرط یصح عندنا فخره و الله

و بعد از آن از کتاب الایمان تا آخر ابواب حدیث بسند خود آورده لیکن خطیب بغدادی در حال نوشتن
 كان الحاكم ثقة وكان يميل الى التشيع وبعضه از علماء گفت اندك معنی تشیع او آنست كه قائل بود بتفضیل
 حضرت علی بن حضرت عثمان كه نذیب جمعی از اسلاف هم بودند و الله اعلم و در بابك از احادیث مستدرک
 كه او حكم بصحت آنها نموده مثل احادیث صحیحین انكنا شده علماء را جدا و او را تحفه کرده اند و برو
 انكار نموده از انچه در حدیث الطبرك در مناقب حضرت مرتضی علی مشهور و معروف است و لهذا او بی ثقة
 است كه حلال نیست کسی كه بر تصحیح حاكم غرض شود تا وقتیکه تعقیبات و تلخیصات مرانند و سیر
 گفته اند احادیث بسیار است در مستدرک كه بر شرط صحت نیست بلكه بعضی از احادیث موضوعه غیر
 است كه تمام مستدرک با آنها معیوب شده اما حدیث طبرك را طرق بسیار است كه فیهی در سالكه جدا گانه جمع
 نموده از مجموع آن طرق انقدر ثابت می شود كه حدیث را فی الجمله اصلا هست گویند كه در زمان حاكم
 چهار كس در مملكت اسلام سر آمد محدثین بودند و آرقطنی و ربیع و او و حاكم و درینا بود و این منده درینا
 و عبد الغنی و در مصر و در میان این چهار كس محققین اهل حدیث چنین حكم کرده اند كه آرقطنی و در وقت
 عمل حدیث ممتاز و مستثنی بود و حاكم را در وزن تصنیف و تریب و دخل تا هم بود و این منده در كرت
 احادیث و معرفت و اسعه تفوق داشت و عبد الغنی را در معرفت اسباب تبحر زاید بود و حاكم را
 تصانیف بسیار است قریب هزار خبر میرسد از انچه معرفت علوم حدیث كه بسیار نافع و مفید است
 و در آن كتاب در نوع عالی كه اول الفروع است می گوید و اطرب ما یصدك اقراننا من الاستائید
 بعد الرجال صاحب ثواب عن احمد بن شیبان الاكملی و غیره قال حدثنا سفید بن عیینة
 عن عمر بن دینار عن ابن عمر و عن الزهري عن انس بن مالك و عن عبد الله بن يزيد عن
 ابراهيم بن عمر بن زياد بن علقمة عن جبر بن عبد الله بن عیینة صحیحة و حسن و
 الله صلى الله عليه وسلم قد روى آذان جمله تا یخ سینا پور است و آذان جمله كتابی از امام
 و كتاب المبدخل الى علم الصحیح و كتاب الاكلیل بسیار مفید است و مضمون آن از وی چاره نیست و كتابیت در
 و فضایل شافعی و تا رنخ ابن حلكان نكه كه بهر كه تصانیف او مر كس هزار و نصد خبر و رسیده و او را

علوم دیگر هم بهارت بود لیکن چون شغل حدیث بروی غالب آمد بهین فن مشهور گشت گنیه او عبد الله
است و نام و نسب او محمد بن عبد الله بن محمد بن حدود بن یحیی بن یحیی است و او را اطمینانی نیز گویند نسبت
بهیک از اجداد او که طهمان نام داشت و او پیشاپور است و در آن وقت معروف بود بان البیج
بفتح با و موحده و کبیر تخمیه مشدوده یکی از ابا و اجداد او بیج بود و بیج را در لغت هندی بمویا پاریه
نامند گوید او در سال ۳۲۱ هجری ولادت و یک در ماه بیج الاثانی است و در صغیر سن طلب علم به حدیث
نموده و پدر و مادر او بر این کار او را اهتمام و ترغیب تقیید می کردند و در خراسان و ماکور از انهر
و دیگر بلاد اسلام گشته و از و نهزار شیخ روایت حدیث نموده پدر او مسلم را دیده بود و او
از پدر خود روایت دارد و از ابوالعباس احمد و ابوعبید الله الاحمرم و ابوالعباس بن محبوب و ابوعمر
بن السماک و ابوعبید بن شیبای پوری حافظ عصر خود و دیگر علمای اجله این فن تحصیل نموده و از قسطنطنیه و القبر
هروی صاحب این تجارتی و ابوالعلاء خلیلی و ابوالقاسم شیری و سید هاشمی و دیگر استادان این
از وی روایت نموده اند و او قلم از آن مطلق کرده اند که قاضی شده بود و وفات او عجب طور
واقع شد که روزی در حمام در آمد و غسل بر آورد چون از آنجا برآمد آهی کشید و جان داد هنوز رنگ
بسته بود و جامه ها نبوشیده بود و این واقعه در صفر سال چهار صد و پنج رخ داد و او را بعد از وفات
بخوابیدند میگفت نجابت یافتیم بیننده پرسید در چه چیز گفت و در نوشتن حدیث و فقهی
در تاریخ گفت است که ابوسعید خدری و حقی کتاب و خیلی سراف کرد و گفت من مستدرک را
از اول تا آخر مطالعه کردم یک حدیث هم بر شرط بخاری و مسلم نیافتم و الضاف آن است که در
مستدرک قدری بسیاری بر شرط این هر دو بزرگ یافته می شود یا بشرط یکی از اینها یک نفر عباد
آن است که بقدر نصف کتاب ازین قبیل باشد و بقدر ربع کتاب از آن جنس است که بطا بهر هناد
او محیی است لیکن بر شرط این هر دو نیست و بقدر ربع باقی و ابیات و منا کبیر بلکه بعضی موضوعات
نیز هست چنانچه من در احضار آن کتاب که مشهور تلخیص می است خبر در کرده ام انتی و لکنه اعلمی
حدیث قرار داده اند که مستدرک حکم اعتمادها دیگر و دیگران دیدن تلخیص فی کتاب مستخرج

علی صحیح مسلم بن النعمان صنفی اویش کتاب الایمان است و اول آن حدیث جبریل است میگوید
 حدیثنا احمد بن یوسف بن خالد قال حدثنا الحارث بن ابی سہام قال حدثنا ابو عبد الرحمن بن
 یزید المقرئ حم و حدیثنا ابو علی بن الصوفی قال حدثنا ابی بن موسی قال حدثنا ابو عبد الرحمن بن
 المقرئ قال حدثنا الحسن بن الحسن عن عبد الله بن برید قال سلی عن یحیی بن نعیم القرطبی
 قال کان من اول من قال با الہد و عبد الجہی بالبرہۃ فانطلقت انا و حمید بن عبد الرحمن
 الحمیری جلیبا الی اخر الحدیث المذكور فی اوایل صحیح مسلم و لب او احمد بن عبد الله بن احمد بن
 اسحق بن موسی بن دایل بن مہران اصہبانی صوفی و در سال شصت و سی و شش متولد شد و شش
 سالہ بود کہ اورا بطریق تبرک ساجد عمہ حدیث اجازت دادند کہ از حدیث آنها ابو العباس صم و
 بن سلیمان الطرابلسی و جعفر عالدی و شیخ سمر عبد اللہ بن عمر شاذلی است و او باین خصوصیت تفرّد است
 بعد از آنکہ چون جوان شد سماع کثیر از اجلہ شایخ حدیث حاصل کرد و تخمکی کہ در زمین پدید آمد و او از مغللی
 افشاندہ بود بار آورد و از بطرانی و از ابوالشیخ و از جعابی و ابو علی الصوفی و ابو بکر اجری و ابن حلالی و
 فاروق بن عبد البکر خطابی استفادہ نمائند و بعد از آن چون بمرتبہ شیخ خست و افادہ رسید حفظ
 قرن حدیث بسوی او تضرع آوردند و بر در او هجوم نمودند و استفادہ یگردد بجهت علو اسانید و قو
 علم و حفظ و رغبت باین مردم بجانب او زیادہ از قرآن بود و خطیب بغدادی از حضرات اندک است
 و ابو سعید البیہقی و ابو صالح موزنی و ابو علی حسن بن احمد و ابو سعید محمد بن محمد بن المطہر ابو
 منصور محمد بن عبد اللہ شرمطی و دیگر محدثین بسیار شاگردان او میدادند و از نوادر کتب او کتاب
 حلیۃ الاولیاء است کہ نظیر آن در اسلام تصنیف نشدہ و ازہجہ تا وقت حاضر بحضور او قرا
 حدیث می کردند و چون از مجلس بی می خاست و بجا نہ می رفت در راہ غیر اہدرا یک جز مردم برجا
 میخواندند و سرگز طول و تنگدلی نمی شد و نوبت او در شغال اعظم حدیث بعدی رسیدہ بود کہ او را غذا
 غیر از سماع حدیث و تصنیف آن نبود و کتاب حلیۃ الاولیاء در حضور او آنقدر شہرت و رواج پیدا کرد
 کہ در نیشابور بسیار ہمدہ ہمدہ شد و اول کسی کہ از اجداد او بشفقت اسلام مشرف شدہ

[illegible]

اشک او جاری گشت باز این بیت بر زبان راند و

شده بنابر ضرورت روایت که بر زبان او میگذشت **سعد بن ابی وقاص**

وفاء لنفسك لا أبالك الجمع ۱۱ تولد داری و در سنه وفات عبد المدين المبارک

سال یکصد و هشتاد و یک است از هجرت و وفات او روز عرفة که نهمین به بود و در فن او روز هجده

افتاد که یوم النحر بود و در سال و صد و پنجاه و پنج آنچه در نسخه ابو الوقت از مسند داری موجود است

سه هزار و پانصد و پنجاه و هفت حدیث است که در یک هزار و چهار صد و هشت باب تبصرتی آورد

و الله اعلم سنن در ارقطنی علمای سند او خامی است و این کتاب چند نسخه است روایت ابن شبران

روایت قطنی و روایت ابوطاهر کاتب از او روایت لوقانی و در میان این هر سه نسخه تفاوت

و اختلاف واقع است اما در تقدیم و تاخیر زیادت و نقصان و در نسب نسبت بعضی روایه و در لفظ

نیز آمار اصل احادیث صحیح اختلاف است احادیث در هر نسخه از این نسخ سه گانه بالاستیفا رند که

مگر کتابی است که در روایت ابن عبد الرحیم موجود نیست و در اول سنن او حدیث قلین است و در گفته

لمرق اسانید این حدیث مبالغه تمام نموده است پنجاه و چهار مسند برای این حدیث ذکر کرده

از آن جمله در مسند باین لفظ آورده اذ كان الماء الی یحین قلته اول این مسند از جابر بن عبد الله

است و آن را تضعیف نموده و باقی از ابن عمر رضی الله عنه که در بعضی آن لم یخبر واقعت و در بعض

دیگر لم یخبر شی و جعل و پنج طریق دیگر یکی از آنها از ابو هریره است باین لفظ ما بلغ من الماء

قلین من مضافی قلته که شصت و شش و دوم از ابن عباس باین لفظ اذ كان الماء

قلین من مضافی قلته که شصت و شش و در بعضی آن روایات عن ابن عمر عن النبی صلعم و در

بعضی دیگر عن ابن عمر بن ابیه بلفظ اذ كان الماء قلین با جمله این همه دلالت بر ثبوت

حادثه است استیفا را و وارو نام و نسب علی بن عمر بن احمد بن مهدی بن سعود بن دینار بن عبد

الله است و نسبت ابو الجحس و در نه بی شافعی است و در مسکن بغدادی و در بعضی است و در بعض

بضم تافه محاکمان است و در بغداد و در سال سنه صد و شش متولد شد و از ابوالقاسم بخوی

والبکیرین داؤد و ولید بن ابی بکر علی سبیح حدیث حاصل کرده و در کتب
مکتبه و مکتبته ام و در کتب دیگر بدان اسلام گردیده و حاکم و عبد الغنی منذری صاحب
توضیح تریب تمام رازی صاحب فوائد مشهوره و ابوالفیم اصفهانی صاحب حلیه الاولیاء
از وی نقل کرده اند و در علم قرابت و نحو نیز دست نگاه تمام داشت و در فن معرفت
علل حدیث و اسما را در حال بی نظیر وقت و یکانه عصر خود بود و چنانچه خطیب حاکم و دیگران می بین
صفت تفوق او گواهی داده اند و مذاقب و علم ادب شعر را نیز نیکو در زیده بود و گویند
که دو اوین جامع شعر را بدو داشت و در نو جوانی در مجلس اسماعیل صفاری نشست و در
از اهل صفار مذکور خبر می می نوشت و صفار اعلای کرد و صفار باو میگفت که سماع تو صحیح نیست
زیر که در نوشتن مشغولی و فهم حدیث خوب نمیکنی و از قطنی گفت حضرت را یاد هست که چند حدیث اطلاق
فرموده اند و صفار گفت و از قطنی گفت تا حال نرفته حدیث اطلاق فرموده اند حدیث اول از فلان شیخ و او از فلان
تا آخر سند و متن که او حدیث ثانی از فلان شیخ تا آخر سند و متن که او حدیث سیم است آن حدیث رابع
المطرق و الا سنانید از یاد از بر خواند تمام اهل مجلس از قوت حافظه او تعجب و داد و روزی
پرسیدند که مانند خود دیگری را دیده هیچ جوان نگفت و این آینه بر خواند فلان ترا که افسوس
و از لطایف و ظرائف او آن است که روزی ابوالحسن بیضاوی مردی را که از دور بر او
طلب حدیث آمده بود بحضور او آورد و گفت که این مرد غریبتم از دور آمده باید که چند چیز
بر وی اطلاق فرمائی و از قطنی نقل نمود و گفت من فراغت و فرصت ندارم تا آنکه ابوالحسن
بیضاوی پرسید شد و از قطنی بر او زیاده بر لبست سند اطلاق کرد و متن آن همه همین
بود و نعم الشیخ الهدایت امام الحاجه آمنه و غریب و دیگر بریده مناسب آورد
لیکن آنرا و یک خود نشاند و بروی سنده سند اطلاق نمود متن آن همه این حدیث بود و اذا
انا که گریه می نمودم فاکبر و غیر از لطایف او آنست که روزی نو اهل می خواند
شخص متصل نوشته حدیث می خواند و در آن نسخه در اسماء بعضی رواه تسبیح واقع شده بود

این کتاب هم ثلاثیات بسیار دارد و چون پنج در اول سن که باب الاذان است میگوید
 حَدَّثَنَا هُشَيْمُ بْنُ كَيْسٍ قَالَ حَدَّثَنَا هُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ
 ابْنُ لَبِيْلَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَيْفَ يُجِيعُ النَّاسَ لَهَا قَالَ لَقَدْ نَهَيْتُ أَنْ يَبْعَثَ
 رَجُلًا يَفْقُومُ كُلَّ رَجُلٍ مِنْهُمْ عَلَى الطَّهْرِ الْمُدْنِيَةِ فَيُؤْذِنُ كُلَّ رَجُلٍ مِنْهُمْ مِنْ
 بَلْبِهِ فَلَمْ يَجْعَلْ ذَلِكَ فَذَكَرُوا النَّاقُوسَ فَلَمْ يَجْعَلْ ذَلِكَ فَانْصَرَفَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ
 مَتَمِّمًا لِمَا رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا كَانَ فِي مَنْامِهِ فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 رَأَيْتُ رَجُلًا عَلَى سَقْفِ الْمَسْجِدِ عَلَيْهِ ثَوْبَانِ خَضِرَانِ نِيَادِي بَايَا الْأَذَانِ فَنَعَمُ أَنْتَ أَذِنَ
 مَتْنِي مِنْهُنَّ الْأَذَانُ كُلَّهُ فَلَمَّا فَرَغَ قَعْدَ قَعْدَةً ثُمَّ دَعَا فَقَالَ مِثْلُ قَوْلِهِ الْأَوَّلِ فَلَمَّا بَلَغَ حَيْثُ عَلَى
 الصَّلَاةِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ قَالَ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلِّمْ وَأَنَا قَدْ اطَّاعْتُ لِحَيْلِةٍ
 مِثْلُ الَّذِي اطَّاعْتُ بِهِ فَقَالَ مَا مَعَكَ أَنْ تَخْبِرُنَا فَقَالَ سَبَقَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ فَأَسْتَشِيرُكَ
 فَأَعْجَبَ بِذَلِكَ الْمُسْلِمُونَ فَكَانَتْ سَنَةً يُعَلِّقُ وَأَمْرًا لِلْإِذَانِ كَرِيْمًا وَأَبُو عُمَرَ وَفِيهِمْ
 سَعِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ شَيْخٌ اسْتَمْرَدَ زَيْدٌ وَكَوْنِيْدُ فِي رَأْسِ طَلْقَاءَ لَيْسَتْ وَآخِرُهُ وَرِثَةُ مُحَمَّدٍ
 وَزَيْدٌ وَجَوْنُ عُمَرَ وَآخِرُهُ سَعِيدٌ وَكَوْنِيْدُ فِي رَأْسِ طَلْقَاءَ لَيْسَتْ وَآخِرُهُ وَرِثَةُ مُحَمَّدٍ
 وَرِثَةُ مُحَمَّدٍ سَنَةٌ وَصَدَّقْتُ وَنَهَيْتُ عُمَرَ وَبَيْنَ هَسْتَادُ وَوَدَّ لَوْ دَارَ أَهْلُ الْبَيْتِ سَمَّاحُ
 سَوَاطِدُ دِيكَرُ أَحَادِيثُ حَاصِلُ مَوْدَعٍ وَازِيْمَتُ بَيْنَ سَعْدِ بْنِ عَدِيٍّ وَبَيْنَ سُلَيْمَانَ وَ
 دِيكَرُ مَحْدُوثِينَ أَنْ طَبَقَ اسْتِفَادَةُ كَرْدِهِ وَازِيْمَتُ أَحْمَدُ وَنَحْمُ وَابْنُ دَاوُدَ وَخَلْفَتُهُ سَعِيدُ رَوَيْتُ كَرْدِهِ وَنَحْمُ
 أَوْ رَأَيْتُ تَعْلِيمُ مَفْرُودُ شَأْنًا وَتَعْرِيفُ سَعِيدُ رَوَيْتُ أَوْ تَقْوِيْنُ دَعَائِدُ وَاجِبُ مَوْجُودُ وَتَقْوِيْنُ يَحْفَظُ لَوْ رَوَيْتُ
 وَهَذَا رَأَيْتُ أَنْ يَزِيدُ مَوْجُودُ مَصْنُفُ عَبْدِ الرَّزَّاقِ الْأَكْبَرُ تَنْزِيْلُ فِي رَأْسِ طَلْقَاءَ لَيْسَتْ وَآخِرُهُ وَرِثَةُ مُحَمَّدٍ
 كَرْدِهِ مَصْنُفُ خُودُ رِخْمُ كَرْدِهِ اسْتَفَادَةُ شَمَائِلُ وَشَمَائِلُ رِخْمُ يَزِيدُ كَرْدِهِ مَوْجُودُ أَنْ حَسَنَاتُ تَمَامُ
 كَرْدِهِ مِثْلُ حَدَّثَنَا هُشَيْمُ بْنُ كَيْسٍ قَالَ حَدَّثَنَا هُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ
 ابْنُ لَبِيْلَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَيْفَ يُجِيعُ النَّاسَ لَهَا قَالَ لَقَدْ نَهَيْتُ أَنْ يَبْعَثَ

کنیت ابو بکر و نام و کسب عبد الزراق بن بام بن نافع حمیری است بالولاء رکب شاست که در المملک
 یمین است از عبید الدین عمر عمری روایت قلیل دارد و از ابن جریج و از زاعمی و ثوری استفاده
 بسیار نموده نام احمد فضل و اسحاق بن راهویه و یحیی بن معین از وی استفاده حدیث کرده اند و از
 اجل تلامذه محضرت تلمیذت سال در صحبت بوده است و لهذا در حفظ حدیث معر مشهور و ممتاز است
 و روایت او در صحاح سته واقع است و در وی بسج عیب نیافته مگر آنکه فی الحکله تشیع داشت اما غافل
 بنود و باطن تشیع میکرد که جرئت بر تفصیل امیر المومنین علی بر امیر المومنین ابو بکر و عمر نمی توانم کرد
 و دل من باین باری نمی دزد زیرا که امیر المومنین علی آنقدر متواتر شده که مرا برین هر دو تفصیل نمید
 که بر حدیثین انجامیده و کار شیعی نیست که از فرموده امیر المومنین علی تجاوز کند و نصف شوال سال
 دو صد و یازده وفات اوست و عمر طویل یافت هشتاد و پنج سال زیست مصنف ابی بکر بن
 ابی شیبہ او شکر کتاب الطهارت و اول آن باب ما یقول الرجل اذا دخل الخلاء میگوید
 حدثنا هشیم بن بشیر عن عبد العزیز بن صهیب عن انس بن مالك عن قال
 کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء قال اعوذ بالله من الخبث والخبائث
 کنیت ابو بکر و نام او عبد الدین محمد بن ابی شیبہ ابراهیم بن عثمان العسبی است یعنی از موالی ابن
 عس بن مروه ساکنه بعد العین المملکه و در اینجا سه صورت مشتمله بر کتب حدیث وارد می شود و علت
 فائده در میان هر سه صورت آنست که اگر آن شخص که در نسبت او این صورت باشد از اهل کوفه است این عسبی است
 ببار موده و کین ممل و اگر از اهل بصره است پس عیشی است بیا رتخته و شمن مجبه و اگر از اهل شام است
 پس عشی است بنون و کین ممل و ابو بکر از اهل کوفه است و او را سوائی این مصنف کنند است دیگر و بعضی
 قضایف هم در او از اثر کتب عبد القاضی کوفه و ابو الا حوص و عبد الدین المبارک و سفین بن عیینة و جریر
 بن عید الحمید و اقران اینها استفاده علم حدیث کرده و از وی آوزعمه و بخاری و مسیما و ابو داود
 و ابن ماجه و حلقه بسیار استفاده این علم کرده اند از اینم این فن است آوزعمه را زعمی گفته که در زمان
 علم حدیث منتهی شده بود و بخار کس ابو بکر بن ابی شیبہ که در سر حدیث یکتا بود و احمد بن فضل و زعمه

و فهم آن مستثنی و ابن حزم و جمیع دیگر حدیث ممتاز و حکمی بن ابی الدین در علم بخرج حدیث و علل آن
 یکنانه و بی همتا اما در وقت مذکوره ابو بکر بن ابی شیبہ اخطأترین همه اهل عصر بود و در ترتیب
 و تهنیت کتاب نیز او را ازین اقران خود امتیاز تمام حاصل است در محرم سال دویصد و سی و پنج رحلت
 دار الفکر از نمود کتاب **لاشرف فی مسائل الخلاف** لابن المنذر کتابی است بحدیث
 تفسیر و رمی اختلاف علل الدلائل ذکر کرده و احادیث را بوجهی سرد نموده که اجتهاد و استنباط
 آسان گشته اول آن کتاب این است ذکر فرض الطهارة اوجب الله تعالى الطهارة للصلاة
 في كتابه فقال جل شانه يا ايها الذين امنوا اذ قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهكم
 وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤوسكم وارجلكم الى الكعبين وقال يا ايها الذين
 امنوا لا تقربوا الصلاة وانتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون ولا جنبا
 الا عابري سبيل حتى تغتسلوا و دلالت اخبار الثابتة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 على وجوب فرض الطهارة للصلاة و اتفق علماء الامة على ان الصلوة لا يجوز الا بها
 اذا وجد السبيل اليها حدثنا الربيع بن سليمان قال حدثنا عبد الله بن وهب قال اخبرنا
 سليمان قال حدثني كثير بن زيد عن الوائد بن رباح عن ابيه عن ان رسول الله
 صلعم قال لا يقبل الله صلوة بغير طهور ولا صدقة من غلول كنيت او ابو بکر
 و نام و نسب او محمد بن ابراهيم بن المنذر هت نشنا پورست و او را شيخ المحرم نیز گویند بحجت مجاورت
 حرم و اشتغال تعلیم علم حدیث در آن بقعه متبرکه و کتابهای او نادره و وقت بود که قبل
 از وی در اسلام مثل آنها مصنف نشده آزان جمله ابن کثیر است و آزان جمله کتاب المبدو و رفقه و از اهل
 است کتاب الاجماع و کتاب التفسیر و کتاب السنن و غیر اینها با جمله تصانیف او مایه اجتهاد و تحقیق
 است در علم فقه و در معرفت اختلافات علما و شافقن مآخذ و دلیل هر یکی خیلی ماهر بود و
 خود مجتهد بود و تعلیم کسی لازم نمیکردت لیکن شیخ ابواسحاق او را در طبقات خود در زمره فقهار
 شافعیه نوشته بنا بر کثرت توارذ اجتهاد او با اجتهاد شافعی و شیخ ابواسحق لفته است که بقضا

او همراستیا است خواه موافق مذهب او خواه مخالف مذهب او زیرا که اکثر
استنباط و طریق اجتناب در امی آموز و در علم حدیث شاکر محمد بن میمون و در جمع بن
سلیمان و محمد بن اسمعیل صایغ و محمد بن عبد الله بن عبد الحکیم و دیگر اهل مجتهدین
و دنیا علی محمد بن یحیی بن عمار و ابوبکر بن المقرئ و دیگر محدثان عمدتاً کرده اند و در سال
صد و پنجاه و ده وفات یافت سن کبری تصنیف بیقی و از ابریز ترتیب مختصر فرقی ترتیب
کرده و دو صد و دوازده جزو کرده اند است در آخر سنن او این باب است باب ثانی الم
الولد اذا توفی عنها سیدنا خبرنا ابو عبد الله خبرنا ابو الولید حدیثنا محمد بن احمد بن
زهیر قال حدیثنا عبد الله هرا بن هاشم عن معمر بن سفیان عن عبد الكريم عن جاهد قال قلنا
اشهر منینا عن عطارد و طایوس عن عمر بن عبد العزيز و ابی قلابه کتاب معرقه السنن
فالاثر انیز تصنیف بیقی نیست و گفته اند که معنی این تمام است که معرفه انشا فی
السنن و الاثر و لیسند التاج الدین سبکی گفته است که تصنیف بیقی را چهاره نیست ازین
کتاب و آن چهار جلد است و کتاب سنن کبری ده جلد است و درین کتاب یعنی
معرفه السنن و الاثر سیگوید خبرنا ابو عبد الله الحافظ خبرنا الزبیری عبد الواحد
الحافظ قال حدیثی حمزه بن علی الطار بمصر قال حدیثی الربیع بن سلیمان قال
سئل انشا فی رحمة الله علیه عن لقد رانا انشاء نقول اذ اشیت کان و ان لم انشاء
و ما شیت ان لم انشاء لم یکن خلقنا العباد علی ما علمت ففی العلم یجری الغنی و المری علی
ذا صفت و هذا اصله و هذا اعنت و اذ الم یقول فیه شقی و منصفه سعید و منهم
فینج و منهم حسن کتبت او ابوبکر و نام او احمد الحسین بیقی نسبت بهیقی است که نام چند سید
متصل هم در نسبت کرده اند ابوبکر که مجموع آن دیهات را بیقی گویند مثل بارقه و هرمانه در نوع است
و کلان ترین آن دنیا است خسرو دست کبرجیم که من بیقی است تو له او در زمان سال
صد و پنجاه و ده و چهار است از حاکم و طایفه او که گفته اند صد و ده و چهار

سنن کبری

وفات ابی القاسم

کتاب ترتیب

ابو زبیر بن ابی ریحان

سنن کبری

و ابو عبد الرحمن سلمی صوفی استفاده نموده و علوم حاصل کرده و در بغداد و خراسان
 و کوفه و حجاز و دیگر محوره های شایسته اسلام گشته و با وصف این تبحر و علو اسناد که
 دارد و سنن شائی و جامع ترمذی و سنن ابن ماجه و نزد او نبوه و غیر احادیث این هر یک
 کتاب که مینویسی اطلاع ندارد و در علم او حق تعالی بزرگوار است و بزرگوار است و بزرگوار است
 فرمود و از وی تصانیف عجیبه یادگار ماند مثل آن تصانیف از سابقین رونما و از
 علم تصانیف گذشته و فقهی کتاب الاسماء و الصفات و دو جلد است و سبکی گفته است
 له لا اعرف له نظیر او دلائل النبوة شش جلد و کتاب مناقب ائمه اربعی یک جلد و کتاب
 دعوات الکبیر یک جلد سبکی گفته است که من قسم بخورم بر آنکه این پنج کتاب را در
 عالم نظیر می نیست و سنن صغیر و دو جلد کتاب الزهد یک جلد و کتاب البعث یک جلد و غریب
 و ترتیب هم یک جلد و کتاب الخلا فیات دو جلد و آربعین کبری و آربعین صغری
 و کتاب الاسرار و دیگر تصانیف بسیار دارد و مجموع تالیفات او نیز از خبر رسید و سبکی علما
 را باین بود و در نزد تورع امام الحرمین در حق او گفته است که هیچ شافعی در عالم نیست
 مگر امام شافعی را بروی سنت و احسان است الا ابو بکر سبکی که سنت و احسان او بر شافعی
 زیرا که در تصانیف خود نصرت مذہب او نموده و بسایید و نصرت او را و احسان او را و بسایید و بسایید
 بود و در فن حدیث و علم احادیث و فقه و جمیع در میان احادیث مختلفه خوب میدانست و چون
 تصنیف کتاب معرفه المستوفی الاثار شروع کرد یکی از رستمان و علماء نجواب دید که امام شافعی در جای
 هستند و در دست ایشان چند جزا از این کتاب هست و میفرمایند که امروز از کتاب
 فقیه احمدیست جزء نوشتیم و یا خواندیم و فقهی دیگر نیز امام شافعی را بخوانید که در مسجد
 جامع بخشتی نشسته اند و میفرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد گفته مشهور است که روزی
 نجواب می بنیم که یک صندوق از زمین با آسمان بریده میسرود و
 گرداگرد آن صندوق نوری است نهایت درخشنده که جگر را خیره میکند و بر سر

می پرسد که این چه چیز است فرشتگان می گویند که این صندوق تصانیف سیقی است که در بارگاه کاب
مقبول شدند و قات او دهم حمادی الاول در ششصد و پنجاه و هشت است انتقال او
در شهر نیشابور واقع شد اما او را در تابوتی نهاده به بیست آوردند و در خرد و جود مدفون ساختند
کاهی شعر بمیل میکرد از نظم او این چند بیت است **بیت** مَنْ عَرَّ بِالْمَوْلَى فَذَاكَ جَلِيلٌ
وَمَنْ دَامَ عِزًّا سِوَاهُ ذَلِيلٌ * وَلَوْ أَنَّ نَفْسِي مِثْلَ بَرِّهَا مِثْلُهَا * مَضَى عَمْرُهَا فِي بَحْرَةِ
لَقِيلٌ * احْبِثْنَا جَاةَ الْحَبِيبِ وَجْهَ * وَكُنْ لِسَانُ الْمَذْنُونِ كِلِيلُ كِتَابِ
شرح السنه للبغوی اول آن کتاب حدیث آنها الاحمال بالنیات واقع است بیست
حضرت عمر غالب بوده و سطر بان حضرت صلی علیه وسلم میرسد و کجا به نهم و هشت نیز کنیت
او ابو محمد و نام او حسین بن سعید است و او را قمر و ابن النضر و نیز گویند زیرا که یکی از ابابوستان
میدوخت و می فروخت و کپوستان در لغت عرب فروه گویند و نسبت بوطن او بغوی است و اصل
این مقام بقصور است سحر باغ کور که در میان مرو و هرات واقع است و شهر است معمور آباد
و در وقت نسبت شورا حذف کردند و بسوی بغ نسبت نمودند بغوی زیرا که بغ شای است
نبرایوت و او شانی گشت و می جامع است در سمن و هر یک یکسان ساینده محدث بی نظیر و
مفسر بعدیل است و فقیه شافعی صاحب حق است و تمام عمر در تصنیف و درس حدیث و تفسیر و فقه مشغول
ماند و درس بیطهات نمی گفت و در فقه شاکر و قاضی حسین صاحب بقیه است که یکی از اجله شافعیه است
و در حدیث شاکر و ابوالحسن و داودی است که نام محمد الرحمن بن محمد و از سائر محدثین است و از یعقوب
بن احمد صیرفی و علی بن یوسف جوینی و دیگر محدثان نیز فوائد حاصل کرده و صاحب تبحر و قنوت بود
و بسیار تقواست و زهد میگذرانید بر یکبارچه نان خشک در وقت انتظار اکتفا می کرد و چون مردم
بسیار بجهت شدند و گفتند که نان خشک موجب خشکی و ناخوابی است و ناخورش آن زیت مقرر
کرد و قات او در شهر مرو واقع شده در سنه ۳۵۰ یا ۳۵۱ و در مقبره است و خود شیخ حسین
مدفون گشت معاجم ثلاثه طبرانی اگر کتاب او وسط و قصه است مانند آنست که محمد که

هستند است بر سب مردیات صحابه را ابوهریره رضی الله تعالی عنه که از مرد پات او بیج بنا کرده و منظور
 داشت که سند ابوهریره را جدا گانه تصنیف نماید اما بیشتر نشد یا بیشتر و مشهور گشت و بحکم اوسط
 او درشش جلد است و هر جلد کتاب کلانی است و آن بر ترتیب شیوخ است و از هر شیخ خود که در سب
 هزار کس باشند آنچه از غرائب و عجایب شنیده است می آورد و این کتاب و نظیر کتاب الا افراد
 و ارقطی است و افراد و غرائب در اصطلاح محدثین عبارت از احادیثی است که نزدیک پنج باشند
 و نزدیک بی نباشد و همین کتاب را یعنی بحکم اوسط را می گفت که جان من است و فی الواقع تفصیلات
 در علم حدیث و وسعت و ایت او ازین معلوم میشود اما محققین حدیث گفته اند که در وی منکرات
 بسیار است و منشاءش آنست که غرائب مقتضی همین است و تفرد ثقه که از غرائب صحیح گویند کیا است
 و بحکم صغیر و غیر بر ترتیب شیوخ است اما در آن کتاب بیان شیوخ را ذکر کرده که از آنها یک حدیث متخلوه
 نموده در آخر بحکم کبیر میگوید فی حدیث حلب الغر حلدنا عبید بن خنم قال حدثنا ابو نیکرین ابی شیبینه
 حلدنا و کعب بن الا هثم عن ابی اسحق عبد الرحمن بن یزید الحاشی عن بنت ثباب قالت خرج ابی
 فی غزاة فی عهد النبی صلی الله علیه و سلم یتاعدها فلیعلب عنز او کان
 یجلبها فی جفنة فتمتلئ فلما قدما یجلبها کان یجلبها فاعاد حلاها الاول و در آخر بحکم صغیر و فضائل
 ناسیگو یزید حلدنا سمانه بنت محمد بن موسی بن بنت الموضح بن حسان الانباریة با
 الانبار قال حدثنا ابی محمد بن موسی قال حدثنا محمد بن عقبه العتد و ضیف الحلدنا
 محمد بن جریر قال حلدنا عطیة الدعاء عن حکم بن الحارث السلی فی قول سمعت رسول الله
 علیه و سلم یقول من اخذ من طریق المسلمین شبرا لوق یوم القیمة عن سبع ارضین
 سبغت ملیحة بنت ابی نعیم الفضیل بن ذکین نقول سمعت ابی یقول القرآن کلام الله
 غیر مخلوق کنت طبرانی ابو القاسم و تالم او سلیمان بن احمد بن ابوب سلیة انی طبرانی است و در
 شهر عکا از بلاد شام متولد شده و در کتب دود و صد و شصت در راه صغیر و در شصت و شصت و در طلب علم
 شروع کرد و در اکثر شهرهای شام و در حریمین دمشق و مصر و بغداد و کوفه و بصره و صعبان جزیره

و دیگر سوره های اسلام گردید و علی بن عبد العزیز بن محمد بن موسی و آدریس عطاردی ابو زرعم تقنی و
 و اقران ایشان سماع دارد و پدر او تحریص و تاکید بر طلب علم حدیث می نمود و او را گرفته
 بشهر های می گشت و بحضور اساتذہ رسانید تصانیف بسیار دارد این سه بحکم که حال
 آن مذکور شد و کتاب الدعاء للطبرانی که صاحب مسرج چنین از آن نقل میکند در او نش
 سیکونید قال الحافظ ابو القاسم هذا کتاب لکما جانا خلا لادعیه رسول الله صلی الله علیه
 وسلم جز آنی علیه انی رأیت کثیرا من الناس قد تسکوا با دعیه سبع و اربعه و وضعت علی علم
 الایام مما الفها الوها قوه لا یروی عن رسول الله صلی الله علیه و آله من اصحابه رضوا و لا عن حدیث
 التابعین لهم باحسان مع ما وری عن رسول الله صلی الله علیه و آله السبع فی الدعاء و التعلیه فی
 خالف هذا الکتاب بلا ساند لما ثبت عن رسول الله صلی الله علیه و آله فی فضائل الدعاء و ادایه ثم ثبت
 البواب علی الاموال الثقی کان رسول الله صلی الله علیه و آله یسئل عن دعائه فاجابته کل دعاء فی موضع
 یستعمله لسان مع له و من بلغه علی ما ثبتناه انشاء الله تعالی باب اول قول الله تعالی ادعونی
 استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم و اخرین حدثننا عبد الله بن محمد
 بن سعید بن هرم قال حدثننا محمد بن یوسف الفراء بن یحیی و حدثننا علی بن عبد الله بن یزید قال
 حدثننا یحیی بن یزید قال حدثننا سفیان بن عیینة عن منصور بن عذرة عن عبد الله بن ابراهیم عن یسیع الحضرمی
 عن النعمان بن بشیر عن صفی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله العباد و انتم هی الا یحکم قراءه دعوی
 استجب لکم الخ و این کتاب هم جلد کلان است و از قصائیف او کتاب المسالك
 کتاب عشرة النساء و کتاب النوادر و کتاب الاول النبوة و او را فی سبب بسیار
 و دیگر تصانیف بسیار است که با فعل یا غنیه می شود و با فقه یحیی بن منده از جمله ما
 مذکور کرده او در طلب علم حدیث محنت مشقت بسیار نموده تا سی سال بر بویار
 خفته و راحت و آرام بر خود روا نداشت تا از استفا ذابن العبد که در یرش هجرت
 و در علم عربیت دشمن و لغت سرآمد وقت خود بود و در دولت و مالیه و زیری با زبان بیست

نخلدست و صاحب بن عبا دیکه همه وزیران دولت بودند و تربیت یافتند و بود
 منقول است که مرا چنین گمان بود که مغل وزارت در عالم منصبی و مرتبه نهیاست
 در دنیا در چیزی از لذت آن قدر جلالت نیافتسم که در بن منصب می یافتم زیرا که
 مرجع طبقات مردم و گوناگون خلایق بودم تا آنکه روزی بحضور بن در میان ابوکر
 چغابی که از محدثین مشهور است و ابوالقاسم طبرانی مذاکره حدیث واقع شد پس
 دیدم که بکثرت محفوظات خود غلبه میکرد و چغابی را یافتسم که بخلقت و کمال بصفت
 می نمود و این تبه و بات نادیده کشید و از طرفین آوازها بلند و جوش و خروش ظاهر
 گشت درین اثنا ابوکر چغابی گفت که حدیثنا ابوخلیفه قال حدثنا سلیمان بن ایوب
 ابوالقاسم طبرانی گفت که سلیمان بن ایوب منم و ابوخلیفه شاگرد منست و از من روایت
 حدیث نموده پس چرا از من این حدیث را روایت نمیکنی که ترا علوا سنا حاصل
 شود و در آنوقت دیدم که ابوکر چغابی خجالتی کشید که در دنیا مثل آن تنصویریت
 و من در دل خود گفتم که کاش من طبرانی می بودم و در حق و غلبه که نصیب طبرانی شد مرا
 حاصل میشد و من وزیر نمی بودم که ازین قسم تحصیل فضایل و اسباب جاه محروم ماندم
 را قم حروفت گوید این تمنا و آرزوی بهم از بقایای وزارت و ریاست او بود و الا علما
 را بنیمن ما نسب ابن غلبه کس تغییر می نمی نمود و نفس ایشان بمرکت نمی آید
 و لکن المرء یقیس علی نفسه یا تجمله طبرانی در توسع علم حدیث و کثرت روایات آن
 ممتاز و مستثنی بود ابوالعباس احمد بن منصور شیرازی گفته است که من از طبرانی ستمه لکهم
 حدیث نوشته ام و او را در آخر عمر نداده یعنی زنده تراطمه انداخته عیالیه که در آن زمان اعدا
 اهل سنت بودند بحیث آنکه ذاب ایشان با حدیث روئیک و سحر کردند و هر چه ختم
 بصارت ظاهر می ماری گشت بیت هشتم فیقعه ده سال ستمه شد و وفات اوست
 و حافظ ابو نعیم اصبهانی صاحب طبیه الادب و بیرونی تاریخ باز مکرر در ده سال دو دهه است

معجم اسماء علي سابقين وذكر صحيح اسماء علي كاستخرج برنجاري است احوال او حصل
 مرقوم تنبيهه حاله اذا ابتدئ في معجم او جند فقرة نقل كرون شود تا حال اين كتاب اوروشن نشود و ميگويد
 الحمد لله حمدًا كما ينبغي للكرم وجمه و غزله * وكما يقضيها تابع نعمه وافضاله *
 وصلى الله على نبيه محمد بنى الرحمة والرسالة وعلى اله وسلم كثيرًا ما بعد قاني استخرجت الله
 تعالى في حصرو اسامي شيوخه الذين سمعت عنهم وكتبت عنهم وقرأت عليهم الحديث
 وفتحهم على الحروف المعجمة ليسهل على الطالب تناولها وليرجع اليه في اسم ان التبرك
 اشكل ولا قصار منهم لكل واحد على حديث واحد يستغرب او يستفاد او يستحسن
 وحكاية لينص الى ما اردت من ذلك جمع احاديث يكون فوائدها في نفسها وبين حال من
 ذهبت طريقه في الحديث بظهور كذا به او انها معه به او خروجه عن جملة اهل الحديث
 للجهل به والذهاب عنه فمكان عندي منهم ظاهر الحال لم اخرجها فيما صنفت
 من حديثي وانبت اسامي من كتبت عنه في صغيرى ملاه بخطي ستة ثلاث وثلاثين مائتين
 وانا يومئذ ابن ستين ف ضبطه ضبط مثلي من يدر كذا المتامل له من خطي في ذلك على اني لم
 اخرج من هذه الباب شيئا فيما صنفت من السنن واحاديث الشيخين والله اسأل
 التوفيق لاستتمامه في خير وعافية وان ينفعني به وغيري وافتحت ذلك باحمد
 ليكون مفتحه باسم النبي صلى الله عليه وسلم ثمنا به وليصير له ابتداء بالالف م
 الحروف المعجمة واذ كان محمد واحمد يرجعان الى اسم واحد فان الله عز وجل قال في كتابه
 في بيان عيسى ومبشر رسول يا قى من بعدك اسمه احمد كما قال محمد رسول الله و
 محمد لا رسول وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني اسماء محمد وانا احمد وقد كان
 ابو محمد عبد الله بن محمد بن ناخبة يقول حدثنا احمد بن الوليد بن السكوني قال
 قال لي ابينا الفيريقول محمد واحمد واحد وابتدعت بهذا الجمع في الجهادى لا ولى
 من صنف احدا وصين وتلثمائة عصمنا الله من الدال في القول والعلى ودر باب محدثين در ترجمه

ترک بود ملک تهری از تاجران یهودان و آن تاجر بنی مخطئه بود که قبیل
 در تاسیخ عامری مذکور است که پدر ایشان مبارک خیل مشورع و متقی
 باغ خود کرده بود روزی فرمود که ای مبارک یک نار ترش از باغ به
 و یک نار آورد و آن نار شیرین برآمد مالک گفت که من بگفته بودم
 مبارک گفت که من چه قسم توانم شناخت که نار ترش کدام درخت سید بود و نار شیرین
 کدام هر که بچشد این را بشناسد گفت حال غشیده گشت بدو انگلی چنبدین میننداده و قیاط
 و بارساری که لازمه خدمت من است بجای آورم مالکش ازین دیانت و امانت او
 بسیار راضی شد و گفت که تو قابل آنی که در مجلس من باشی و باغبانی بدیگری سپرد
 تا آنکه روزی در مقدمه که خدای دختر خود که بچه جوانی رسیده بود از و مشوره پرسید مبارک
 گفت که عربان جاهلیت برای نسب و حسب ختران خود میدادند و یهودان برای مال و
 نصاری برای جاهل و در اسلام دین را اعتبار است ازین هر چهار راه هر چه پسند خاطر
 باشد باید فرمود عقل و بسیار خوش آمد مالکش بخانه خود رفت و بوالده آن دختر این
 مشوره بیان نمود و گفت که میخواهم که این دختر را مبارک دهم که در ورع و تقوی و دیندار
 سرآمد زمانه است کونفلام است مادرش نیز راضی شد دختر را با و دادند و از آن دختر
 عبدالله بن مبارک بود و او مال بسیار از آن تاجر بوراثت یافتند و تولد ایشان
 در سنه هجری و یا نوزده و یکصد از هجرت است و تمام عمر ایشان در سفر گذشت
 تا می رنج و گدایی بجهاد و گاهی تجارت در اقلیم اسلام گشته اند و از امام مالک
 و سفیان ثوری و سفیان بن عیینة و هشام بن عروه و عاتق حمول و سلیمان میمی و حمید بن
 و قالد بن ذر و دیگر علما تبع تابعین و صفات تابعین اخذ علم حدیث نمودند و سایر طبقات
 بهجندین است اگر انان بن عبد الرحمن بن اسدی و یحیی بن سعید و ابوبکر
 بن عثمان بن سبط بن ابی شیبه و امام احمد بن حنبل و حسن بن عوف و از عجایب آنکه سفیان

نوری که در این عالم است از میان افروزنده اندوختن آن نوری بود و آن کمال که حیرت دهی کمال است
 نیز در این عالم است که در شب هفتم سال بر وضع این کمال گذرانم سر نهادم بلکه بعضی نکات نیز بر کمال
 تمام عمر من بر این مشایخ نوری ابن المبارک میبود و نوبت ابن المبارک بان حد
 رسید، بود که بزرگان عمده بحجت او تقرب الیه می جستند و هپی که از مشایخ شیخ
 حدیث و خیلی بزرگ کسی است گفته است که مرا تا ابن المبارک نذرده اجازت نشن
 واسطه بهر سیده و این کمال علوسند من است بعد از آن گفته است که والله ای لا
 حیه لله وادجوا نحیر بحیه لما ضمه من التقوی و العباده و الاخلاص و انجها و وسعة العلم
 و الاقن و المواساة و الفتوة و الصناعات المحمیده قضیه بن سعید بن یحیی بن یحیی که شیخ اصحاب
 صحاح سته است میگفت خبر اهل زماننا ابن المبارک ثم احمد بن حنبل و در توارخ ثقات
 مذکور است که جماعه از بزرگان در مقامی مجتمع شدند سر اهل زمان خود درین صفات
 ابن المبارک را که دارد دادند و در هر باب ازین باب با تفوق و بیعدیه او قرار کردند علم فقه و
 اتقان و در هر فضیلتی که در حدیث و تفسیر و کلام و فقه و عبادت حج جهاد و ستوارکاری
 و ستارح داری ترک الکلام محال یعنی الصفات و یا باران خود و بحسن صحبت گذرانیدند مخالفت
 آنها کرد و این اثبات گفته اند که من انچه بار شیخ جمع علم کردم لیکن روایت نمی کنم مگر
 در جزا و حسن تنبیذ گفته که روزی ما عرض خوانده به ابن المبارک بر آدم و
 ابن المبارک میفرمود که انچه خود را در سبب بر سر بود چون بر دانه سجد کردیم من با کمال
 حدیثی بود و او در جواب شیخ در این سبب است که در دم آنکه میفرمود و ما نیز در حدیثی بود
 حق این بار گفت است و در ان بیعت را بیعتی است که ابن المبارک در روزی بر دم نزد ابن المبارک
 طلب علم حدیث آمدند و گفتند یا عالم المشرف حدیثنا سفیان نوری نشسته بودند گفتند سیم که
 عالم المشرف و المغرب و اینها گفتند تعقلون و تو روزی که ابن المبارک در شهر رفته و اهل شهر
 و ما در شب طیفه عباسی نیز در ان شهر بود در تمام شهر شور افتاد و غلغله بلند شد و مردم دویدند و

یکی از زنان خاصه مارون رسید از بالا که شک این شور و عوا
کیست مردم گفتند که عالمی از خراسان آمده است که اورا عباد

بادشاهت همین است که این شخص مارون رسید که بزور چاکت چوب رسی مردم حاجت مید
ابو بکر خطیب گفته است که از عجایب فرج حدیث اینست که از ابن المبارک دو کس روایت حدیث نموده اند
معمربن راشد و حسین بن داود و یابین وفات این هر دو فاصله یکصد و سی و دو سال است و
چون پدر او بنجاه هزار درم بدو داد که تجارت بکن آن مبلغ را گرفته رواته شد و تمامه صرف علم شد
منو و بلوطن بازگشت پدر بر رسید چه خبر آوردی و چه نفع بر داشتی ابن المبارک فائزتری را که جمیع و ده
بود پدر نموده که این خبر آوردم و نفع دارین بر دادم پدر خوش شد و ایشان را ایحانه خود بردی
هزار درم دیگر پیش ایشان نهاد و گفت این مبلغ نیز صرف کن و تجارت خود را کامل ساز و طلب
علم ایشان را چنین واقع شد که در ایام جوانی شرب نمیدادند و آنچه لازم این شغل است
از استماع ملاهی و سرود و صحبت یاران کنایه نیز از دست نمیدادند یکبار در موسم پنجشنبه
سبب باغی داخل شدند و یاران و رفیقان را نیز دعوت کردند و طعام و شراب تکلف حاضر ساختند
و مشغول ملهو و طرب گشته تا آنکه مستی غالب آمد و بی هوش افتادند چون آخر سحر شد بیدار شدند
در آن وقت چنگ در دست گرفته خواستند که بنوازند و سرود می آواز نهادند و دیدند که چنگ هرگز
آواز نمی دهد و درین کار مهارت تمام نداشتند تا زمانی آن را محکم کردند باز بهمان قسم صدای داد
تا آنکه چنگ بقدرت الهی گویا شد و چون آدمی این آیت تلاوت نمود **وَاللّٰهُ يَكْفِيهِمْ**
وَاللّٰهُ يَكْفِيهِمْ ان تخشع قلوبهم لند کو الله ایشان متنبه شده چنگ شکسته بر تافتند و بنید را نختند
و جامها منفش ملون را که در بر داشتند دریدند و بطلب علم و عبادت اشتغال ورزیدند و ابو عبد
حماده ابن حکایت را بهین سلوب در تاریخ مختصر المملاک آورده و در طبقات کفوسی منوع دیگر
نیز کورست بعد از ذکر قصه ذکر باغ و شرب و سکر میگوید که ایشان خواب فرستند دیدند که یک جاب نور
خوشایمان بر سر ایشان بر دخی نشسته این آیه میخواند و چنانچه است که او در خواب و از خواب بیدار شده با

سید علی مجذوب و مراد بودند در اول
 نه از ایشان نمی آموختند و چون امام عظیم وفات یافتند
 بعد از ایشان گویا سبب محبوسه هر دو طریقی است لهذا
 هر دو در سبب خود می نگارند و تا آخر عمر نازت داشتند که یکسال سبج

برسد و بین سجاد این دو بیت را گفتند و می گفت

و اذا صاحبت فاصحب ماجدا	و اذا عاف و حياء و كدم
قوله للشيء لا ان قلت لا	و اذا قلت نعم قال نعم

از کلمات ایشان این است که اول علم میباید که نیست صحیح باشد بعد از آن یکسال توجه حرف نهادن
 شنیدن بعد از آن نایل فهم کردن بعد از آن حفظ نمودن بعد از آن در تلامذه و مستعدان فخر کردن
 در پراننده ساختن و هر که ازین شهر و طایفه بگانه یکی را فوت کرد در علم او نقصان بدید آید و نیز
 گفته اند که من از چهار هزار حدیث چهار سخن انتخاب کرده ام یکی آنکه بر مال دنیا مغرور نباید بود
 و فریب نباید خورد و دوم آنکه در شکم آنچه طاعت آن ندارد و کتا و با کیفی نباید در آورد و سوم آنکه از علم
 بهمان قدر باید آموخت که نافع باشد چهارم آنکه بر زن در هیچ چیز اعتماد نباید کرد و در تروع ایشان چیزی
 نمانی عجیب منقولست یکبار از مرد که وطن ایشان بود بشام رفتند برای ساندن علمی که در شام
 از کسی عاریت گرفته بودند و بفراموشی همراه آورده و میگفتند که اگر نگذریم که دوست بهمان شد و کنم
 نزد من بهتر است از آنکه یک لکبه درم صدقه دهم براه خدا چون وفات ایشان
 قریب رسید و علامات احتضار ظاهر شد غلام خود را که نصر نام داشت و از رداة معتبرین
 حدیث است فرمودند که مرا از دشمنی خجاک انداز غلام ایشان که سیتن آغاز کرد
 گفتند چرا گریه میکنی گفت ثروت و نعمت شما باد آمد و این حالت غربت و سافوت و بیکی
 شما را دیده بقیاب شدم گفتند خاموشی من همیشه از خدا اینجو استم که زندگانی من چون
 زندگانی دو لقمندان باشد و مردن من چون مردن خاکساران وفات ایشان در غربت و سفر

العيش بالدون * فاستغن بالله عن دينا الملوك كما * استغنى الملوك بدنياهم
عن الدين وقرار عصر ایشان در مدت حیات ایشان قصاید و قطعات بسیار دارند که قابل این
مختصرست مرقوم میشود **ه** اذا صار عبد الله من مرو ليلة فقد سعاد عنها نوراها
وجالها * اذا ذكر الاختيار في كل بلدة * فهم الجسم فيها وانت هلا لها
و عادت ایشان چنین بود که چون حج میرفتند مردم بسیار در رفاقت ایشان اراده این سفر مبارک
میکردند و هر یک نقدی و جنبی برای زاد راه می آوردند که بشیرت صرف نمایند آنها را قبول میکردند
و در فهرست جدا نام هر یک و قدر آورده او نوشته میگذاشتند چون از حج رجعت میکردند آنها را
بالمکان آنها میدادند و مردم از این حرکت سؤلل کردند گفتند که اگر اول و بلد با ایشان رونمایم
ایشان نیزک رفاقت من کنند و ازین سفر مبارک محروم مانند بکمان آنکه مافقه خود میخورم
و یا کسی نسیم و ازین سعادت فایز میشوند و من لطیفیل مبلغی کثیر الله صرف میکنم در
صورت رد نفقات ایشان من هم ازین عمل خیر محروم مانم و ایشان هم از حج و هدایا ر
مکرمه دینیه که در وقت رجعت از حج برائے همایان و دوستان می آرند مبلغی
کثیر میبود و این همه اسوال ایشان از تجارت بود **و** و س و علمی این کتاب
بر طور مشارک و تشبیهات و جامع ضعیفست یعنی ایام دیت را بر ترتیب
حروف تهجی جمع نموده مثلا در حرف لام میگوید در فصل لما لما خلق الله
الجنة حقها بالريحان وحف الريحان بالحناء ما خلق الله شجرة
احب اليه من الحناء الى اخذ الحديث عن عبد الله بن عبد

لے قوم یزید عوان فی عام و
ناکان قلت لمجیر یسل من
ل الله الی آخر الحدیث عن ابی

هریره و این حدیث بسیار دراز و طوالت چنانچه در قصه معراج مشهور است و فردوس را
مرتب نموده است بر حروف تهجی سپردیمی و برای این کتاب سندی نوشته که سند بر
حدیث بیان کرده بر همین حروف نه بر ترتیب صحابه و نام مصنف کتاب فردوس حافظ
شیرویه بن شهر دار بن شیرویه است در همدان بود و تاریخ همدان هم از تصانیف
اوست از یوسف بن محمد بن یوسف متلی و سفین بن الحسن بن فحویه و عبد الحمید بن الحسن
القفاغی و عبد الوهاب بن منده و احمد بن عینی و نوری و ابوالقاسم بن اسد و دیگر
علمای مشایخ از علم حدیث نموده و در همدان، قم، بغداد و قزوین و دیگر شهرهای اسلام
کنش حافظ تهجی بن منده در حق او گفته است که جوانی زیرک و حسن الخلق در مذنبه متصلب است
و از غم زلال دور و در کم گو و دلیر دل اما در اتقان معرفت و علم و تصویب در تفهیم صحیح احادیث تمیز
نمیکند و لهذا در کتاب موضوعات و ادبیات توده توده سند رجسپرا و شهر دار و یلمی حافظ ابو موسی
عائنی و حافظ ابو الفلاح حسن بن احمد عطار از روایت دارند نیم رجب سال پانصد و نه وفات
اوست و سپردا و شهر دار بن شیرویه بن شهر دار دلیلی گیت او ابو منصور در معرفت
علم حدیث و فهم آن از پدر بهتر بود چنانچه سمعی هم در حق او بنظم و معرفت
گواهی داده و نیز علم ادب را خوب میداشت و در سبک و روح و عابد بود و در مسجد خود
لازم داشت و غالباً شغل اشیاع حدیث و نوشتن آن میکرد و در طلب علم
حدیث با والد خود شریک بود در سفر اصفهان سال پانصد و پنج همراه او بود و بر بغداد خود رفته
در سال سی هفت بعد از موت پدر خود از اساتذہ بسیار تحصیل کرده چنانچه شیخ بن منصور الکوفی
و ابو محمد النووی و ابو بکر بن زنجویه و زبیدی بعضی محدثان اجازت حاصل کرده

عینی بود در حق واجب رسالت فرموده اند فاذ فیروز وادستما تو اور الاصول حکیم
ترمذی یوحنا ابوعلی ترمذی است که کتاب او در صحاح سته معدود میشود و نوادر الاصول اکثر
احادیث غیر معتبر دارد و اکثر جابلا نرا اشتباه میشود حکیم ترمذی را همان ترمذی خیال میکند
و ادبیات را نسبت میکند که در ترمذی است در اینجا فرقی کردن ضروری است در اصل افعال
فی السجود و سجرات القرآن میگوید میاقال فی سجدت سورة الاحقاف عند قوله تعالى ان الذين
عند ربك لا یستکبرون عن عبادته ویسجدونه و لا یسجدون طائفة من اهل
القرية عندك فقط هم و اعن الاستکبار و اذ عنواک خضوعا لعلنا یؤمنوا بک ربنا یرحمک
عن یزید بن یزید فی الملکوت فلما قرأ عظمک بالتسبیح و استکانوا بالیسجد و اذ خشوعا
هو لا بدیع حکمتک و مخزول بدیع فطرتک و صنع یدک و امة حبیبک الممدوحون
و التوریه و المصوفون فی الانجیل بما منحتنا من منتک و فضلک و اهدیت ال
لخبتین مناهد یا ک و کراماتک تمننا و مرافقة سجدنا لک بحضنا من رافتک و
حمتک و القینا با یدینا سلا زجر مرادک و سببک معرفک یا معروفا بالعطایا
بحریه و محمودا علی صناعتک الحکیمة کینت ایشان ابو عبد الله دنام محمد بن علی بن حسین
بن شبر الموزون الملقب بحکیم ترمذی است رئیس ابدان وقت خود است و ضایف بسیار دارد و آواز
پرورد علی بن حسین و فقیه بن سعد بلخی و صالح بن عبد الله ترمذی از ان اینها روایت میکند علماء
نیشابور و قاضی حمی بن منصور از وی روایت کرده اند چون در نیشابور آمد در سال دوهصد و هشتاد
پنج مردم از ترمذ ایشانرا اخراج کرده بودند و سبب اخراج ایشان آن بود که ایشان کتاب ختم الولائی
کتاب علل السیر بقیة تصنیف کردند و آن هر دو نسخه در نظر مردم ظاهر بمن افتاد و از آنجا اعتبار

کردند از اینجا بلیغ رسیدند مردم اینجا ایشان را قبول کردند و ایشان نزد اهل بلخ عذر این کلمات
بیان کردند و گفتند که در مذہب موافق شما ام اصلا غرض من تفصیل ادلیا بر اینبار نبود باید
دانست که در تصانیف ایشان احادیث غیر معتبره و موضوعات بسیار مندرج است و سبب
این حادثه را خود ایشان بیان کرده اند و طبقات ثرا و می ندکوره است که ایشان میگفتند که من هیچگاه
تفکر و تدبر و تامل پیش از کتاب تصنیف نکرده ام و نه غرض من نیست که کسی این مولفات را بمن نسبت
کند بلکه چون مرا قبضت میشد تلی و آرام تصنیف میکردم و هر چه بخاطر میرسد می نوشتم
پس معلوم شد که اکثر مصقات ایشان از قبیل مسودات محتاج به نظر ثانی و تہذیب و تنقیح
و حذف اصلاح مانده روزی ایشان از صفت خلق پرسیدند ایشان گفتند ضعیف ظاہر
و دعوی عریفه و از لطایف ایشان نیست که هیچ کس را بهتر از من جانیت بود که در اکتب و جواز امرگان
طلب علوم و پیروی مسجد و زن را خانه خود و موذیران کتاب الدعا لابن ابی الدنیا
کتابی است بغایت خوب و نفیس از آن نو دهنده نام است بر ولایت ابن سیرین از ابی هریره بعد از آن
چهل سم او پس است و سند آن موقوف بر جن بصری است بعد از آن سم الداعظم است و بعد از آن
دعا الفرج است و همین قسم نوشته میرود و او را کتابی دیگر است در همین باب مسمی کتاب مجالی الدعوة
لابن ابی الدنیا و در این حدیث است که تیکم و المهدی الاثلاثه عیسی بن مریم و صاحب
جسج العابد و الصبی الذی صومایمة را کب دابة فارحة و شارة حسنة و هی موضوعا
الهم اجعل انبی مثل هذا الاخر الذکرت ابو بکر و نام او عبد الله بن محمد بن عبید بن سفین
بن ابی الدنیا است و او را قرشی و اموی نیز گویند زیرا که پدر آن از مواسی بنی امیه بودند
مولد و مسکن او بغداد است تولد او در ششم دصد و هشتاد است و از علی بن ابی حمزہ خلف

بن هشام و سعید بن سلیمان و دیگر محدثان عده اخذ علم حدیث کرده و از وی ابو بکر شافعی
 صاحب غیلا نیات و عمارت بن ابی اسامه صاحب سند با وصف تقدم او ابو بکر بخار واحد
 بن خنیزه و دیگر علماء در شان این فن اخذ فیض حدیث نموده و او تا یقین و مودب مقصد عباد
 بود که خلفه مشهور است و قبل از ان چند کس را از اولاد خلفاء تا یقین و مودلی نموده است و این
 ابی ماتم گفته است من و پدر من از وی حدیث نوشته ایم و او صدوق بود گفته اند که ابن
 ابی الدنیا را عجب تصرفی در کلام بود اگر میخواست شخص را در یک آن بخند می آورد و باز بگریه
 می انداخت و اینهمه بنا بر توسع او بود در علم و اخبار و قدرت او بر تصرف در کلام و قات او
 در جمادی الاول سال و صد و شصت و یک بوده است کتاب الاختصار و الهدایه
 الی سبیل الرشاد از تصانیف یسعی است از اولش تا ذکر امیتدل به علی حدوث العالم
 و ان خدشته و مدبره اله واحد در اجازات میخوانند و بعضی از باب استخلاف علی بن طالب کرم الله
 وجهه تا آخر کتاب نیز میخوانند و این کتاب بسیار نفیس است و دومی میگوید احسن بنا ابو عبد الله
 الحافظ قال حدثنا ابو النصر العقبة حدثنا عثمان بن حزم حدثنا محمد بن داود عن حماد بن
 علی بن المذنبی حدثنا مروان بن معاویه ثنا ابن مالک قال حدثنا حماد بن عمار
 ربیع بن حراش عن حذیفه قال قال رسول الله صلعم ان الله یضع کل
 صانع و ضعه کتاب اقتضاء العلم و العمل از تصانیف خطیب است و
 بسیار است در کتابت در باب خود از وی یسعی محدثان انتخابی کرده اند که در دیار عرب
 ثبت و اید و الیه و مقام تحصیل اجازت همین کتب میفرستند و اول این منتخب حدیث ابو هریره
 علیه السلام است لا یزول قدمی یوم القیمه اما در اصل کتاب این حدیث است خطیب میگوید احسن
 الفاضل ابو بکر احمد بن الحسن بن احمد الحرسینی فی سنن ابی حنیفه و قال حدثنا ابو العباس محمد بن
 یعقوب الاصبغی قال حدثنا محمد بن اسحق الصنعانی قال حدثنا الاسود بن عمار
 قال حدثنا ابو بکر بن عمار عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار

خداست که اورا بآن تشریف شرف ساخت زود برگشت و در بدین اقامت نمود و بعد
 از سه روز وفات یافت و از عبادت آن است که اورا بر همان تختہ تا غسل دادند که جناب پیغمبر را
 بر آن غسل داده بودند و اورا نظم هم میل بود این چند بیت از دست طیب
 لدال فیض حله و حرامه ہو یکما و یبقی فی عند انامہ * لیس التقی بمثنوی مدینه * حتی طیب
 شرایبہ و طعمامہ ہو و طیب بیاختی و یکسب اهلہ * و طیب فی حسن الحدیث کلامہ *
 لفظ النبی لذایع عذریہ * فعد النبی صلواتہ و سلامہ فایده باید داشت
 کہ جابلان را فہمان قند مانے ال حدیث عمومًا و یحیی بن معین را خصوصًا مطعون ساخته اند کہ ایشان
 منصوصاً بر این شخص حمل نیاورند * فظن الصد زبان خود را دراز کرده و کسی را دروغ گو و کسی را
 مجلس جمعی کسی از تفریق سہانی نیویزند و این غیبت محرمہ را علم میداند و عبادت می انگارند
 چراغ بکبریا با شاعر مغربی * نیبار بایچی بن معین را سجدہ بلکہ علم حبث را تفریض
 امر الخیر فی الدنیا یقل کثیرہ
 فلو کان خیرا کان الخیر کاه
 ولا بن معین فی اللجبال مقالة
 فان یک حقاً فی الحکم غیبة
 فان یاک ذری ذالخالصہ * فی شیدید
 برج ایشان رجال رخص برائے صیانت شریعت و دین است پس گویا از قبیل قال کفار
 و غریج و ایل بدعت و سیاست تفریر اہل منکر است کہ بہترین عبادات است از غیبت
 محرمہ طیب و ازین ابیات مشہورہ کہ مرقوم شد ابو عبد اللہ بن فضال صاحب الجمع من الصحیحین

جواب داود و قصيده و راز دار و رازخا و مخاطب اين شاعر عري كويده قصيده و واني الى البطل
فذلك قاصده ولى من شهادان النص صرحت به * اذا ليكن خيرا الكلام نبينا *
لدي ناز الخير منك بعيد واقتر شئ ان جعلت لما الية *

عذر الله شيطاناً وذاك شديد تعب ازان وحق ابن معين يگوید شعر

وَمَا هُوَ إِلَّا وَاحِدٌ مِنْ جَمَاعَةٍ
فَانْصَرَفَ عَنْ حُكْمِ الشَّهَادَةِ حَامِلٌ
وَلَوْلَا رَوَاةُ الدِّينِ صُنَاعَتُهُ
هُمْ حَفَظُوا لَنَا مِنْ كُلِّ شَبَهَةٍ
وَهُمْ هَاجِرُوا فِي جَمْعِهَا وَتَبَادُرُوا
وَقَامُوا بِتَعْدِيلِ الرِّوَاةِ وَجَرَحَهُمْ
بِتَبْلِيغِهِمْ صِحَّةَ شَرِّ أَعْدَانِنَا *
وَصَحَّ لِهَلِ النُّقْلِ مِنْهَا احْتِجَاجُهُمْ
وَحَسِبَهُمُ الزَّاهِلِينَ بِسُكُونِ
مَنْ جَادَ عَنْ هَذَا الْيَقِينِ مَحَارِقُ
وَكُنْ إِذْ لَجَأَ إِلَيْكَ وَدَلِيلُهُ
وَأَنْ رَامَ أَعْدَاءُ الدِّيَانَةِ كَيْدَهَا

وَكُلُّهُمْ فِيهَا حُكْمٌ شَهِيدٌ *
فَانْصَرَفَ عَنْ حُكْمِ الشَّهَادَةِ حَامِلٌ
وَلَوْلَا رَوَاةُ الدِّينِ صُنَاعَتُهُ
هُمْ حَفَظُوا لَنَا مِنْ كُلِّ شَبَهَةٍ
وَهُمْ هَاجِرُوا فِي جَمْعِهَا وَتَبَادُرُوا
وَقَامُوا بِتَعْدِيلِ الرِّوَاةِ وَجَرَحَهُمْ
بِتَبْلِيغِهِمْ صِحَّةَ شَرِّ أَعْدَانِنَا *
وَصَحَّ لِهَلِ النُّقْلِ مِنْهَا احْتِجَاجُهُمْ
وَحَسِبَهُمُ الزَّاهِلِينَ بِسُكُونِ
مَنْ جَادَ عَنْ هَذَا الْيَقِينِ مَحَارِقُ
وَكُنْ إِذْ لَجَأَ إِلَيْكَ وَدَلِيلُهُ
وَأَنْ رَامَ أَعْدَاءُ الدِّيَانَةِ كَيْدَهَا

وعميد السلام بن يزيد بن عياث السبي نيز از اين ابيات در قصيده و راز جواب داود قصيده

وَلَا بِنِ مَعِينٍ فِي الَّذِي قَالَ سَوْفَ
وَأَجْرُهُ يُعْلَى لَا إِلَهَ مِثْلُهُ
بِنِاضِلِ عَقْلِ النَّبِيِّ وَصَحْبِهِ
وَجَمَلَةُ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالْإِقْبُولِ

وَرَأَى مَصِيبَ الصُّوَابِ سَدِيدُ
وَيُنْزَلُهُ فِي الْخُلْدِ حَيْثُ يَرِيدُ
وَلِيُطْرِدَ عَنْ أَحْوَاضِهِ وَيَنْزِدُ
وَمَا هُوَ فِي شَيْءٍ إِتَاهُ فَرِيدُ

ولولم یقیم الی الحدیث بدینا فیکان وی علم و یفید بهم و نوال علم النبوة و احتوا به من بفضل با عن
 رقد و هم کصباح الدجی بتدی بهم و و ابرهم بعد المات خود و علیک ابو قباب
 لزوم سبیلهم و فحاکم عند اللہ حمید و نیز احمد بن عمرو بن حفصه و
 باین ابیات شعر ایا قاده عالمی السلام زید علان و روید ابا عبدی به و یحیی و
 شیطین الحدیث مرید و الاشیخ طان الفضل و فرغت ما کنتم به بهج و ادفا
 فتوکل مردود و انت عتید و و ذوالعلم فی الدنیا نجوم بدایت و اذ غاب نجم لان بعد جدید
 بهم غروب اندر و هم له شافل من عدایه و خود کتاب الکنی و الاسامی للنسای زان کتاب
 نیز انتخاب نموده اند و آنرا متقی گویند آخر متقی انجید مت و اردت فی باب من کنی ابامران
 قال لمانند احمد بن شعیب النسائی اخبارنا قبت بن صید قال حدثنا الملیث عن زید بن ابی
 حبیب عن ابی عمران سلم عن عتبة بن عامر عن قال سمعت رسول الله صلعم و هو اکب فقلت
 استدانی سورة یهود و سورة یوسف فقال ابن قیس اشیا ابلغ عن الله من قل اعوذ برب
 افغان و سحران نسائی انشاء الله و ذکر اصحاب صحاح ستہ خواهد آمد کتاب تاریخ نیکان
 ابی حبان کنیت او ابو ماتم و نام او محمد بن حبان نسیمی است و در صحیح ابن حبان ذکر
 احوال او و گفته است دل ابواب تاریخ این باب است بارب ذکر بحب علی لزوم سنن
 المصطفی صلعم آخر بر ما احمد بن مکرم خالد البرکے قال حدثنا علی بن المدینه
 قال ثنا الولید بن مسلم ثنا ابن یزید ثنا خالد بن معاذ قال ثنا عبد الرحمن بن
 عمر و سلمی حجر بن حجر الکلبی قال ثنا العراب بن ساریه و هو بمن نزل فیہ و لا علی
 الذین اذا بانوا توک تخلفهم قلت لا اجد ما احکمم علیہ منکم علیہ و قدنا
 قتیانک زائری و عابدین و مقتبین فقال العراب بن سلمه بنا
 رسول الله صلعم الصبح و انت یوم ثم قبل علینا فو عطفنا موعظتہ
 لغتہ و رفت منها الحسیدین و و جلت منها القلوب فقال ثعلب بن اریس و

کان بذه موعظته مودع ما نهى الله تعالى وصىكم تقوى الله وسمع والطاعة وان عبد حبشيا
 مجد عافانه من عيش منكم منسبر الى خلافا كثيرا فعليكم سبى وسنة الخلفاء الراشدين
 المهديين فتمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ واماكم ومحدثات الامور فان كل محدثة بدعة
 وكل بدعة ضلالة **ارشاد ابو يعلى** خيلي كتابي است بسيار جيد در احوال رداة
 واين ابو يعلى ديگر است ورا ابو يعلى موصلى كه سنده و سجم او سابق مذكور شد نام او
 خليل بن عبد الله احمد است از ساكنان شهر فردوين بود و از تصنيف او
 هين كتاب ارشاد في معرفة المحدثين يادكار ماند و هر كه درين كتاب
 نظر كند بجلالة و بزرگي او درين علم استدار نمايد اما اهل تحقيق نوشته
 اند كه درين كتاب او او نام بسيار يافته بدون شهادت كتب ديگر
 اعتماد بر آن ننمايد كرد و ههنا او را بر حمل حديث در حال آن اطلاعي
 تمام بود و ملو اسناد او در زمان خود مبسر آمده بود از علي بن
 احمد بن صالح قزويني و ابو حفص كاشاني و ديگر بزرگان آن
 طبقه سماع دارد و از حفص بن شاين و ابو بكر مقرر عازات يافته
 و ابو بكر بن لال باوجوديكه از اسانده و شيوخ اوست از وسع روايت
 ميكند و بسرا و ابو يعلى ابو زيد بسرا ابو يعلى عالم حديث بود از وسع تلمذ
 دارد در آخر سال چهار صد و چهل و شش وفات يافته حليته الاوليا را
 تصنيف حافظ ابو نفيس اصفهاني سابق ذكر اين حافظ و مستخرج او
 گذشت و چند حكايات از كتاب حليته الاوليا در بيان احوال امام مالك
 نيز گذشت **الاستيعاب** في معرفة الاصحاب لمباني عمر بن عبد البر كاشاني
 است شهر معروفه و دياچا كتابت از ابن سيرين نقل كرده كه استيعاب الاولون من المهاجرين والانصار
 الذين جعلوا اليه القبلتين و از تصنيف نقل كرده كه هم الذين بايعوا ببيعة الرضوان و از كبار علماء مغرب است

فنام اولیوسف بن عبدالمعین بن عبدالبزین بن عاصم نمری قرطبی در ترجمه که انام در خطبه بود در سال سیصد و شصت و شصت و در ماه ربیع الاول متولد شده و او معاصر خطیب است اما طلب او علم حدیث را قبل از تولد خطیب است از خلف بن القاسم و عبد الوارث بن سفین و سعید بن نصر و عبدالمعین بن محمد بن عبدالمؤمن و اقران اینها اخذ علم نموده و علمای بلدان و در دست او را اجازت نوشته اند عبد الغنی مشد صاحب ترغیب و ترهیب از مصر و ابوالقاسم عبدالمعین السقطی از کنگره معظمه در حفظ و اتقان سرآمد اهل زمان خود شد و کتاب التمهید او در باب نفع حدیث نادره روزگار و بسیار محبوبه اهل اولی الایدی و الالبصار است و از تصانیف او کافی است در مذہب مالکی باینزده جلد در بلاد مغرب دیده و بیشتر در اندلس بلکه اکثر مورخین نوشته اند که از اندلس برخیزد است و سوانی هفتاد و کسب علم را وقت خود و یگانه را ندیده و سوانی اینها از کسی علم نیاموخته و با وجود این علم او کمتر از خطیب و بیعتی و آن حرم نیست بلکه بعضی چهره مانع از او است که نزد دیگران نیست و صدق و دیانت و حسن اعتقاد و اتباع سنت که او را الضیف بود کم کسی از علماء الضیف شده از عوالی اسناد او سنن ابی داود که از عبدالمعین بن محمد بن عبدالمؤمن روایت می کند و او از ابن داسه و او از مصنفش ابو داود و در اول عمر ظاهری بود بعد از آن پاک شد و معجزه امیلیانی بفقہ شافعی هم دارد و کتاب الاستدکار او در حقیقت بهترین شرح موطا است و در تنسیق ابواب موطا استاد می نموده است و آن کتاب بسیار کلان است قریب بیست جلد می شود اگر خط واضح نویسد و اگر خط را بکلیت بکشد باینزده جلد است و او را کتابی است در فضیلت علم و ادب و ابواب بسیار نافع و کتاب الدر فی جواهر المغازی و السیر الی تباعص العظماء و ما جاری فی او صاکنم و کتاب جمهره الانساب و کتاب حجة المجالس غیر اینها نیز تصانیف دارد و در ماه ربیع الآخر سال چهارصد و شصت و شصت در شاطبه وفات او است و در هر یک از خطب بعد از وی نیز وفات یافته او را بالانشائی شعر نیز میسر بود و این چند شعر از شاعران است که در این یکی عکس مکتومًا فلما رآه العلم بالدين والخبر عن رسول الله والسنن التي انت عن رسول الله معصية الله

وَعَلِمَ الْأُولَى مِنْ نَاقِدِيهِ وَهَمَّ نَا وَنَزِيرُ مِثْلِهِ مَقَالَةٌ ذِي قَضَعٍ وَتَا فَوَائِدِ	الْخُتْلَفَا فِي الْعِلْمِ بِالرَّأْيِ وَالْمُتَطَرِّ إِذَا مَزَّوْا الْأَلْبَابَ كَانَ اسْتِمَاعُهَا مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الرِّشَادِ أَتْبَاعُهَا
---	---

چون در شهر شبیل که از مشاهیر شهرهای مغرب داخل شد و از اهل آن شهر حسن بکوک و نقی

كَمْ يَبِيدُ بَيْنَ يَدَيْهِ جَذِبَتْ كَفَتْ بَيْتِ وَصَارَ زَعَا قَابَعْدَ مَا كَانَ سِلْسِلَا	تَنَكَّرَ مِنْ كُنَا سَكَنَ قَبْرَ بِلَا وَحَقُّ الْحَارِ لَمْ يُعَافَقْهُ جَارُهُ بَلِيَّتْ بِحُصْنٍ وَالْمَقَامُ بِبِلَادِهِ إِذَا هَانَ حُرٌّ عِنْدَ قَوْمٍ أَنَا هُمُ وَلَمْ تَضَرْبِ الْأَمْثَالَ إِلَّا الْعَالَمُ تَابِخُ بَغْدَادٍ أَوْ زَيْنُفِ خَطِيبِ بَغْدَادِ
--	---

است وراول خبری را می آرد می مناقب بغداد و بزرگی آن مبارک بنیاد و آنچه از محاسن خلق

سكان آن منقول شده آورده بعد از آن ذکر مختصر بغداد و که در جمله وفات است نموده احوال بکار

باستفاد و در آن مذکور است و تا ترجمه محمد بن عبد الرحمن بن ابی ذؤنبه سبب بکتاب میشود

اول آنست که در آن تاریخ مذکور است این است قال الحافظ ابو بکر اخبرنا عبد العزیز بن

ابن ابی الحسن القرمسی قال حدثنا عمر بن احمد بن عثمان قال سمعت ابا بکر النیسابوری

يقول سمعت يونس بن عبد الاعلی يقول قال الشافعی یا بامری می دخلت بغداد

قال قلت لآل قال ما رأيت الدنيا قال الخطيب النشد القاضي ابو القاسم علي بن

الحسن السرخسی قال اشهد ابو سعید محمد بن عمر بن محمد بن خلف الهمدانی نفسه

فَدَى لَكَ بَغْدَادُ كُلَّ قَبِيلَةٍ فَقَدْ طِفَتْ فُشْرُ الْبِلَادِ وَغُرُهَا	مِنْ أَرْضٍ حَتَّى خِطَّتْنِي وَدِيَارِيَا وَسَيَّرَتْ حُلِيِّهَا وَرُكَايَا
---	---

فَلَمْ أَرَفْهَا مِثْلَ بَغْدَادِ مَسْكُونَا	وَلَمْ أَرَفْهَا مِثْلَ دَجَلَةٍ وَادِيَا
--	---

ولا مثلها ارق شاماً * واغذب الفاظ داحلی معایب * وکم قائل یوکان وک صاوقا
 لبغداد لم تر حل فکان جواباً * یقیم الرجال الاغنیاء بارضهم * وترمی التوسع بالفقرین الراسیا
 کنت خطیب ابو بکر ونام احمد بن علی بن ثابت ابن احمد بن مهدی روز پنجشنبه
 بست وچهارم ذیقعد سال صد و پنجاه و دو دستور شد و در پیش نیز مناسبتی بعلم
 حدیث داشت و در آخر حصی ^{طیبه ابن شریف بن داود} طلب قدم و سماع شروع کرد و بعد از آن سفر کرد و در نصره و کوفه
 و نیشاپور و اصفهان و دینور و همدان و رے و حجاز شریف از ابو نعیم حافظ صاحب
 حلیه الاولیاء و ابو سعید البلی و ابو الحسن بن شبراق دیگران استفاده نموده و ابن ماکولا
 محدث مشهور است از شاگردان اوست و محمد بن مرزوق زعفرانی و دیگر اهل
 ابن فن از ترغیب او سرسبز شده اند صحیح بخاری در مکه معظمه برستی کریم
 که از مشایخ رداة بخارے است در پنج روز ختم کرد و ابو عبد الرحمن اسماعیل
 بن احمد الحبرے نیشاپورے که معروف بفرست نیز بخاریا در سه مجلس ختم کرده و از
 کشمینی نیز بخارے را سماع نموده وقت مغرب شروع خواندن بخارے
 میکرد و متصل نماز فجر پس میکرد و در دو بهین قسم گذرانید و روز سیوم از جاست
 تا مغرب و از مغرب تا صبح خوانده رفت و تمام نمود و همی گفته است که این قوت
 و مانع و مهارت در قرائت از نوادر است و بعد از آن که ازین سفر تا فارغ شد
 در بغداد در محل اقامت انداخت و بتصنیف روایت حدیث اوقات خود را
 معمور ساخت تا آنکه بدار الرضوان شرافت مصفات از زیاده بر شصت
 کتاب است و از آنجمله است جامع خطیب و از آنجمله است تاریخ بغداد و کفایت
 و شرفا صاحب الحدیث و السابق و اللاحق المستفاد و المتفرد و المولف و المنحصر المتشابه
 و کتاب الرواة عن مالک و تحفہ المقتبس فی الملتبس و تمییز المتصل لا سانید و راویم
 الابنار علی الابار و غیر ذلک من التصانیف المفیده استے ہی بضاعت المحققین

و غزوئهم فی فہم حافظ ابو طاہر سلفی در حق تصانیف او گفته است شعر
تصانیف ابن ثابت الخطیب و الذین اصبی الفضل الرطب و براہم اذروا ما من
حوانا و ریاضا لفقی الیقظ للیب و یاخذ حسن ماخذ صانع منها یلقب الحافظ لفظ
الاریب و فاتیہ راحیہ و نعیم عیش و یوزی عینہا بل اسی طیب و ہر روز ختم
قرآن میکرد و تبریل و تجوید قرات می نمود و در فرج مردم لفظ بلفظ از وی می شنیدند
و با وجود لقب فراین و در زمانہ نسکند و آذرا حق تعالی ثروت ظاہر و بوقور بخشیدہ
بود و بر طالبان تعلیم شریف صدقات و خیرات او بسیار جاری بود و در حج چون متصل
آب زمزم رسیدہ بار از آن آب مبارک کسیر بخورد و دستہ چہرہ را از خدا یتعالی در خواست
کرد کہ در آن حالت دعا مستجاب است اول آنکہ تاریخ بغداد را در روایت کند و منتشر سازد و دوم
آنکہ در جامع منصور کہ بہترین بقاع بغداد است باطا و تعلیم حدیث مشغول شود و سیم آنکہ مدفن
او متصل شہر حافی باشد ہر سہ حاجت او روا شد و الحمد للہ و مرتبہ او در بغداد بحدسے آنجا
بود کہ خلیفہ وقت حکم نمود کہ بچاس از رؤساء و خطیبان و دیگر اصناف علماء حدیثی را کہ نگفتند
تا آنکہ آن حدیث بر خطیب گذرانند و ادا جانتند و در زمان او بودیان کہ در خبر سکونت
داشتند و در وقت حضرت عمر از اخبار فاسستہ در اطراف وجوہ شام منتشر شدند بخبر
خلیفہ نامہ پیغمبر طاہر نمود بخط حضرت علی رضی اللہ عنہ و ہر خباب رسانت علیہ الصلوٰۃ والسلام و شہادت جمعی
از صحابہ مضمون نامہ آنکہ از فلان فلان قبیلہ بود جزیرہ ساقط کردیم و معاف نمودیم خلیفہ آنرا نزد خطیب ہستاد
خطیب بعد از مال گفت کہ منہم زور جعل است زیرا کہ در شہادت معاویہ و عہد بن معاویہ نیز ثبت بود حال
معاویہ رضی اللہ عنہ در وقت فتح خیبر سلمان نبود و شرف صحبت حاصل نکردہ و عہد بن معاویہ از غزوہ خندق
رخسہم تبر خودہ بود و متصل غزوہ قرظہ و فات اوست در وقت فتح خیبر زندہ نبود چون
پار شد بخلیفہ گفتہ فرستاد کہ من هیچ وارث ندارم مال من بہ بیت المال
میرسد اگر اذن باشد من آنرا بطوختہ و لا احراف نمایم طیفہ فرمود بہا یکہ کنار او کرد

بح اجناس مال را در راه خدا صرف نمود و وقت فدی حجه ۴۳ که چهارصد و شصت و سه وقت
 است و شیخ ابواسحاق شیرازی که از مشایخ شافعیه و در علم ظاهر و باطن جامع جهان
 را خود بر داشته اند و بعد از وفات او بعضی صاحبین بغداد او را بخوابی میدادند و از حال او پرسیدند
 تا آنانی رَفِجَ وَ رَیْحَانٍ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ و یکی از بزرگان آن عهد گفت که من زکوة و نَعْدَ
 تاب و بوم دیدم که گویا مانند خطیب حاضر ایم و میخواهیم که تاریخ بغداد بنا بر عادت نروا و بخوانیم
 بدست راست شیخ نضر بن ابراهیم مقدسی نشسته اند و بدست راست ایشان بزرگی دیگر
 نشسته بسیار بجلالت و هیبت که چشم از جانش خیره می شد گفتیم که این بزرگ کیست گفتند
 شان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم برائی شنیدن این تاریخ تشریف آورده اند و این شرف
 نیست خطیب را رحمه الله تعالی علیه و او را لشعیر هم گفت بود این خبیه قطع از دست قطع

<p>كُنْتُ تَبَغَى الرِّشَادَ مُخْضَا خَالَفَ الْفَسْخَ فِي هَوَاهَا شَمَرَتْ بِهِ الْبَدْرُ عَجْكَه مَرَّ بِسَرٍّ وَظَلَامِ اللَّيْلِ مَعْتَكِر فَنِيَا لِحُلُقٍ عَنْ عَيْنِي سَوْ قَمَر حَلَهْ فِي فَوَادِي قَدْ تَمَلَّكَه الشَّمْسُ قَرِيبَةً فِي تَنَاولَهَا يَدِي تَقْبِيلُهُ يَوْمًا هَجَالَسَهُ وَكَمْ حَكِيمٍ رَأَى ظَنَّهُ مَلَكًا لَا تَقْبِطُ أَخَا الدُّنْيَا الرُّخْفَ فِيهَا فَالْدهرُ اسْرَعَ شَيْءٌ فِي قَلْبِهِ كَمْ شَارِبٍ عَلَا فِيهِ مَنِيتُهُ</p>	<p>الْيَتِيمَانِ</p>	<p>لَا مَرْدِيَاكَ وَالْمَعَادِ الْهَوَا عَاجِمُ الْفَسَادِ وَالْدِرْيَمُ وَالْمَرْجَانُ مِنْ فِيهِ فَوَجْهَهُ عَرْضِيَاءُ الْبَدْرِ يَغْنِيهِ حَسْبِي مِنَ الْخُلُقِ طَرَاذُكَ الْقَمَرِ وَجَارُ رُوحِي مِمَّا لِي عَنْهُ مَصْطَبِرِ وَغَايَةُ الْخَطْمِ لِلْوَرَى النُّظَرِ فَصَارَ مِنْ خَاطِرِي فِي خَدِّهِ اشْرَ وَرْدٌ وَالْفَكَرُ فِيهِ اِنَّهُ بَشَرِ وَلَا لَذَّةٌ وَقَعَتْ عَجَلَتْ فَرْحًا وَفَعَلَهُ بِكَيْنٍ لِلْخَلْقِ قَدْ وَضَحَا وَكَمْ تَقْدِرُ سَيْفًا مِنْ بَهْ ذُبْحَا</p>
--	----------------------	--

الی محامی کتابت مختصر تقدیرش از زده خبر و اولش ابن حدیث است حدیثنا السری ثنا محمد
 یعنی بر حقیقتنا شعبه عن الحكم عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله عن النبی
 صلی الله علیه وسلم انه صلی الطهر خمساً فبجد سجدتين بعد ما سلم قال
 شعبه وسمعت حماداً وایلیمان یحدثان ان ابراهیم کان لا یدری مثلاً فاصلى
 او خمساً محامی هم از محدثان بغداد و مشایخ آن مبارک بنیاد است کثرت و ابو عبد الله و امام
 حسین بن اسمعیل محمد طیبی بغدادیست و او را قاضی حسین نیز گویند زیرا که بر قضاء کوفه مدت
 شصت سال ماند و او را در اول سال و صد و نسی و پنج است و ابتدا اطلب در سال چهل و چهار از
 ابو حذافه سهمی که صاحب خجسته مطار است و از ثار کردن امام الکاتب اخذ این علم کرده و از عمر بن
 علی غلاس و احمد بن القدام و یغفور بن ابراهیم و درقی و محمد شنی غیری و زبیر بن بکار و دیگر علماء آن طبقه
 روایت کرده و در اقلونی و ابن جمیع و علی و دیگر محدثان عمده اقتباس نموده اند و او را در اقلونی و کس از
 اصحاب سفین بن عیینة رحمه الله شایع علم حدیث بوده اند و در مجلس علماء او قریب ه هزار کس حاضر میشدند
 و آخر از قضا استغناء نموده و امام که در خدمت قضا بود محمود و جلالیت بود و هیچکس از ثبات اعتراض
 و اتهام بر وی نه نهاده و در کوفه خانه خود را مجمع اهل علم ساخته بود و هر روز مردم برای شغل این علم
 شریف در خانه او جمع می شدند و فائده می گرفتند محمد بن الحسین که یکی از بزرگان عهد بود گفته است
 که من بخواب دیدم که گویا گوینده می گوید حق تعالی از اهل بغداد سیرکت محامی بلا دفع میگرداند و در هر
 ربیع الثانی سال صد و سی بعد از فراغ از مجلس درس حدیث موافق عادت خود بر غایت مرضی
 شد و بعد از باز زده رو وفات یافت فواید ابو بکر شافعی که آن را غیلابیات نیز گویند زیرا که
 شیخ ابو طالب محمد بن محمد بن ابراهیم بن غیلان سمرقانی این کتاب را روایت کرده و نسبت با و
 مشهور گشته مگر باز زده خبر است و در اقلونی را با حیات او را جدا نوشته رساله مستقل که اکثر مشاغل
 است دور وقت تحصیل اجازت و سماع آرا می خوانند اول را با حیات ابن حدیث است قال الحافظ
 ابو بکر الشافعی ثنا محمد بن الفضل بن کثیر و عهد به عبد الله السری قال ثنا محمد بن کثیر قال ثنا

اسمعیل بن ابی خالد قال قلت لانی جحیفه هل رأیت رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم قال نعم وکان الحسن بن علی تشبهه حدثنا موسی بن
اسمعیل ابو عمران قال ثنا اسمعیل بن حکیم قال اجزنا خطلة الدوسی عن
النسب مالک قال قیل یا رسول الله الرجل یلقی صدیقہ او اخاه فحیی له قال
لا قال فیلزمه و یقبله قال لا قال یصافحه و یاخذ بیدہ قال نعم
آنیز از محمد ثقین عرق است و در بغداد سکونت داشت تولد او در چهل و ست که شہرت
متصل واسطه رسال دو صد و شصت تولد او ست و در سال نهداد و ششش از طراوت
باش محمد بن عبد الله بن ابراہیم عبد رید است و او بزاز بود جامہ ہامی فروخت از موسی
بن دشا کہ اشہر بن اصحاب اسمعیل بن علیہ بود استفادہ این صنعت نموده و از محمد
بن شداد کہ خاتمہ یاران یحیی القطان بود نیز تکمیل کرد و از ابو بکر بن ابی الدنیا و ابو قلزہ
رقاشی و دیگر محدثان اجلہ تلمذ نموده و بسوی جزیرہ مصر و شہر ہامی دو بر برای طلب
این علم شریف سفر کرده و ارقطنی و عسمر بن شاہین و ابن الحاملی و ابو طالب بن غیلان
و ابن بشران و ابو علی بن شاذان و دیگر رؤسا این فن شاگردان او بنید ارقطنی و
خطیب او را تعریف و توصیف کرده اند و فات او در سال صد و پنجاہ و چہار است
چہل حدیث کہ از در زبان عرب را بعون گویند از تصانیف محمد بن اسلم الطوسی و شریز
حدیث ثنا عبد الله بن یزید قال ثنا عبد الرحمن بن زیاد عن عبد الله بن یزید عن
عبد الله بن عیسیٰ بن رضان رجلا قال قال رسول الله من المسلم قال من سلم
المسلم من بیدہ و لسانہ قال فمن المومن قال من امنه الناس علی انفسهم و
اموالهم قال فمن المهاجر قال من هجر السیئات قال فمن المهاجد قال من جاهد
نفسہ لله عزوجل کتبت و ابو الحسن نام محمد بن اسلم بن الم بن یزید کند سیب بالو لا روسا کہ شہر
طوس است کہ حال در شہر مقدس آبوت یکی از مشاہیر شایخ خراسان است از یزید بن یزید

بعد از آن در مجلس درس استاد ابوبکر بزرگ که اصولی در تکلم مشهور است آمد و رفت شروع کرد و نزد
 درین بر دو فن تکمیل نام نمودند بعد از آن در مجلس ابوسعحاق انصاری داخل شدند و تصانیف ابوبکر بن
 الباقانی را گرفتند بعد ازین همیشه ابوعلی و قاق و خرقه و فاطمه را با ایشان نکاح کرده دادند و در
 صحبت خود داشتند بعد از فوت ایشان با شیخ ابوعبد الرحمن سلمی صحبت داشتند و فیض باطنی ظاهر
 گرفتند و احوال عالمیه و مجاهدات و تربیت مریدین و تذکیر و تصحیح عبارات شیرین آثار نصیب
 ایشان شد و بی نظیر وقت خود گشتند ایشان را در سوار کاری و سلاح داری عجیبی بود که
 مدین امر مسلم بن اسفند بود و از آن محمد بن عبد شمس ابی الحسن بن بشران و ابی نعیم اسفرائینی
 و ابی الحسن خفاف و علی بن عبد الرحمن بن بوزی صلح حدیث نمودند و در تفسیر و حدیث و کلام و اصول
 و فقه و نحو و معانی و کتابت مهارت کلی داشتند ابوبکر خطیب محدث بغداد از ایشان روایت
 دارد و پس از ایشان عبد المنعم و بنیره ایشان ابوالاسود متبعا الحسن بن نیشاگردان شهید ایشان بودند و صحیح
 یحیی بن شاذان در هم بیج الشافعی سال چهارصد و شصت و بیست و نه در احوال ایشان بجز آنست
 اس که در مرض موت داخل که مقرر گشتند از ایشان هرگز رفت نشد و همه نمازها استاده میکردند
 ابوتراب مراغی ایشان را بعد از وفات بخواب دید و پرسید گفتند که من عجیب عیش و راحتم شوم
 میکردم این روایت از ایشان مشهور است و در کتب تصوف مذکور است **شعر**
 سق الله و تذاکنا اجلو بوجوه مکرمه
 و شعر الطوسی فی وضعة الانس باحک
 ائمانا و العسیر قریة
 و اصبح یوما و الحفون سوادک
 البدر من وجهک مخلوق +
 و الله عز و جل و فاع مسروق +
 یاسد ایتنی حب +
 یسجدک صدای مزهوق
 یگوید اخبار خلف حمزه العکبری قال حدثنا محمد بن طلحة الیتمی ثنا عبد الله بن
 ابی سالم بن عبد الحمید بن سعید بن ابی انیس و رسول الله صلی الله علی و آله و سلم

قال الله اختارني واخترت لاصحابي فاجعل لي منهم رزقا وافضلوا واصحابا
 فمن سبهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل الله منه قیوم
 القیمة صیفا ولا عذلا کنت ابا بکر ونام اوسین بن عبد الله بغدادی است و دوست
 مصنف کتاب الشریعة فی السنة داین چیل حدیث و دیگر تصانیف بهم دارد شاگرد ابو مسلم کنجی و
 خلف بن عمر و حکیم بن جعفر فریابی و دیگر اعیان آن طایفه است حافظ ابو نعیم و ابو الحسن بن بشران
 و ابو الحسن جامی شاگردان او میدور و در آخر ماجور است مکه معظمه اختصار موزون و حجج و مسارب و از
 فیض بن علم بسیار رسید و عالم باطل و صاحب اتباع سنت بود در محرم سال صد و شصت
 نایم نظریه وفات یافت خورشید الحنفی طایف ابو موسی مرابنی و در مسلسل احمد بن محمد
 آن شش کس متصل به دیگر بنام احمد واقع شده میگوید اخبرنا ابو رجاء احمد بن محمد الکسبی
 قال ثنا ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم الوزانی ثنا ابو بکر احمد بن محمد
 قال ثنا احمد بن اسحاق قال ثنا احمد بن الحسن بن الاضدادی قال ثنا احمد بن سنان
 الرضی قال ثنا عبد الرحمن بن مغیرة قال سمعت لسفي بن عقیل العلم اکثر من عبد
 القطر فیخذ من کلماتی احسنه ثم قرع فلبث عبادی الذی یستعملون القول
 فیستعملون احسنه قال ابن سنان هذا خصا من الافتخاب نام ابو موسی محمد بن ابی
 بکر عمر بن ابی عیسی احمد بن عمر بن محمد المدائنی است و اصل او از اصفهان است کجی از اعلام محدثین
 و صاحب تصانیف نافعه درین فن شریف در سال با نصد و یک و روزی القعه متولد شده و در
 سال سوم در مجلس سماع حدیث از ابو سعید محمد بن محمد سطرزماصل شده و از او و در تبرک
 در آن مجلس نمیرد و چون هوشیار شد و سن شد و غیر رسید از ابو جابر و حافظ ابو الفضل
 بن ظاهر بغدادی حافظ ابوالقاسم اسمعیل بن محمد بن الفضل البغدادی اخذ این علم و در کتب و تصانیف
 ابوالقاسم است و عمده نواید از دوست و حافظ کجی بن عبد الواسع نیز در بعد از او است و این علم نزد
 و صاحب تصانیف عظیم بود در معرفت علل حدیث و ابواب آن و در معرفت مجال در داده دستگاری تمام شایسته

در وقت خود یکهانه عصر بود درین فن حافظ عبدالغنی مقدسی حافظ عبدالقادر زماوی
 و حافظ ابوبکر محمد بن موسی حارثی و دیگر محدثان عمده شاکردان او نیز از تصانیف او آنچه بدان
 بر مقتدین من مشین برده چند کتاب نافع است از انجمله است کتاب تیسیم معرفه الصحابة که گویا در
 کتاب ابونعیم است و کتاب الطولات است که مثل آن از مقتدین مصنف نشده بسیار چید
 نوشته است لیکن در آن کتاب ایات و موضوعات بسیار مندرج است بی تمیز اعتماد بر آن
 نباید کرد و کتاب تمة العربین که از آن عبورا و بر لغت عرب بوده کمال ثابست می شود و کتاب
 اللطایف و کتاب عوال التابیین و قوت حافظه و باینترتبه بود که یکبار از یاد خود کتاب علوم حدیث
 للحاکم در مقام مقابله نخر خوانده رفت و در تعجب و استغنا از داران مرتبه عالی داشت از یکسکندر
 و نیاز قبول نمیکرد جز قیلمی از مال داشت و از منفعت تجارت آن قوت بسیر میبرد و یکبار شخصی از او پرسید
 مالکثیر با و داد که ترا و صبحی ذکر دایندم تا در سخنانش صرف کنی گفت من قبول نمیکنم اما ترا بر نحو
 دلالت خواهم کردم که اینکار را ابوجز حسن بهتر از من سرانجام دهد و خیلی مرد متواضع بود کسی را
 همراه نمیکرفت چون جای میرفت حافظ عبدالقادر زماوی گفته است که یکینم سال نزد وی بود هر
 دو وقت آمد رفت کردم درین مدت از وی چیزی که خلاف شرع و مروت باشد ندیدم نهم جاوی
 الاول انی صدقته و یک وفات یافت و اتفاق عجیب این شد که هنوز از دفن او فارغ
 نشده بودند که باران بسیار بهجوم آمد و موسم کرما بود و آب در اصفهان آنروز نماند
 بود بعضی از صاحبین آن زمان خبر دادند که من جناب سالت را علیه الصلوة والسلام بخواب
 دیدم گویا وفات یافته اندیش معتبری رفتم او گفت که اگر خواب تو راست است ما می زانسه
 سلیم که بی نظیر وقت باشد رحلت نماید زیرا که همین قسم خواب نزدیک حلت امام شافعی می
 بودند و نزدیک وفات میفان ثوری امام احمد حنبل نیز بنید خواب گفت که هنوز شام شده
 بود که خبر وفات حافظ ابوموسی در کوچه و بازار شایع شد حصن حصین و دو محقر
 او که غده و جنبه است از تصانیف شمس الدین محمد خبری است که بجهت

كمال شرت اين كتاب حاجت بفعل فقره ازان نيت اما از تصانيف نادره اين بزرگ
 كتابي ديكر ويده شد عقود اللالي في الاحاديث المسلسلة والعوالي ديباجه آن اين است
 الحمد لله المعين لا نقل الكتاب والسنة واشهد ان لا اله الا الله وحده
 لا شريك له ذو الفضل والمنّة واشهد ان محمدا عبده ورسوله الهادي الى
 طريق الجنة والمرسل الى الناس والحيّة صلى الله عليه وسلم وعلى
 اله واصحابه صلوة تكتب عن النار نعم الجنة وسلم وشره وكرم
 وبعد فهذه احاديث مسلسلات صحيح وحسان وعوال صحيحة عشارة
 عاليتها الشأن لا يوجد في الدنيا اعلى منها ولا يحسن لمؤمن الا عرض فيها اذ قرب
 الاستماع وعلوه قرب من الله تعالى ورسوله صلى الله عليه وسلم ثم اني خستها باقتضا
 تلاوت القران العظيم الى النبي الكريم عليه افضل الصلوة والتسليم ثم بانصال
 الصلابة وليس حرقه القتل العاليه الرتبة ولقبته باسم سلطان الاسلام رئيس ملوك
 الانام معلّى كلمة الايمان معز الحلة والشرعية والدين شاه رخ بهادر نصر الله به
 الاسلام على عمر الزمان الحديث الاول اخبرنا الشيخ الصالح المرحوم المحدث الثقة ابو الشهاب
 محمود بن خليف بن محمد بن خلف المنجي قرات مني عليه يوم الاحد العاشر من صفر سنة سبع
 وستين وسبع مائة بد مشق المحرر سنة وهو اول جيل سمعته قال يا شيخ الشيخ العارفين شيخنا
 الدين ابو حفص عمر بن محمد بن عبد الله السهروركي وهو اول جيل سمعته من قال اخبرنا الشيخ الصالح
 ست الف شهيد احمد الكاتب وهو اول جيل سمعته منها قالت اخبرنا طاهر الشافعي وهو اول جيل سمعته
 قال اخبرنا ابو صالح احمد بن عبد الملك المؤدب وهو اول جيل سمعته بسند العبد لله بن عمرو بن
 القاص من ان رسول الله قال لا يرحم من رحمتي من قال اخبرنا من قال اخبرنا من قال اخبرنا من قال اخبرنا
 حسن اخبره ابو داود وفي سنة الترمذي من قال جيل حسن صحيح كنت صاحب جيل حسن
 ابو الخير تاشق قاضي القضاة شمس الدين محمد بن محمد بن يوسف دمشقي له از اشهر از شهد وشهيد

بدانکه فیما بین شیخ و مشهور باین مجری است نسبت بجزیره ابن عمر که در ملک دیار بکر متصل بموصل واقع
 است و این جزیره دریای شومریت در باین دجله و فرات زمین معمور است پدرش تاجر بود و مادت
 را از او را فرزند روزی غنیمت چون بکعبه رسید آب زمزم خورد و طلب داد و نمود حق تعالی
 در این فرزندان بزرگوار عنایت فرمود و بربست و پنجم ماه رمضان بعد از نماز تراویح پنجشنبه
 زسان بخجابه و یک بعد از هفتصد سال هجری در دمشق قول شد و در هجده سال بنما یافت و از
 حافظ عماد الدین بن کثیر فقه و حدیث آموخت اما باینکه استعداد از فن حدیث بر نشد و
 طلب علم قرات نیز بر دستوی گشت از این امیده و صلاح بن ابی عمر و ابن کثیر و جماعه بسیار
 تحصیل این هر دو علم نمود و از عزرا الذین بن جلاء و محمد بن اسمعیل النجاری نیز اجازت دارد و بقتا بهره
 در دارالملک مصر است و اسکندریه و دیگر بلاد مغرب گردید و علم قرات را تکمیل نمود و در آن هجرت
 علی پیدا کرد و در مصر در سه بنا کرد که آنرا دار القرا ن نام نهاد و بعد از آن در بلاد الردم داخل
 شده و در آن ملک کسب علم قرات و حدیث را فرمود و مردم را نفع عظیم بسبب کسب رسید
 خصوصاً ریاست علم قرات در ممالک اسلامی را مسلم شد و مردم خوش شکل و خوش لباس باین اور
 و فصیح و بلیغ در ملک و ام و او را امام اعظم لقب داده بودند و بارها بطواف مشرف گشت و آخر آن شیراز
 استقرار گرفت و اوقات او معمور بود و به همین سه نفع با قرات قرآن یا سماع حدیث یا
 عبادت در اوقات ادب و بکتم محسوس بود با وجودی که مردم برای طلب این دو علم شریف بروی
 هجوم و از حاکم و شمشیر و اورد و عبادت هم و طیفه داشت هر روز آن قدر تصنیف میکرد که یک کاتب جید
 سیریه الکتابه نمیتواند نوشت و در سفر و حضر بیدار و قائم الملیل میباید و هرگز روزی دو شب بخوابد و نویفت
 شده و سه روز از هر ماه نیز روزه میداشت و وفات او همه عید و فایض اصدا و النشر فی القرا و التفسیر که
 خیلی ثمرت دارد و مختصر و تقریب النشر نیز شده است و منظومه نشر که او را طایفه النشر نام نهادند نیز
 مروج و مستداول است و آنکه کتب غیر مشهوره او الاوله الو اخره فی تفسیر سورة الفاتحه است
 و اجمال فی اسرار الیه و الیه الیه فی علوم الحدیث و الروایه و توفیع المصاحیح که شرح مصاحیح است

بزم طاهره یعنی طاهره صفات نه طاهره شروع در اندیش مصروف و عراق و
 قمر شریف تحصیل سماع حدیث نموده و آخر سکنیت بغداد و شاکر در شیدان خرم طاهره
 بود و از ابو عبد الله قضاعی و ابو عمر بن عبد البر و ابو بکر خطیب دیگر محدثین عمده سیر
 استفاده نمود و تولد او در عشره اولی از قرن خامس است و در مکه معظمه با کربیه مروزیه
 راویه بخاری است ملاقات نموده و روزی ابو بکر بن میمون بر در حجره او آمد و تخته
 را حرکتی داد تا استیذان باشد حمیدی را از آن غفلت شد ابو بکر بن میمون دست
 چون مرامغ نکرد و آن است در حجره در آمدن حمیدی مکشوف بود بر حمیدی این امر
 یار شاق شد تا دیر میکشید و گفت از آن باز که تیر و شعور پیدا کرده ام تا اینوقت
 این مرا کسی برهنه ندیده امیر این با کولاکه از مشاییر محدثین است یار و دوست حمیدی
 بود گفته است که مثل حمیدی در پایکی و زراعت و عفت و تورع و تشاغل بعلوم هیچکس را
 ندیدم و در فن معرفت عمل حدیث و تحقیق معانی بر طبق اصول مهارت تمام
 داشت در علم عربیت و ادب و حل تراکیب قرآن مجید و دریافت لطایف بلاغت
 نیز دستگامی کلی نصیب او بود از تصانیف او و را این کتاب تاریخ اندلس است
 مشهور است نام او جذوة المقتدر فی تاریخ اندلس و کتابی دیگر است منجمی کل
 ریخ الاسلام و کتاب الذهب المسبک فی وعظ الملوک و کتاب مخاطبات الاصله
 الکتابات و اللقار و کتاب حفظ البحار و کتاب م العیثمه و شعری هم دارد لیکن در وعظ
 نصیحت مردم بسیار و در مجلس و خانه او را امتحان کردند هرگز ذکر دنیا بر زبان و زرفه
 رد و وفات حمیدی هفتادم ذی حجه سال چهار صد و هشتاد و هشت و وفات یافت
 ابو بکر شاشی که از مشاییر فقهائ شافعیه است بروی نماز جنازه خواند و خبر قبری
 شیخ ابو اسحاق شیرازی مدفون شد و وی قبل از موت بارها بمنظر که رئیس
 روم را بنام او بود و این خدمت از خدمات عمده آنوقت بود که صاحب ان بزرگ

چو دهری تمام شهر میشد وصیت کرده بود که مرا نزد بشر حافی دفن خواهی کرد پس
 الروسار و آنوقت بسبب مانعی با او دیگر خلافت وصیت او بطلان آورد و بعد
 موت او را بنجواب دیدند که نصایت کله و شکایت این میکند ناچار و راه
 صفر سینه نمود و یک از آنجا نقل کرده متصل بشر حافی مدفونش ساختند
کرامات حمید کفن او تازه و بدن او سحر کرد
 نگامیده بود و خوشبو از وی تا دور بر رفت این قطعه از شاه پیرم است او الحق بنما نعم نیست

لقاء الناس ليس يفيد شيئاً فاقبل من لقاء الناس لا وايضاً كتاب الله عز وجل قولي وما اتفق الجميع عليه بداء فدع من صد عن هذي وخذها	سوى الهفنان من قيل وقيل لا خذ العلم او اصلاح حال وما صحت به الا ناء دينة وعود افهو عن حق مدين تكن منها على عين اليمين
--	---

و از این قطعه او معلوم می شود که او در فروع تیر ظاهری بود چنانچه جماعه از احوال نویسان و نیز نوشته
 و گفته اند ظاهریه خود را فی الجمله اتمام کرد و در فروع الطیب شیخ شهاب الدین مرقی مذکور است که از تصانیف
 او کتاب بن ادعی الا یان من الایان کتابت بیل بیل علم الرعیل و کتاب الا انما الصادق و از نظم او

ایچیز بزرگ از الناس نیست و باب القلوب هم من کان قول رسول حاکمه و له ایضاً ابن الفقیه حیث استقاء به ان تاه ذو مذهب فی قفر مشکله من لم یکن للعلم عند فناء ارح ما یعلم فی المرء طول حیاته وله الف النوی حتی النسب خوشها	مروض و اهل الحديث الماء والزهر فلا شهوة له الا الا الى زكرا عند الحجج والا كان في الظلم لآخر حديث في لوقت كالعالم والظلم فان بقائه كقباية فاذا انقضى احياء حسرتنا وصرت بهذا في لصباية مولعا
--	---

الشهاب لموا غرر و الاواب للقضا عی و در خطبه است سید محمد بن محمد الله افاده مفرح الحكمة
 الفاطم الصمد الکرم بم باعث نبیة محمد صلی الله علیه وسلم بجوامع الکرم
 و بکایع الحکمة بشیر اوندیرا و داعیا الی الله باذنه و عیة منیرا و صلی الله
 علیه و علی آله الذین اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و اما بعد فان فی کمالنا
 النبویة و الاواب الشریعة جلالة لقلوب العارفين و شفاعا لادواء الخائفین و
 لصدورها عزم الموبد بالعصمة و المخلص بالنبیة بالحکمة و الذی یدعونا الی الهدی
 و یصبر من العی و لا یبطل و عن الهوی و صلی الله علیه وسلم افضل ما صلح و علی احد
 من عباده الذین اصطفی و و تحتم ان کتاب باب و دعا مودره نقل سید الهام انی اعوذ بک
 من علم لا ینفع و قلب لا یخشع و دواعی الاسمع و نفس لا تشبع اعوذ بک من شره و لا ی
 الا اربع الی اخر الی باب و هو مشتمل علی تقوید الی کثیرة نافعة کثیرة ا و ابو عبد
 و نامش محمد بن سلامه بن جعفر بن علی است قاضی القضاة و شافعی فقیه بود و در ثبت او قضا عی
 نسبت بنی قضاة قاضی ضر بود از ابو الحسن بن جعفر و ابو مسلم بن محمد بن احمد کاتب ابو محمد بن النحاس
 سماع دار جمیدی صاحب مجمع بن الصحیحین اگر د او ست محمد بن برکات السعید و ابو سعید الخدری
 نیشابوری نیز از تلامذه او بنید و از تلامذین او و از اشهاب که نهائیت شهرت تاریخی است مختصر
 شهرت بر اثر اجماع القضا عی و یب یبیم جعفر و خواد بود از سید را خلق از زمان خود بطریق اختصار در این
 مؤره و کتاب اخبار الشافعی و بعضی شیوخ خود و کتاب دستور الحکمة تیر تعریف کرده و الی کبر خطیب ابو
 بن الکولانی نیز تمذکر کرده اند و در صدها هجری هجری چهار صد و پنجاه و چهار وفات یافت خطیب باقم
 عمر بن محمد بن فرج و در کتب اشهاب چند بیت خوب را رو نو شتر می شود و بیست

تصنیع السماء صنادق مستقرا عینا	اذا اقلت التواری المستورا
فانصرع هذا باب اشهاب لوقی	من اوله ان یبدأ به بحدسی
یتعیر ایهم انقلب من العی	و دلیما انما انشبهت طهره مسای

<p>فأذا أنفبه حديث محمد وترجم على القضاة الذي</p>	<p>خذ في الصلوة عليه يا محمدي جمع الشهاب فسعيه مشكور</p>
<p>وذكر في غيره من معنى گفته وروايد مستدرستي سنة</p>	<p>كتاب كالمسبح لا تسلم لونه</p>
<p>هدى حكمه ما نوره وبيان بالف حليث بعد هاما بيان</p>	<p>تطلع من افق النسيب محمد اذا الساج في جبال النسيب نون</p>
<p>استاد تصديق له الشفاء وفاش محمد بن اسحاق بن خزيمة بن عبد الوارث قال ثنا ابني قال ثنا حسين المعلم عبد الله بن بريد عبد الله المزني حدثنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى قبل المغرب ركعتين ثم قال صلوا قبل المغرب ركعتين ثم قال في الثالثة لم يشاء ان يحسبها النام سنة كتاب المنقي لابن الجارود ابن كتاب كواي استخراج است بر صحيح ابن خزيمة ليكن التكاثره است بر اصول احاديث ومي ولله انتقي تام كرده وتصنيف ابو محمد عبد الله بن علي بن الجارود وروايت منتقي ميكويد اخبرنا محمد بن عبد الله بن عبد الحكم ان عبد الله بن نافع حدثنا عن شمس الدين شناهشام بن عمرو عن يزيد بن اسلم عن ابيه عن معاوية لما قدم المدينة حاجا جاءه عبد الله بن عمر فقال معاوية حاجاك يا ابا عبد الرحمن قال حاجتني فاني رايت رسول الله صلعم حين جاء سبي لم يبدع باول منهم كتاب الا في المرفوع والنخاري كتاب يقدره غير واست وراخر ابن كثر وبقعه است قال الامام الحجة ابي عبد الله النجاشي كذا يقدره است سنة احمد ثنا اسماعيل بن عيسى بن عمار بن محمد بن حنفية قال ثنا زيد بن اسلم عبد الله بن عمر بن الخطاب قال لا يكن حبك كلفا ولا كراهية عندك فلفا فلفا قال قال ابو عبد الله بن عمر بن الخطاب اذا البغضت اجبت لصاحبها العلف كتاب نعم المير</p>	<p>صحيح ابن خزيمة كثر او ابو عبد الله وفاش محمد بن اسحاق بن خزيمة بن عبد الوارث قال ثنا ابني قال ثنا حسين المعلم عبد الله بن بريد عبد الله المزني حدثنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى قبل المغرب ركعتين ثم قال صلوا قبل المغرب ركعتين ثم قال في الثالثة لم يشاء ان يحسبها النام سنة كتاب المنقي لابن الجارود ابن كتاب كواي استخراج است بر صحيح ابن خزيمة ليكن التكاثره است بر اصول احاديث ومي ولله انتقي تام كرده وتصنيف ابو محمد عبد الله بن علي بن الجارود وروايت منتقي ميكويد اخبرنا محمد بن عبد الله بن عبد الحكم ان عبد الله بن نافع حدثنا عن شمس الدين شناهشام بن عمرو عن يزيد بن اسلم عن ابيه عن معاوية لما قدم المدينة حاجا جاءه عبد الله بن عمر فقال معاوية حاجاك يا ابا عبد الرحمن قال حاجتني فاني رايت رسول الله صلعم حين جاء سبي لم يبدع باول منهم كتاب الا في المرفوع والنخاري كتاب يقدره غير واست وراخر ابن كثر وبقعه است قال الامام الحجة ابي عبد الله النجاشي كذا يقدره است سنة احمد ثنا اسماعيل بن عيسى بن عمار بن محمد بن حنفية قال ثنا زيد بن اسلم عبد الله بن عمر بن الخطاب قال لا يكن حبك كلفا ولا كراهية عندك فلفا فلفا قال قال ابو عبد الله بن عمر بن الخطاب اذا البغضت اجبت لصاحبها العلف كتاب نعم المير</p>

کتاب عمل الیوم واللیلة للنسائی

مسند حمیدی

نعم بن جمیع

للتجاری کتاب مجموعه للنسائی در احوال امیر دو کتاب تفصیلا اطلاع نیست کتاب عمل الیوم
 واللیلة للنسائی درین کتاب در باب فضل قرآنه نقل بر او اند احمد سیکو یحدثنا قتیبہ بن سعید ثنا
 ابو عوانه عن مهاجر الی الحسن عن رجل من اصحاب ابی بنی سلم قال کنت اسمیر مع النبی فسمع
 رجلا یقرأ قل یا ایها الکافرون حتی ختمها فقال قد بری هذا من الشریع ثم سنا فسمع
 آخر یقر قل هو الله احد فقال ما هذا فقال غفله مسند حمیدی واین حمیدی غیران حمیدی است
 که صاحب الحجج بن یحیی است و مسند است بزمان بسیار از ان زیرا که از شیوخ تجاری است و سنا کرد
 سفین بن عیینة از فضیل بن عیاض و مسلم بن خالد نیز اخذ نم کرده و را اول مسندش سیکو یحدثنا محمد
 بن علی بن الربیع السلمی عن عبد الله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب عن جابر بن عبد الله قال قال لی یا
 جابر ما علمت ان الله تعالی احیا ابائک فقال له تمن قال احیی فاقبل فی سبیل الله ثم اخری
 فقال جل وعلی الخ قضیت انهم لا یجعون کنت ابا بکر و نام ابو عبد الله بن الزبیر است و او ترشی
 اسدی حمیدی کی است و او از کبار اصحاب شافعی رخ شمرده اند و او خواسته بود که در حلقه امام شافعی
 بنشیند لیکن ابن عبد الله الحکم و دیگران بروی نصب کرده مانع آمدن و تجاری و ذلی و ابوزرعه و انان
 او بنید ابوجاهم در حق او گفته است که اثبت الناس فی سفین بن عیینة الحمیدی و امام احمد بن حنبل در
 حق او فرموده الحمیدی عندها امام و وفات او در یک سال دصد و نوزده و واقع شد معجم ابن جمیع
 نام احمد بن احمد بن محمد بن احمد بن عبد الرحمن بن یحیی بن جریج است و او را صدادی و غسانی نیز گویند حساب
 رحلت بود در بلا بسیار گشته و از ابو سعید بن الاعرابی و ابی العباس بن عقده و ابو عبد الله المحاملی
 و دیگر علماء آن عصر سماع دارد و در کتب و تفرقه و کوفه و بغداد و مصر و دمشق علماء بسیار را در یافته چنانچه
 مسجع و بران و الالت دارد و جافه عبد الغنی بن سعید و تمام رازی صاحب فواید و محمد بن علی صوری
 و بکر او حسن بن حبیب و دیگر مردم بسیار از وی گرفته اند در سال شصت و پنج متولد شده و در سال
 چهار صد و ده و نه ماه رجب وفات اوست نوزده ساله بود که صوم دهری شروع نمود و تا آخر
 عمر با انرا توبه کرد و فوت نشد ابو بکر خطیب و دیگر علماء این فن او را توفیق و تعدیل

نوده اند خطیب گفته است که هوا سندن یعنی با ناسام در ترجم خود سگوارید حدثنا محمد بن احمد بن محمد
 بن عیسی بن عمار الطار مغیدا قال حدثنا عبد الله بن محمد ثنا سفین بن عذبة
 عن اسماعیل عن قیس بن غزوة قال انا رسول الله صلعم فقال ما یغش التجران یعلم
 یحضره الخلف والکذب فشو بوجهه بالصدقة معجم ابن قانع نام او کنت او
 ابو الحسین عبد الباقی بن شافع بن مرزوق و انق است و او اموی است بالولاء ساکن بغداد
 بود از عارث بن الی اسامه و ابراهیم صاحب معجم سربن و محمد بن سلمه و اسماعیل بن
 الفضل بلخی و ابراهیم بن الهیثم بلدے و دیگر مردم ان طبقه روایت دار و در حدیث بسیار
 ردیف و حدیث بسیار فراهم آورده دار قطنی و ابوسعید بن شادان و ابو القاسم بن شمر
 و دیگران از دے روایت میکنند بر قافی گفته است که صلوات علیہ و اولادہ و اولادہ و اولادہ
 معتبر شمارند و نزد من ضعیف است و دار قطنی گفته است که حافظه خوب داشت اما
 طامی کرد و خطیب گفته است که در آخر عمر او را احتمال عقل و سوء حفظ رو و او در سال
 د و صد و شصت و پنج ولادت او در سال ستم صد و پنجاه و یک در ماه شوال و فات
 وست در محرم خود میگوید حدثنا ابراهیم بن الهیثم البلخی قال حدثنا ابو صالح قال حدثنا
 عوف بن صالح عن عبد الحمید بن حذیفه عن ابیه عن کعب بن عیاض قال قال رسول الله صلعم لکل امه
 مة وقتة امتی المال شرح معانی الآثار للطحاوی در او کتاب میگوید قال الامام محافظ ابو جعفر
 حمد بن محمد بن سلامه الطحاوی سألنی بعض صحابنا من هل العلم ان اضع لهم کتابا اذکر فیہ
 آثار المروية عن رسول الله صلعم فی الاحکام التي یتوهم اهل العلم انهم لا یضعونها من اهل
 الاسلام ان بعضهم یقتضون بعضا نقله علیهم بناسخها من منسختها و ما یجیب العلم منها
 ما یشهد له من الکتاب الناطق و نسخة المجتمع علیها و اجعل لذلك الجواب اذکر فی کل باب
 منها النسخة من المنسوخ و اذیل العلماء و احتیاج بعضهم علی بعض و اقامه الحجة لمن یصح عنده
 و لا منه بما یصح به مثله من کتاب و الجماع او توأمت من اقوال الصحابة و تابعیهم

معجم ابن قانع

شرح معانی الآثار للطحاوی

و انی نظرت فی ذلک و بحثت بحثا شدیدا فاستخرجت منها اکثرا علی النحو الذی
 سأل و جعلت ذلک کتباً ذكرت فی کل کتاب منها اختصارا من الاختصار فی اول ما ابتدأ
 بذكره من ذلك ما روي عن رسول الله صلى الله عليه و آله في الطهارة فممن لك بالملك فيه النجاة
 حدثنا محمد بن خزيمة بن بشير البصري قال ثنا حجاج بن منهال قال اخبرنا احمد بن حنبل
 عن محمد بن اسحاق عن عبيد الله بن عبد الرحمن عن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى
 و عليه وسلم كان يتوضأ من بياض ماء فقل لي رسول الله انه يلقى فيها الجيف و المباحض فقال
 ان الماء لا ينجس الا بدمه نبتل من است هو ابراهيم بن عبد الملك الكوفي الحجازي المصنف الطحاوي
 است و طحاوي است از دیهات هرات بن عبد الی و یونس بن عبد الاعلی و محمد بن حکم و محمد بن یحیی
 و جماعة کثیر از شاگردان این و سبب جامع حدیث اردو آن روی احمد بن القاسم شافعی ابو بکر مقرئ و طبرانی
 و محمد بن یحیی بن مطروح و دیگر محدثان روایت کرده اند و در سال دویست و سی و نه پیدا شد و مرثقه و فقیه و
 عاقل بود و در تصریف ریاست حنفیه بوی تعلق داشت در اول حال شافعی بود و آن مرثقه شافعی بود و امام شافعی گفت
 میکرد و در آشنائی در سن منی او را تعبیر بلا دت کرد و گفت که قسم بخدا از تو هیچ نخواهد شد این کلمه بود
 از آن آمد و صحبت مرثقه که ده بدر رس ابو جعفر احمد بن ابی عمران حنفی انتقال نمود و سعی بسیار کرد تا که
 در فقه هرات پیدا کرد و مختصری تصنیف نمود که او را مختصر طحاوی گویند و بعد از تصنیف آن مختصر میگفت که
 تعلم الله ابراهيم بن الزني لو كان حيا لفرعن بيني انتهى كتابي بحروف كوكبة في هذا العلم بذهب مرثقه
 بذهب طحاوي كبريا في ان قسم من حنفية از قسم لغواست که كهات در ان واجب نمیشود و بخلاف شافعی
 نیزه نشان این قسم معتقد است و لغوا آن است که فی قصیدت عتیا در زبان جاری گردد
 و در این پیشه زاده هنری بود و خواهم اناسی بی در در وجه انتقال او از مذهب این میکنند
 و از این مذهب فقیه که در مذهب شیعیان و بزرگم خود در نصرت این مذهب سعی جمیع تقدیم رسانید
 از تصانیف او و معیت علم او معلوم می شود و تصنیفی دارد و اختلاف علماء و تصنیفی دیگر دارد و در
 در مذهب شیعیان احکام و الفقه و الفقه را از کتب در دست نیست از خبر احمد

باید دانست که محقق طحطاوی ولایت می کند که وی مجتهد منسوب بود و محض مقلد مذہب خفی نبود زیرا که در آن
 مختصر چیز را اختیار کرده که مخالف مذہب ابو حنیفه است رحمة اللہ تعالیٰ علیہ و لهذا آن مختصر در فہمائی
 این مذہب محض مقلد اند چندان شیوع پیدا نکرده و گفتوی در طبقات الحنفی نوشتہ است کہ کتاب احکام
 القرآن اوزیا و بہرست جز بہرست و آراء تصانیف او شرح جامع کبیر شرح جامع صغیر و کتاب الشروط
 و کتاب الشروط صغیر و کتاب الشروط اوسط و کتاب السجلات و الوصایا و القرائض و تاریخی بہت مسمی
 بتاریخ کہ و کتاب مناقب ابی حنیفہ و کتاب النوادر الفقہیہ و کتابوف در الحکایات و کتاب اختلاف الروایات
 علی مذہب الکوفیین غیر ازوست و اللہ اعلم کتاب الماتین للصابونی این کتاب مشتمل است بر
 صد حدیث و دوصد حکایات و دوصد قطعہ شعر کہ مناسب مضمون ہر حدیث آورده و نام صابونی
 و کنیت ابو عثمان اسمعیل بن عبد الرحمن بن احمد بن اسمعیل بن ابراہیم بن عابد بن عامر صابونی است
 و اوس کنیتش پور بود و در غلط و تفسیر مہارت تمام داشت در سال ستہ صد و ہفتاد و ستہ متولد
 از زاہر بن احمد شہسی و ابی سعید و آچہ عبد العزیز محمد رازی و ابی بکر مقری و ابی ظاہر بن حسن عیہ
 و ابی حسین خفاف و عبد الرحمن بن ابی شریح و سزوم آن طبیب اخذ علم نموده و از عبد العزیز بن کثیر
 و علی بن الحسن صفرائی و ابو بکر سیہقی و دیگر حلقہ سابق بسیار روایت حدیث نموده اند و آخر شاگردان
 ابو عبد اللہ فردوسی است و سہیقی در حق او چنین گفتہ است کہ اخذنا امام المسلمین و شیخ الاسلام
 ابو عثمان الصنابونی فی عبد از ان حکایت در آ آورده و علمائی عصر او ہمہ گواہی بکمال او و علم
 تفسیر و حفظ احادیث داده اند ہفتاد و سال متصل ابو عطاء شغال داشت و خطبہ و امامت نماز
 نیز در جامع منشا پور تا بہت سال وی کردہ و او را تصانیف بسیار بہت و در بلد این گردش کردہ
 خصوصاً در منشا پور و ہرات و شہر سن و شام و حجاز شریف و کوہستان بسیار تلاش این علم نموده
 و او را حق تعالی در دین و دنیا عزت و جاہ بکمال بخشید و او را زینت شہر منشا پور بستند و نزد خواستہ
 و مخالف مقبول بود و او را تظہیر رنگ و خود را نکاشتند و معہذا شمشیر بر نہ بود و بہت بدین علما رستگوشش بسیار
 میفرمود و در عبادت و طاعت نیز ضرب المثل زمان خود بود و شہر سلاستی در از و خط و قلم و جوانان ہر کوچ کرد با مردم

انجا گفت که من از عرصه چند ماه نزد شما و غط میکنم و هنوز تفسیر یکسایت گذرانیدم و از تعلقات
 آن فارغ نشدم و اگر تمام سال نزد شما بودم غیر از تعلقات بیان آیت دیگر چیزی ندانم و دیگر
 رقم حروف گوید از شیخ فقی الدین ابن نمیه خیلی بطریق نو اثر و شهرت بر ثبوت پیوسته که زیاده
 بر یکسال و تفسیر سوره نوح گداندید و سبحان الله چه دعت علم در این امت محمدیه بقصد قایل ب
 زودنی علما علیه الصلوٰۃ و التحیة که است فرموده اند که عقل خیره میشود قصه ابن نمیه را ذمبی که مفسر ترین
 مورخان اسلام است در تاریخ خود آورده و با جمله صابونی در وقت خود از اعظم علمای ربانین بود
 و سبب موت او نیز دلالت بر کمال میکند نوشته اند که روزی عظیمیست شخصی آورده بدست
 او کتابی داد که سسی است بر دهن الهامی کشف البلاء چون آن کتاب را خواند هول و خوف بروی
 مستولی شد قاری و عطر فرستاد که این آیت بخوان * افا من الذین مکروا لسیات
 ان یخفوا لندهم الارض لی اسد الایات و مناسب همین مضمون آیات دیگر تلاوت
 کنید و مردم را نیز تخویف و تهدید فرمود و این صحبت در وی تاثیر عظیم
 کرد و متغیر الحال گشت و در شکم او از همان وقت در دسے شدید پیدا شد و در آنجا نه
 بروند و در هیچ علاج تسکین نییافت بگفته طببا در حمام بروند و تا وقت مغرب در
 حمام ماند اما در تسکین نمی یافت و از پشت بشکم و از شکم به پشت میگردد و فریاد
 میکرد و نامفت روز بهین بود بوضعیت اولاد و دواعی اقارب و اجبار و نصیحت ایشان
 در همین شدت در دشتغال تنبیه تا آنکه روز جمعه چهارم ماه محرم سال چهار صد و چهل
 و نه وفات یافت و وقت عصر نماز بردسے گذارده مدفون ساختند از مبشر است
 عمده در حق او خواب امام الحسین است که برویت جناب رسالت علیه الصلوٰۃ
 و السلام در تمام مشرف شده قبلی ازین رویا در ندایب خلاصه و معترزم و اهل
 سنت نظر کرده و دلایل بر طرف را با قوت دیده سر اسیمه و خیران کشیده
 بود در آن تمام جناب رسالت صلعم او را فرستاده بود که علیک با عقدا الصالحو

و ابو الحسن عبدالرحمن داؤدی که از عمده محدثان است در مشیه صابونی قطعه دارد نوشته میشود

ادای الالهام المرحم اسماعیل	لغنی علیه لیس منه بدیل
بکت السماء والارض یوم وفاته	وبکی علیه الوحی والتنزیل
والشمس والقمر المیزتا دحا	حبرنا علیه دللجهم عویل
والارض خاشعة بتکی شجوها	وتلی تولول این اسمعیل
اینکه امام الفسد فوا انه	ما ان له فی العالمین عدیل
لا یجد عنای من الحیوة فانها	تلهی وتنسی والمنی تضلیل
فما بین الموت قبل نزوله	فی الموت حتم والبقاء قلیل

کتاب المجالته للکدیخوی کتابی است مشهور و در کتب قدیمه از ان نقل بسیار آمده
و نام دینورے ابو بکر احمد بن برنوست در ان کتاب میگوید حد ثنا اسماعیل بن اسحق قال
حد ثنا حرمی بن حفص قال حد ثنا حروب بن میمون الکنصاذ قال حد ثنا الفضل
بن انس قال حد ثنا انس بن مالک انه سال رسول الله صلعم قال حدید ما کاشف
اشفع له یوم القیمة قال نا فاعل قالین اطلبک قال اطلبنی اول ما تطلبنی عند الصراط فان
در بن حدیث بعضی علما را اشتباه میشود و میگویند که مرور بر صراط بعد از زون اعمالست و بمنیز
نمی از عوض نیز در محشر و موقف است پس اول بر صراط طلب کردن و اگر در آنجا نیابند
باز بر عوض و میزان طلب کردن چه معنی دارد اگر ام بهکس میشد مناسب بود در مش
حرف گوید که مرور بر صراط دفعه جمیع است را میسر شود اهدت بلکه فوج از فوج
بزر صراط خواهند گذشت و هنوز جمعی کشید در موقف گرفتار عطش و منظر وزن اعمال
خواهند و آنحضرت صلعم بحجت کمال شفقت نرد و خواهند فرمود و جاع و تشنه قد مانه
مرور بر صراط خواهند گناید و چون ازین هم فارغ شوند باز بر صراط میروند و تمام هم و جان
شافت و در همان موقف پر حوائج را می نیکوین عطش است کاه کاه بر سر عرض نیز خواهند شریف

ورنه شایسته آن نبایان و کارپردازان خود مثل مرتضی علی کرم الله وجهه تقید خواهند فرمود
 از بر بصر اط خواهند استناد پس تقدم مرور بعض است را خواهد بود بر وزن **بصری** **بصری** بعض دیگر
 بکل است را فلا اشکال و آنچه فرموده اند که اول مراد بصر اط طلب کن بنابراین است که قبل از شروع
 مرور بر بصر اط آنحضرت نزد تمام است خود که در موقوف مجتمع خواهند بود و بوزن **اعمال** مشغول خواهند بود
 محل آنحضرت هرگز معلوم خواهد بود و طلب طلب و تقیثش نخواهد بود چون است متفرق خواهند
 شد و بعضی بر بصر اط خواهند رسید و بعضی بر سیران موقوف و بعضی دیگر العطش گویان بر
 حوض الوقت وقت تلاش و طلب است بر اول بر بصر اط طلبید کرد که مقصد ازین غیبت همان
 موضع است و اگر در اینجا نبند باز بر سیران باید حبت و اگر در اینجا هم نباشد باز بر سیر حوض باید و
 والله اعلم **سلاح المؤمن** تصیف تقی الدین عسقلانی است که شهریار بن الامام است و مقاصد
 کتاب زیاده اش معلوم توان کرد می گوید الحمد لله المنعم علی خلقه بجمیل الآلة
 الحسن الیه للطیف فداء و جزیل عطائه + الحقین امله حسن ظنه و رجائه
 الذی علی عبادته بان فتح لهم بابہ * و امرهم بالذعاء و وعدهم بالاجابة و قومه
 من شاء بلطفه و حکمتہ * للتعرض لفتحات فضله و رحمتہ فہذه السبیل الیہ *
 والهمه الطالب کرمته علیہ * الحمد و الحمد من نعمہ * و اساله المزید من فضلہ
 و کرمہ * و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له مجد البشعاء * کاشف الاسرار
 و اشهد ان محمد عبده و رسوله خاتم الانبیاء * و مبلغ الاسباء * صلے الله علیہ
 علی اله و صحبه الاتقیاء البررة * صلواتک لينا فی القيمة مدخرة * و سلم تسلیما کتبنا
 و شرف و محب و عظم و کرم اما بعد فان اول ما انصرفت الحفظ عنایتہ
 القوم و احق ما اهتمت بانوارک فی غیابک لظلم و انفع ما استدرت به صنوف النعم
 و اضع ما استدرت به صفوف النعم ما کان بفضل الله تعالی ابواب الخیر مفتحة
 و یضرب رسول الله صلے الله علیہ و سلم للمؤمن سلاحا * و ذلک التمجید و التثنية

التحیید والدعاء به امر الله تعالى في كتابه العظيمة وفيه رغب سوله الكريم واليه
 صلح المرسلون والانبياؤه وعليه عول الصالحون والاولياء وان احسن ما توحاه
 المراد عاينه فكل ثم وتحراة لكشف كل خطب مدلهمة ما يحصل به مقصود
 الدعاء مع بركة التاشي ولاقت دالة ويكون لفظه وسيلة لقبولة وهو ما جاء في
 كتاب الله وسنة رسوله وقد انكر الائمة الاعراض عن الادعية السنية والعذر
 عن اقلها اناها السنية الخ نام وكنيت وكنيت ابو الفتح تقي الدين محمد بن تاج الدين محمد
 بن علي بن بهام بن راجي الدين سراج بن ناصر بن داود الصقلي الاصل المصري المسكن بمصر وفيه
 لنام در شعبان سال شصده و هفتاد و هفت متولد شد و طلب علم و قراة قرآن و نوشتن كتب
 حديث و تحصيل نسخ معتبرة و اجزای تفقده اين علم شروع كرد و اكثر نمزد او از دمياطي است
 و از ابن الصواف نیز فوايد بسیار بر داشته و اين كتاب او يعني سلاح المؤمن مروج و مشهور است
 و كتب ديگر نیز دارد و از انچه كتاب الله در في الوقت و الانتباه و كتابت بد القرآن در ربيع الاول
 هفتصد و چهل و پنج وفات اوست كويند فجامه و در حرمه العدد و از حسن قبول اين كتاب كه دوران
 مصنفش شتهار عظيم پديد اورد و علماي اجله آنرا پسند فرمودند و ذهبي كه از عمده محدثين آن زمان
 او را اختصار فرموده ياد گرفت و بخط خود چند نسخه از ان نوشت و شهاب الدين نصري نیز او را
 مختصر نموده و اين مختصر بهتر از مختصر ديگر است زيرا كه مقاصد اصل را مستوفي است **احاويت الخفا**
 للحسين بن عبد الله البزارى فوايد تمام رازى نام رازى ابو القاسم تمام بن محمد بن الحسين بن جعفر
 بن الحنيد المحلى الرازى ثم اله مشفى است و دوران كتاب گويد اخبار اخيشة بن سليمان قال
 حدثنا محمد بن عيسى قال حدثنا سفيان بن عيينة قال حدثنا عبد الله بن ابي بكر عن
 خلاد بن السائب بن خلاد عن ابيه ان رسول الله صلعم قال اتانا جبرئيل فامرني ان
 امر اصحابي ان يرفعوا اصواتهم بالا هلال تولد تمام نكود رسال سه صد و سي بوده است
 و پدرش ابو الحسين محمد نیز از حفاظ حديث بود و آواز پدر خود را مي شنيد كرده و از خشمه بن سليمان

طرایی احمد بن محمد بن قاضی حسن بن صلت خضایر و ابو یحیی بن اشد و دیگر علمای
 خیار اخذ انجیل نموده و ابو الحسن میدانست و ابو علی ابوازی می عبد الغزیز بن احمد کتانی و احمد بن
 عبد الرحمن طریفی و دیگر محدثان عمده از وی تمیز کرده اند و ابو جلیل حدیث اشنا بود و در معرفت
 رجال مهارت تمام داشت و در حفظ حدیث و جمیع خیرات و محاسن ضرب اشل زمان خود
 بود و وفات او در یوم محرم سال چهار صد و چهار ده اتفاق افتاده و در حدیث شامیین حفظ
 از و نکند شسته **مسند العدنی** نام عدنی بن یحیی عدنی است **مجموع میاطلی** و **میاط**
 بکسر و ال مهله است و بعضی مردم بذال معجزه خوانند لیکن این اسم خطاست چنانچه خود میاطلی بدان
 تصریح نموده و در میاط نام شهر است از توابع مصر و میاطلی صاحب سیره مشهوره است که از ان در اکثر
 کتب سیره نقل میکنند و این **مجموع میاط** است چهار جلد است مشتمل بر یک هزار و سه صد کسوف نام
 و کتب و نسب او ابو محمد عبد المومن بن خلف بن ابی الحسن و میاطلی است و مذاهب شافعی داشت
 و تصانیف مفیده دارد از ان جمله است سیره او که پیشوائ جمعی علمای سیرت در آخر سال ششصد
 و سیصد و تولد او است و در میاط او لا باقیه مشغول شد و ما هر شد بعد از ان طلب علم حدیث
 نمود و از ان بن افریو علی بن مختار و ابو القاسم بن رواحه و عیسی خیاط و حافظ زکی الدین متذکر
 و دیگر علمای آن عصر اخذ این علم نمود و در مصر و اسکندریه و بغداد و حلب و حماة و مار دین
 و حران و دمشق و دیگر بلاد افضله گردش کرد و در صدق و دیانت و حفظ و اتقان برآمد
 اهل زمان خود بود و در لغت و عربیت مهارت تمام داشت و علم نسب را نیز خوب می ساخت
 و در حسن صورت ضرب اشل بود و او را ابن الماجد میگفتند و در میاط مثل مشهور است که چون
 عروسی را با باغچه حسن گفتند گویند که اینها ابن الماجد و از تصانیف او کتاب احمیل و کتاب
المنهجه الوسطی و دیگر تالیفات فاضله است ابو الفتح بن سید الناس صاحب سیره مشهوره
 و ابو حیان و قتی الدین سبکی شاکر دان و میزد فجار و وفات یافت بعد از درس حدیث
 او را ششی عارض شد بجان بر داشته بروند چون نیک تغصص نمودند جان داده بود

وكان ذلك في ذقيد سنة خمس وثمانين واربعمائة او ثمانمائة واربعمائة واربعمائة
 که روزی مجلسی داخل شد که در مجلس حدیث میخواندند در آن حدیث نام عبد الله بن سلام
 واقعه بود و بعضی اهل مجلس آنرا تشدید لایم میخواندند که این بزرگ رسیدنی الغور گفت سلام علیکم
 سلام سلام با صغیان ملاقات کرده بود و از وی سب کتاب از مصنفات او فرا گرفته و سنن
 شافعی را بسیار در سن میگفت و در مقام انصاف میفرمود که اکثر الفاظ این سنن مخالف
 روایت صحیحین است و با وصفی که شافعی المذهب بود و در مدح امام مالک آنچه حقت
 سجای آورده و حتی که مردم را گمان میشد که این غریب مالکی المذهب باشد و از منظومات و این قطعه

علم الحديث له فضل ومنفعة	أقول العلم به من كان معينا
ما حازه ناقصا وكمله	و حله عا طل الابه خليا
وما العلم الا في كتاب وسنة	وما الجمل الا في كلام ومنطق
وما الخيال الا في سكوت بحجة	وما الشرا لا من كلام ومنطق

راقم حروف گوید کلام و منطق در بیت اول بمعنی هر دو علم مشهور است و در بیت ثانی بمعنی نفوی و مباحث
 در ذم منطق سابقه تمام است خصوصا چون در مصر در زمان اوشیوع انی علم بسیار شد و در مقابل آن
 مردم جو شد بد خیار پس نمود چری از حکام در بناب برای تفنن طبع سامع نقل افتد قال و من
 الامر المنكي عليهم والنكر الما الوفاء لهم^۱ رسهم فعلم الفضول و تشا غلهم^۲ بالمعقول عن المنقول
 فی کبابهم علم المنطق و اعتقادهم^۳ ان من لا يحسنه لا يحسن ان ينطق فليت شعر هل قراه الشا^۴
 و مالك^۵ او هو اضاهلا بيحيفة المالك او هل يعلمه احمد بن خنبل و كان الثوري على تعلمه قد اقبل
 و هل استعان به اياس^۶ فكائه اوبلغ به عمر ما بلغ من ذهائه او تدرس به قس سحاب
 و لولا لما افصح به احدهما ولا ابان اتري حقول القوم كليله اذ لم تشخذ^۷ على
 افقوى فظنهم عليه اذ لم يكدر في اجنته كلاه^۸ شوف من ان نقيد^۹ نسخة
 هاشف من ان يتخون عليها طار و حنة بالله لوقنا غرق القوم فيما لا يعينهم^{۱۰}

والاقتدار الى ما لا يغنيهم بل يتبعهم ومع الساعات ولعنهم والشیطن بعدهم ويمنهم
 مانه قد كان احاد من اهل العلم ينظرون فيه غير مجاهرين ويطالعونه لا مظاهرين
 لان اقل افانته ان يكون شغلا بما لا يعنى الانسان واطهار تحوج الى اخذ عنه لكن
 لمان واما هؤلاء فقد جعلوا من كبر المهمات واتخذوا عدة للثواب و
 لمسلمهم يكثر فيه الا وضاع وينفق كل احد منهم في تحصيله العمر المضاع
 يجمع اما سمعوا قول داعي الهك لمن امة تخين راي عمر قد كتب التورية في لوح و
 عنه فخصه قال للحافظ الواعي لو كان موحيا ما وسعه الا اتباعي فلم يوسعها
 في كتاب الذي جاء به موسى نورا فاطنك بما وضعه المخطون في ظلام الشك واقرا
 نية كذا وزورا فبالله للعقول المخوفة عرفت في عجاير ضلال الفلسفة الخ واز تصانيف
 واربعين متباينة الاسناد است وختصر ابن اربعين است كما ورا اربعين صغرى كويند واربعين
 موافقات عوالي است واربعين تساعية الاسناد الابدال است وهرگاه از تصانيف ابن اربعين

<p> خذها احاديث ابدا لا مصححة في اول وقعت فيه مرافقه وتلوه وردت فيه مصافحه ومثله بعد عشرين موافقة واز تصانيف او صد حديث ديكر است كما ورا </p>	<p> فارغ شد اين جنبه بيت نظم كرو بيت وافت تساعية الاسناد في العدد لاحد بن شعيب اسفل السند لسلم حافظ الالفاظ والسند المترمذي بن عيسى حماته رد </p>
---	---

اية تساعية في موافقات وابدال عليه كويند ونيوز تصانيف وتساعيات مطلقة است
 واربعين جلبته في احكام النبوية است واربعين ديكر است در جهاد و مجالس دايرة و مجالس
 و تشف المعطى في تبين الصلوة الوسطى است و كتاب فضل صوم ستة من ثوال و كتاب فضل الحبل و كتاب
 التسلي والاعتباط ثواب من تقدم من الاضرط و كتاب الذكر والتسبيح عقاب الصلوة و كتاب كرا فالج النبي
 را و الاوه و غيره از اين مذکور است نيز تصانيف سبار و از كتاب اوليا لال خال نام

نام و نسب ابو محمد حسن بن محمد بن حسن بن علی بن ابداد سیف و رسال شصت و پنجاه و دو من و نیم
شده و از ابو بکر و راق و ابو بکر بن شاذان و طبقه ایشان علم حدیث و اگر گفته خطیب بغدادی
و ابو الحسین طهری و جعفر بن احمد سراج و علی بن عبد الواحد دیلمی و دیگران همه از وی
روایت دارند و نزد یحیی بن خالد بن عقیل بود و در حفظ حدیث سراج و ابنا و روزگار خود بود و او را
مسند است بر جمیع سنین با تمام نرسیده در جمادی الاول سنه چهار صد و سی و نه وفات
اوست حافظ ذهبی در تاریخ خود میگوید احمد بن حنبل بن حنفی قال حدثنا الحافظ احمد بن محمد
یعنی السلفی قال حدثنا ابو سعید محمد بن عبد الملك بن اسد قال اخبرنا ابو محمد الحکمال قال
حدثني علي بن احمد الخزازي الحافظ من حفظه قال حدثنا عبد الله بن عثمان الواسطي قال
سمعت ابا القاسم بن ايووب بن محمد خطيبنا بواسطه يقول سمعت ابا عثمان المازني يقول حدثنا
سبويه عن النخعي عن احمد بن محمد بن عبد الله البغدادي عن ابي عن ابي عن ابي عن ابي قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اهل المعروف في الدنيا اهل المعروف في الآخرة و اهل
المنكر في الدنيا هم اهل المنكر في الآخرة جزء ابن نجيم او یکی از او تا درین شیخ صوفیه
در وقت خود بود و در زهد و عبادت طاق و در علو اسناد و در خراسانی مشهور و مشایره
آفاق در اول این جزء میگوید حدثنا ابو مسلم ابراهیم بن عبد الله البکری قال حدثنا ابو اسامه
الضحاك بن مخلد القليل عن الامام ابي قال حدثني قرة بن عبد الرحمن عن ابن شهاب
عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احب عبادي اليك اعلمهم فطر انما يشرب
الوعد و السجيل بن نجيد بن احمد بن يوسف بن خالد سلمی بن ابراهيم بن عيسى بن عاصم بن
و عبادت و معاطه از ابا و اجداد خود مال بسیار یافته بود و همها در راه خدا و علما را بشایع
خرج فرستاده صحبت جنید و ابو عثمان حیري و دیگر بزرگان دریافتند و از ابراهیم بن ابي طالب
و عیبه بن احمد بن حنبل و محمد بن ابراهیم بن رازی و ابو مسلم بن حنیف ما را گفته است و اسناد او
ابو عبد الرحمن سلمی بن عیبه بن احمد بن حنبل و ابو عبد الله حاکم و دیگر بزرگان همه از او احادیث

فیض باطن و طاهر نموده اند و آواز در عصر خودش از او تا دو ابدال میدادند و سه ساله بود که
 در سال سده صد و شصت و پنج وفات یافت و از مناقب جلیله او آنست که شیخ ابو عثمان
 جیری را مصر فی ضروری در بعضی نوبت و برای اعانت مجاهدین در پیش آمد هر چند سعی و
 تلاش نمود از انبای وقت هیچ حاصل نشد روزی در عین مجلس صحبت آنکه این عمل خیر
 از دست او میزد و تمکدل شد و گریه آغاز نهاد ابو عمر بن نجید چون حال برانیمینوال دید و میسر
 پد از دهنزار درم در طوط شیخ از خانه خود آورد و در پای شیخ انداخت شیخ خوشحال شد
 و بر سر مجلس بحضور مردم این عمل خیر او را اظهار فرمود و گفت که بایران خوشوقت باشند
 که ابو عمر از طرف همت شما این بار برداشت و من امیدوارم که در برابر این عمل او مراتب
 عالیتر بآلای باد و دهند این نجید در آن مجلس حاضر بود دید که عمل من ظاهر شد بے محابا
 به خاست و گفت ای حضرت شیخ من این مال از مادر خود زود دیده آورده بودم حالا اوضا
 نمی دهد پس این در راه خدا چه قسم مقبول خواهد شد امیدوارم که آنهمه مال بر من برود و نمایند
 که مادر خود را بر سرانم و ازین کنه دارم هم شیخ بجزر شیندن این قصه مال تجر و باز گردانید و او
 برداشته بر دهن چون هنگام شب شد و مردم از نزد شیخ تفرق شدند آنهمه مال را باز آورد
 و نزد شیخ عرض کرد که این را پاشیده به مستحقان برساند و هرگز نام من بهر شیخ ابو عثمان را
 بگریستولی شد و فرمود که آنرا برین باد بهر بیت تو و از کلام این نجید است که گفته است
 هر حال که میساک واد شود اگر چه حال بزرگ باشد چون نتیجه علم نباشد ضرر او بر صاحب
 حال بیشتر از نفع او میباشد و مر او گفته است که صفائی مقام عبودیت و قتی دست
 بپد به که افعال خود را همه ریا و اقوال خود را همه دعوی انکار و دنیار گفته است که چون
 شخص ساز و ال جبه خود نزد خلق آسان شود اعراض او از دنیا د اهل آن سهل گردد
 و شیخ ابو عثمان جیری در حق او گفته که مراد محبت این مردم ملامت میکنند و نمیدانند
 که بر طریق من میسر از وی سخن او بود و آنست که بعد از من خلیفه من خواهد بود و حمزه الفقیل

جز الفقیل لا یجوز

بابي عمرو بن السماك در حديث عائشة في فضل ابي بكر والزبير كمال ان خبر است
 يكويد حدثنا احمد بن عبد الجبار الطاردي الكوفي قال حدثنا ابو معاوية عن شام بن عمرو عن ابيه
 عن عائشة قالت يا ابن ابي قحافة كان ابو بكر يعني ابا بكر والزبير عن الذين استجابوا لرسول
 من بعد ما صابهم القرح قالت لما انصرف المشركون من بعد ما صاب النبي صلعم واصحابه
 ما اصابهم خاف ان يرجعوا من نديب اليه لاني في خيارهم حتى يعطوا ان يباقره قال فامدب
 ابو بكر والزبير في سبعين فخرجوا في اثار القوم فسمعوا بهم فابصر فوا قالت فانقلبوا انهم من
 وفضل قالت لم يلقوا عدوا منهم وانبأهم وانبأهم وانبأهم وانبأهم وانبأهم وانبأهم وانبأهم
 است معروف بن كوفه بن السماك از احمد بن عبد الصمدنا ودي وقيل بن اسحق بن حنبل
 بن كرم ودي بن ابي طالب في غير اجله اين فني تحصيل علم حديث موده واز ودي قاكم و
 ابن مسنده وابن القطان و ابو علي بن شاذان و ديكر كبر اين قوم اخذ موده انه خطيب
 گفته است كه من از ابن زرقون شنيدم كه سبكت خد من الباري الابيض البعير و بن
 السماك در بيع الاول سنه جمل و چهار و ستم صد و فوات بافت و از خانه مادم و او همراه
 جنازه اش پنجاه هزار كس مشايعت نمود **خبر فضائل ابي البيت** تصنيف ابو الحسن
 بن معروف الزراري است در آخر كتاب در حديث البر و الصلة يكويد حدثنا ابو اسحق
 ابراهيم بن عبد الصمد بن موسى بن محمد بن ابراهيم بن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس
 قال حدثني ابي عن جدي عبد الله قال قال النبي صلعم انه كان في بني اسرائيل ملكان
 اخوان علي اثنين وكان احدهما بائرا بر حمة و الا في رعيته وكان الاخر عاقا لرحمة سبار
 علي رعيته وكان في عصرهما نبي فادحي الله الي ذلك النبي انه قد بقي من عمره الباري ثلث
 سنين و بقي من عمره العاق ثلثون سنة فاجبر ذلك النبي رعيته فاد رعيته هذا فخرن ذلك
 رعيته العادل و اخرن ذلك رعيته الجابر قال فقرقوا بين الاطفال و الامهات و تركوا الطعام
 و الشراب و خرجوا الى الصحراء يدعون الله عز وجل ان يمتنعهم بالعادل و يزيل عنهم الجابر

خبر فضائل ابي البيت

القرآن لم یوت امر و عاقل و شلها فی دار النانیة من سبب رتبه تعالی له سبحانه و العافیة
 و بعد از حدیث بیستم که حدیث انما الاعمال بالنیات است این قطعه نوشته انما الاعمال بالنیات فی
 کل امر اکنت در صحت تا تو اخیر و افضل انچه و ان به لفظه از حدیث نیش و بعد از حدیث چهارم که امن
 سلم امره بخبر و صلوة کتوبه فحس ظهوره و در کتبها و شواهد است این قطعات ذکر کرده است
 التطبیر و اختصار تا ما و مسلمانی جمیع الکلمات و فهو کفارة ما قدمت به من صغیر الذنب ان
 احسان و بعد از حدیث پنجم که هر کس شرب تا بیا است میگوید اذ است شرب
 فاقعد تقر و تسهر صفوت اهل الحجاز و قد صحح الشرح فایا و لکنه لیسان الحجاز و بعد از حدیث ششم که
 حدیث ضمام بن ثعلبة است این قطعه است و اطیب الی النین الصغیر کتب و اجرا در فی الضمک
 و شریحه فان اقتصر علی الفرائض فلیکن من غیر زید فی النوافل تفرج و بعد از حدیث هفتم
 که حدیث بشارة عشره است بحسب میگوید لقد تب الیادی من الصعب مرة و بیجات
 عدل کل فیض الشکر و سید زبیر سعد طلحه عامر ابو بکر عثمان ابن عفان علی عمر
 مسائل صغری تصنیف جلال الدین سیوطی از انجمله حدیث مسلسل بیوم العید
 و از انجمله حدیث مسلسل بصادق است و از انسل بن مالک سیده و اکثران مسائل
 در کتابا با مسائل حضرت شیخ ولی الله دهلوی قدس سره داخل است و سماع ان اقم
 خروف را حاصل و اکمل بدین جهت جزئی از ان مرقوم نشد مختصر حصین که
 سیمی عبده است از خود صاحب حصین یعنی شیخ شمس الدین ابو الخیر محمد بن محمد الحجزی
 است و خطبه اش غیر را بدیحه شد الذی جعل ذکره عمدة الحصین و صلوة و سلامه
 علی سید الخلق محمد بنی الامی الایمن و علی آله الطیبین الطاهرین و اصحابه اجمعین و انما
 لهم باحسان الی یوم الدین و بعد فانه لما کان کتابی الحصین حصین من کلام سید المرسلین
 ما لم یسبق الی مثله من المتقدمین مغز تا لیس نظیر و علی من سلک طریقتهما خیر
 لما حو له من الاختصار الیمن و الجمع الرصین و التصحیح التین و الله عز و جل و علی الخیر و سید

از ابراهیم روایت دارد داخل اورا تنبیت کرد بخاری باز گفت که عرضت با من نمیخورد
 فرمود پس دانست و خانه رفت و در اصل نسخه پس از خانه برآمد و گفت که این فصل را بطلب
 چون بخاری حاضر شد گفت چیزی که من خوانده بودم البته خط برآمد باری بگو که صحیح چگونه است
 بخاری گفت که در اصل سفیان عن ازیر بن عدی عن ابراهیم است و داخلی خیران شده گفت که
 فی الواقع چنین است پس تلم بر داشت و نسخه داشت و تصحیح نمود و این قصه را در سن یازده
 سالگی اتفاق افتاده و همگوشان نزده ساله تمام کتابها یعنی ابن مبارک یا دیگران
 و نحو و کیم ما از برکویه یا زهره مادر و برادرش که احمد نام داشت بمائیه حجر بک مظهر نزده شد
 چون از حجر فارغ شد نزد مادرش بنظرش رجوع کردند و او در بلاد حجاز برای طلب حدیث
 متوقف ماند و بی غم و دله ساله شد تصنیف آغاز نهاد و در فضائل صحابه و تابعین و افعال ایشان
 تصنیفات برداشت و آخر آنهمه را بمجموع و مرتب ساخته کتاب التاریخ برداشت و کتاب
 التاریخ نزده قبر منور رسول مطهر بیض نموده در شبهای مائیه یا مائیه نامی نوشت بخاری گفت که
 هیچ اسمی در تاریخ من مذکور نیست مگر آن قصه درازی از قصص دیا و دارم میکنم برسدیم که اگر آنهمه
 قصه ما درین کتاب درج کنم موجب تطوین و طال است اگر دان خواندند و تا بدین اسماعیل که
 یکی از مجتهدان عصر است میگنید که بخاری همراه در طلب حدیث پیش شیخ وقت کرده و رفت
 بمکه و هرگز فواید و ظم و مجرعه نمی برداشت و هیچ نمی نوشت ما او را گفتیم که ترا ازین آمده و رفت
 چنانچه است چون هیچ نمی نویسد آنچه میشنوی از با و میفرمود و چون با و در یک گوشه
 می در آمد و از گوش دیگر می آید بعد از شنیده و ز گفت که شما بسیار مرانگ کردید حالا
 بسیار آنچه شما نوشته اید محفوظ مرا با و مقابل کنید بعد من مدت تا با نرفته هزار حدیث
 نوشته بودیم اینهمه را از یاد خواندن گرفت و آنقدر صحبت متجوز اند که ما نوشته ایم خود را از
 خوانده او تصحیح میکردیم بعد از آن گفت که شما می پندارید که من غبت سر کرده ام میگویم از
 باز و بیض کردیم که این شخص شده است و کسی با و نمی بخوابد کرد و سبب تصنیف این

جامع صحیح او را چنین استدلال روزی در مجلس اسحاق بن اہویہ حاضر بود یاران اسحاق بن اہویہ
گفتند کیا اگر کسی توفیق یابد و مختصری در سنن جمیع نماید و بر احادیث صحیحہ کہ بدرجہ اعلای
صحیحہ باشد اندک تفاکد چہ خوب باشد کہ عمل کنندگان بی دغدغہ و بی مراجعت بمجتہدین
بدان عمل نمایند این سخن در دل بخاری جا کرد و از ہما وقت تصنیف این جامع بخاطر اثر
افتاد و از جملہ شش لکحدیث کہ نزد او موجود بود انتخاب شروع کرد و آنچه بسیار صحیح بود
بر همان لک گفت نمود و بعضی احادیث صحیحہ کہ ہسم ہا بن درجہ رسیدہ اند ترک ہم کردہ و بوقت
تطویل با بوجہی دیگر و برای نوشتن ہر حدیث غسل سجامی آورد و دو رکعت میگذارد و در
عرصہ شانزدہ سال از انتخاب این احادیث فارغ گردید چون خواست کہ آن حدیث
را بر مضامین آن تطبیق دہد و این را در عرف محدثین ترجمہ گویند در مدینہ منورہ فیما بین شہر
مبارک و منبر اطہر آن سرور علیہ صلوٰۃ اللہ علیہ لاکبر این ہم را سرانجام داد و در وقت
نوشتن ہر ترجمہ شفعی ادا می نمود با جملہ حسنات او این جامع بآن حد مقبول افتاد کہ در حیات
او این کتاب را بلا واسطہ از وی نسخ و ہزار کس شنیدند کہ آخر ہمہ قربرئیت و بالفعل بچہ
علو اسناد روایت و شایع گشتہ و از نوادہ بخاری آنست کہ می گفت من میدوارم کہ مرا
روز حساب از غیبت کسی ہر سندی کہ بچاکس اغیبت نکرده ام و این شروع و توقف بسیار
عجیب است و او را بر سنیہ صالحین اتہامی و محبتی در پیش آمد کہ خالد بن احمد فہلی اسیر
بخارا را وراثت یافت داد کہ بخانہ آمدہ پسران مراجع قبا ریح و دیگر کتب خود در سن بچفتہ
باشد بخاری گفت کہ این علم علم حدیث است این اذیل نمی کنم اگر ترا عرض شد
پسران خود را در مجلس من تشریس تا بدستور طلبہ دیگر تحصیل نمایند امیر گفت اگر چنین است
پس باید کہ در وقت حضور پسران من نسی را از دیگر طلبہ باز ندہی و تحجاث چو بدان من کہ
استادہ باشند نخوت من قبول نمی کنند کہ در مجلسی پسران من باشند ہر اسکاقت و
حایک پہلو نشین ایشان باشد بخاری این ہم قبول نہشت گفت کہ این علم میراث پست و غیرت

تمام امت در آن شرکت خاص گنجی نشد و باین گفت و شنید امیر مذکور از بخاری دلی گریان کرد
و که در وقت در خاطر سرفین روز بروز تنزاید داشت تا آنکه امیر مذکور این اسب الو را و دیگر علماء
ظاهر آنوقت را با خود رفیق ساخته در غریب بخاری و در اجتهاد و وطن و تخطیه آنست از نهاد محضی
درست ساخته بخاری را از بخارا اخراج کردند چون بخاری را از بخارا برآمد و جناب آبی دعا
فرمود که بار خدایا این مردم را مبتلا کن بچیزی که مرا می خواهند که برسانند کم از یکماه نگذشته
بود که خالد بن احمد معزول شد و حکم حلیفه رسید و او را بر ضرر سوار کرده تشبیه نمایند و آخر حال او
بکمال آفتابانجامید چنانچه در تواریخ معروف و مسطور است و حریت بن ابی الوفا و مار سواسی
و فضیحت عظیم در ناسوس رسید و یکی دیگر را از علماء آنوقت که درین امر شرکت شده بود وقت
اولاد رسید و بخاری حجت اند درین غربت او را بر پیشاپور رفت و از آنجا بهم حجت نام وقت
امیر آنجا برگشت و آخر بخت رنگ که دیدی است برو و فرنگ از سمرقند وفات یافت شب
شنبه که بیست الفطر بود وقت نماز عشا و روز عید غره شوال بعد از نماز ظهر در سال و صد و
پنجاه و شش مدفنش ساختند و شصت و دو سال عمر او بود چنانچه گفته اند و کد فی صدیق
دعاش حمید و امات فی نویر عبد الواحد طوسی که یکی از اکابر و صلحا و ائمه بود و جناب رسالت آبا
علیه الصلوٰه و التحیة بخواب دید که آنجناب با جماعه اصحاب بر سر راهی منتظر ایستاده عبد الواحد
سنت سلام بجا آورده معروضیدار و که یار رسول الله سب انتظار چیست فرمودند انتظار آمدن محمد
بن اسماعیل بخاری بکنی ششم عبد الواحد گفت که چند روز نگذشته بود که وفات بخاری
شنیدم چون از وقت وفات او تفتیش کردم همان ساعت بود که من آنجناب را در آن بخواب
دیدم بودم و خواندن این جامع محیی در اوقات شدت و خوف و دشمن و لجاج مرض و غلو و تحوط و
دیگر لایا تر باقی محسب است و این کتاب را در مناسبات بسیار آنجناب نسبت بخود
فرموده اند از آنجمله آنکه محمد بن مروزی در میان مکن و مقام خوابیده بود و آنجناب را بخواب
دید که سیفر آیند که اسی ابو زید تا کجا کتاب شناسی را در س خواهی گفت چرا کتاب مرا

و فتیله
دیک

درس نیکو گویی محمد بن احمد سرسید شده عرض کرد که یا رسول الله بابت شوم کتاب شما
گدام است فرمودند جامع محمد بن اسمعیل و از اناام بحرین نیز مثل این منام منقول است
شخصی تواریخ و وفات و سنین عمر او را چنین تنظیم آورده **هـ** کان النجاری
حافظا و محدثا **هـ** جمع الصحیح کمل التخریر **هـ** میلاده صدق و مدت عمر **هـ** فیها حمید و انقضى فی لوز
و نجاری را نیز راه گامسبیل تنظیم بود این قطعه را سبک در طبقات کبری نسبت بوی کرد **هـ**
اغتم فی الفرائض فضل رکوع **هـ** فعی ان یكون موتک بغتة **هـ** کم صحیح **هـ** ایت من غیر سقم **هـ**
ذهب نفسہ الصحیح فلیت **هـ** و اثیر الدین البو حبان در معنجاری و جامع او میگوید **هـ** اسلام
الرسول لک البشری **هـ** لقد سددت فی الدنیا **هـ** وقد نزلت فی الاخری **هـ** تشرف اذنا بقصد جواهر
تود الغواني لو تقلدنا الخراج **هـ** جوامع کملیت نفوسنا **هـ** نفیته جملت بها صدر او جلت بها قدر **هـ**
اہل الدین الامار و اکابر **هـ** فقلوا لاجل من طیب خبرا **هـ** و اذوا لاجل ان الرسول مضى **هـ** عن
الزینف والتصفیف فاسترجعوا الشکر **هـ** و ان النجاری الامام جامع **هـ** بجامعه سنها الیواقیت **هـ**
هـ علی مفرق الاسلام تاج مرصع **هـ** ثمثا و نارب به در **هـ** و بحر علوم تلفظ الدر لا احصى **هـ**
فانفس دوا و اعظم بجرا **هـ** تصانیف نور و نولنا طر فقد اشرف زهرا **هـ** قد انعت زهرا
سنة المختار تنظیم مینا **هـ** لیخصها جمعا و یخلصها تبعا **هـ** و کم بذل الفضل **هـ** و منته جابا **هـ** و محاکبا
بحر او جاربها **هـ** او طور عرا قبا و طور ایمانا و طور احجازا و طور اسی **هـ** ان حرمیها الصحیح
فوانی کتبا بقدر الایة الکبری کتاب له من شرح احمد شریعته صلیه **هـ** تصدوا السحا کین و الفنا
و این قصیده پس دراز است بخوف تطویل بر بقدر اکتفارف و شیخ تاج الدین سبک
نیر در حق او مدحی طویل دار و که برخی ازان انست میگوید **هـ** عسا عن المدحی ما یزال **هـ**
هـ کاننا الدرح من مقدار یضع **هـ** لا کتاب الفدی تیلو کتاب **هـ** و نای السیاده طویل من یضع **هـ**
الجامع الماخر الدین القویم سنة النشر لیت ان فتاها البدیع فاصی المراتب و ان فی الفضل تحسب **هـ**
کاشد سبک و سنا یا عینی تر نفع **هـ** و انت رقاب جامعا لانا **هـ** فکلمهم و هو مال صیهم

خضعوا له لا تمنعوا له حدیث الحارث بن اسد بن له فان ذلك موضوع وینقطع قبل من لام بحکیمه اصطبارک
 لا تعجل فان لذهی تنبعیه متع و بهیئت فی کما یکلی نکایتہ النفس بکلی مجاہد الجاسع البیع صحیح مسلم
 بن الحجاج القشیری لیشاپوری کینست و ابو الحسین و یقینش عساکر الدین نام جدا و مسلم بن دین
 کو شامست و تشیہ نسبت بہ بنی قشیر است کہ قبیلہ است معروف در عرب و نیشاپور و شہر است
 در حسہ اسان محسن و عظمت موصوف کی از کبرار این فن است و ابو زرعه رازی و ابو حاتم
 باماست و جلالت او گواہی دادہ اورا پیشوائی این گروه نہادہ اند و ابو حاتم رازی دیگر اجلہ ان
 عصر شہر ترمذی و ابو بکر بن خرمیہ از وی روایات دارند و اورا مولفات بسیار است کہ در ہمہ آنها
 داد تحقیق و امان دادہ و خصوصاً درین صحیح عجایب این فن را و دیعت نہادہ ہم بالخصوص در شہر
 اسانید حسن سیاق متون و درج نام و تحری مالا کلام و روایت و تلخیص طرق مع لاختصار
 و ضبط انتشار بہ نظیر افتاد و لہذا حافظ ابو علی نیشاپوری صحیحہ اورا بر تصانیف این علم
 ترجیح میداد و میگفت ماتحت ادیم السماء اصح من کتاب سلیم و جامع از مفاد بہینہ
 بہینہ فہ است و دلیل ایشان آنست کہ شرط مسلم آنست کہ در صحیح خود نمی نویسد مگر حدیثی کہ
 لا اقل و تابعی ثقہ آنرا از دو صحابہ روایت کردہ باشند و کہذانی جمیع البیقات متبع
 التابعین فن و تخصیص تا آنکہ بوی نشتی شود و در اوصاف رواۃ الکتاب بعض ہدایت ہزار
 بلکہ شرائط شہادت را رعایت می فرماید و این قدر ضیق نزد بخاری نیست را قم حروف
 گوید کہ علمائی دیگر درین شرط بحث کردہ اند زیرا کہ حدیث انما الاعمال بالنیات بہ خلاف
 این شرط است و در صحیح مسلم موجود است لا از حضرت عمر رضو جمیع وجوہ و روایات و از حضرت
 روایت آن کردہ مگر علقمہ آری از علقمہ تفرق و انشعاب بسیار رو دادہ و مغایر جواب دادہ اند
 کہ این حدیث را بقصد تبرک و مین آورده است و ہم بخت شہرت طرق آن ثبوت صحی آن
 شرط خود را در ان مراعات ننمودہ علاوہ آن کہ این شرط در آن حدیث موجود است
 کہ در صحیح او مذکور نہ باشد زیرا کہ از صحابہ حضرت عائشہ و ابو ہریرہ آنرا روایت کردہ اند

ازین برد و تابعین بسیار روایت کرده باجمله این صحیح را از سه لکده حدیث مسموع خود انتخاب نمود و
 و احتیاط در آن بکار برده و از عجایب مسلم آنست که گاهی در عمر خود کسی را غیبت و نه کسی از ده
 و نه کسی را شتم کرده و در معرفت صحیح از یقیم حدیث او مقدم بود بر جمیع اهل عصر خود بلکه بر بخاری
 هم در بعض امور مرجح و مفصل است تفصیل این با جمالی که بخاری را در اهل شام غلط می گفتند
 مثلاً یک کس را گاهی بکینت نکور می کند و گاهی بنیام و می پندارد که دو کس باشند زیرا که
 روایت او از اکثر اهل شام بطریق مناوله گنیت است نه بطریق تحقیق شفاست بخلاف
 مسلم که او را در هیچ جا غلط نمی گفت و نیز بخاری را در بعض احادیث بسبب تقدیم و تاخیر ^{در بعض} حدیث
 و اسقاط بعضی الفاظ تعقید مبثون رو داده که چه مراجعت بروایات دیگر که هم درین صحیح در
 آن تعقید متخل می شود بجمله مسلم که وی الفاظ را بنوعی سوق نموده و از جمالی آورده که اصلا در
 نسخ آن تخریفی واقع نیست و مسلم را و را این صحیح مولفات دیگر هم هست بسیار مفید از اجمله
 کتاب المسند الکبیر علی الرجال و کتاب الاسامی و الکئی و کتاب العدل و کتاب الوجدان
 و کتاب حدیث عمرو بن شعیب و کتاب شایخ مالک و کتاب شایخ الثوری و کتاب او و هم
 الحمدین و کتاب الطبقات ابو حاتم رازی که از اجله محدثین است مسلم را بخوابید و از حال او
 پرسید مسلم گفت که بر من حق تعالی جنت را مباح گردانیده است هر جا که میخواهم می باشم
 و ابو علی زاغونے را بعد از وفاتش شخصی ثقه بخواب دید و پرسید که بکدام چینه نجات
 یافتی گفت بسبب این جزئی که در دست من است و آن جزئی بود از صحیح مسلم توله مسلم و سال
 ده صد و دو بود و بعضی گفته اند که در سنه چهار و بعضی گفته اند که در شش و آن را لا یشتر در سنه
 جامع الاصول همین را اختیار نموده و الله اعلم وفات او بالا جماع شام یک شب و در فتن او در فتن
 دو شب و بیت و پنجم رجب سال ده صد و شصت و یک و سبب وفات او نیز غرابتی دارد
 گویند در مجلس مذکره حدیث او را از حدیثی پرسیدند او آن حدیث را شناخت بمنزل خود
 آمد و یک سبزه مرآت را گذاشتند در کتابهای خود آن حدیث را تحسین میکرد و یکان یکان

خدا بطریق نقل از سید بر می داشت و می خور و اما که حدیث یافته شد و خرام تمام گشت و غیره
علیه در اشوری نماز و این کثرت اکل سبب موت او شد حافظ عبدالرحمان بن علی المدعی
بنی شافعی گفته است تا نزع قوم فی الجاری و سلم لدی و قالوا ای ذین تعبدتم فقلت
لقد فاق البخاری و غیره کما فاق فی حسن الصنعة مسلم **بنی داود** و این کتاب
سینه شمشیر است نسخه لؤلؤئی و نسخه ابن داسه و نسخه ابن الاعراسی و است لؤلؤئی
در شرق مشهورتر است و روایت ابن داسه در بلاد مغرب رواج بسیار داشت و این
روایت قریب یکصد و اندیشتر اختلاف فی ما بین این هر دو تقدیم و تاخیر است نه بر یاد نقصان
بمطابق روایت ابن الاعراسی که ازین هر دو نقصان پیش دارد و نام لؤلؤئی ابو علی محمد
بن احمد بن عمر دال لؤلؤئی است و نام ابن داسه ابو بکر بن محمد بکر بن محمد بن عبدالرزاق ابن
داسه التمار البصری و نام ابن الاعراسی ابو سعید احمد بن محمد بن زیاد بن بشیر المعروف بابن
الاعراسی و نام ابو داود سلیمان بن الاشعث بن اسحاق بن بشیر بن شداد بن محمد بن
عمران الازدی نجستانی و این خلکان را با وجود کمال تاویج دانسته و تصحیح النسب
درین نسب غلط افتاده گفته است که نسبت به الی سبجان و سبجان تریه من
فریتی البصرة انتهى شیخ ناج الدین شکی بعد از نقل این عبارت گفته است که هذا وهم
و الصواب انه نسبت به الی الاقلیم المعروف مناخم بلدا و الهند انتهى یعنی این نسبت به لیستان
و کلی است مشهور فی ما بین سنده و هرات متصل قندار و دشت که مکان بزرگان بنشیند است
بزر و همین ملک واقع است و نسبت در قدیم الزمان پایه تخت آن ملک بود و عربان طایفی
در نسبت این ملک سنجری نیز گویند و گویند و می خور و در سینه دو صد و دو واقعه و در
نثر بلاد اسلام حضور صامه و شام و حماز و عراق و خراسان و جزیره و غیر ذلک گردش
رده و علم حدیث را ذرا گرفته در حفظ حدیث و اتقان روایت و عبادت و تقوی صلاح
و احتیاط و رجوع عالی داشت گویند که یک استین خود کشاده می داشت و یک استین نیک

مردم ازین سخن پرسیدند گفت که اسب قبل از آنکه ده دشتن برای اجزاء کتاب است و سخن دیگر
 کنده و دشتن چهره و راست محض اسراف است و وحی نشاگرد امام احمد بن حنبل و تفسیر
 و ابو لید طایسی است و از علما بسیار سماع و روایت دارد و ترقی و نسائی از وی روایات دارند
 و چهار کس از حدیث گردان او خیلی سرآمد محدثین شدند اول پسر ابوبکر بن ابی داود و دوم لولوی بن جهم
 ابن الاعرابی چهارم ابن دنا و استاد امام احمد بن حنبل از وی روایت کرده است حدیث غیره
 موسی بن هر دن که یکی از بزرگان آن عصر بود در حق او گفته است که بود او در دنیا برای حدیث و بعضی برای
 بهشت افزیده شد و او در سن خود گفته است که من در مصر خیار درازی دیدم و آن را بیانیتم نمودم
 سیزده داشت برآمد و پنج را دیدم که بالائی شتری بریده بار کرده بودند مثل ده غار کلان هر دو نصف
 بر آن نشسته بودند و چون از تصنیف این سنن فارغ شد پیش امام احمد بن حنبل برود عرض نمود امام
 دیدند بسیار پسند کردند و او در وقت تصنیف این سنن هیچ کس حدیث حاضر داشت از جمله آن
 همه انتخاب نموده این سنن را مرتب ساخت چهار هزار و شصت حدیث است و در التزام برده است
 که حدیث صحیح باشد یا حسن گفته است که از جمله اینها حدیث مرد عاقل را در دین چهار حدیث کفایت
 میکند حدیث اول آنها که اکتفای بالانیات حدیث دوم در حسن الاسلام المشترک مالا
 یحینه حدیث سیوم لایم حدیثی بحکم لایحیه ما یحیبه حدیث چهارم احلال بین
 و الحرام بین و بینهما مشبهات فی النقی الشبهات استبدال دین و عمره را قیام حروف گوید معنی گفت
 آنست که بعد از معرفت قواعد کلیه شریعت و بهارات آن در جزئیات قایم حاجت مجتهدی و موعظی
 باقی نمی ماند زیرا که در تفصیح عبادات حدیث اول کفایت میکند و در محافظت اوقات عمر نیز حدیث دوم
 و در درجات حقوق بسیار و اقرار بیک اهل تعارف و معارف حدیث سیوم رفع شک تردید و اختلاف
 علما یا اختلاف اول و سید در حدیث چهارم پس این هر چهار حدیث نزد مرد عاقل حکم پر است و هر دو دارند
 اعلم بدانیم هر چه که از عمده محدثین آن عصر بود چون سنن ابوداود و دید که گفت که التین لایم را و او را حدیث
 که التین لایم را و او را حدیث و حافظ ابوطاهر سلفی این مضمون را اینک پسند نموده درین قلمه نظم کرده شعر لایم حدیث

و علی بن ابی حمزه لام ایلی بی داود و مثل الذی لان الحید و سبکة البنی ابن مانه داود و غیر حفاظ ابوطاهر
 بسند حسن بن محمد بن ابراهیم و افزاری روایت کرده که وی گفت بخواب دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله
 فرماید من را دانستم که با من فلان سنن بی داود و از یحیی بن کریم بن یحیی حاجی گویت کرد که گفتی
 که اصل سلام کتاب است و ستون سلام سنن بی داود و این لاعرابی گفته است که شخصی اعلم کتاب
 است و سنن بی داود حاصل شود و او در مقدمات دین کافی و بسند باشد و لهذا در کتب اصولیایه جهاد
 از علم حدیث تمثیل سنن بی داود نموده اند و مردم را در مذہب و اختلاف است بعضی گویند شافعی بود
 و بعضی گویند حنبلی و استدل علم و در تاریخ ابن خلکان مذکور است که او را شیخ ابواسحاق شیرازی طبعاً
 الفقه از جمله اصحاب امام محمد بن حنبلی شمرده است و از حافظ ابوطاهر در مدح سنن بی داود و نظمی است
 که مرقوم میگردد و یگوید شش ولی کتاب الهی هفت الذی نظر و من یكون من لا و را فرود

ما قد تولى ابوداود و تحببنا	تأليفه فاق في الضو كالقمر	لا يستطيع عليه لطف متدبر
ولو بقطع من ضعيف من ضجر	فليس يوجد الدنيا اصح ولا	اقوى من السنة الغراء والامثر
وكل ما في من قول التي ومن	قول الصحابة اهل العلم والبر	يريه عن ثقة عن مثله ثقة
عن شدة ثقة كالانجم الزهر	وكان في نفسه فيما احق	ولا شك في ما ما عالى الخطر
يدك الصريح من الاثر يحفظ	ومن في له من انشور من	حقا صا دقا فيما يحي به
قد سلكم اليه عن داود في الخبر	والصدق للمرو في الدارين	ما فوقها ابدان فخر

وفات بود داود شانزدهم شوال سال دویصد و هفتاد و پنجم است و در بصره مدفون است و عمر او هفتاد و سه سال بود
 جامع کبیر ترمذی یعنی ابوعبسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الضحاک سلمی صریغی بضم با موحده
 سکون او بعد از ان عین محمد نسبت به یحیی که دیهی است از دیهات ترمذ بمسافت شش فرسنگ از ان
 و ترمذ نام شهری قدیم برکناره آب مویه که آنرا حیون نهر بنح نیر گویند و در لفظ مادر النهر
 مراد مسین نهر است باشد و در لفظ ترمذ اختلاف بسیار است بعضی تا موسیم را
 مفتوح سازند و بعضی هر دو را مضموم و مستداول بر زبان مردم آنجا و دیگر

خلافتی سرمد دوست و جامع بقیع تمام و سیریم حکم کنند و ترمذی مثاکر و رشید بنجاریست و روتر
اورا امخته و از سلم و ابی داؤد و شیوخ ایشان نیز روایت دارد و در بصره و کوفه و واسطه
و رمی و خراسان و حجاز سالها و طلب علم حدیث بسر برده و تصانیف بسیار درین فن
تشریف از وی یادگار است و این جامع بهترین آن کتب است و بلکه بعضی وجوه حیثیات از
جمع کتب حدیث خوبتر واقع شده اول از جهت ترتیب و عدم تکرار دوم ذکر مذاهب فقهاء
و جوه استدلال هر یک از اهل مذاهب سیوم بیان انواع حدیث در هیچ حسن ضعیف غریب
محل لعل چهارم بیان اسما و رواته و القاب و کنیت آنها و دیگر فوائد متعلقه بعلم رجال و ترمذی در
غظ مثل دانست و او را خلیفه بنجاری گفته اند و تفرع و زهد و خوف بجدی است که فوق آن
تصویر نیست بخوف الهی سالها گریه و زاری کرده و بنامینا شد و از حکایات صحیح و در حفظ آن است
در راه مکه با شیخی از شیوخ ملاقات کرد و سابقان از آن شیخ دو جز حدیث نوشته
رفته و فرصت عرض قرآن نیافته درین وقت از شیخ استدعا سماع نمود شیخ قبول کرد
و گفت که اجزاء مر قوبه بیار و در دست دار تا من بخوانم و آنرا متعابله کن اتفاقا آن دو جز
لم کرده بود ترمذی سبب کمال شوق سماع آن حدیث دو جز دیگر سفید آورد و بحضور
شیخ دستور تلاوته نشست و شیخ آغاز قرآن نمود ناگاه شیخ نظر کرد دید که در دست او
جزا سفید اند بسیار غضبناک شده فرمود که گویا با من استنزامی یعنی ترمذی گفت یا شیخ من
جزا مکتوبه را کم کردم لیکن حدیث را محفوظ دارم بهتر از نوشته شیخ گفت بخوان ترمذی همه
متحدیث را یاد بخواند تعجب شیخ زاید شد و از راستبعا د گفت که مرا باور نمی آید که
بجز دشمنیدن یکبار یاد گرفته باشی از سابق یاد داشته باشی ترمذی گفت امتحان بای
نمود و شیخ چهل حدیث دیگر از غرائب خود که نزدیکی نبود خوانده رفت و ترمذی آن
حدیث را مع اسانید فی الفور عاده نمود هیچ جا خطا نیفتاد و این قسم امتحانات در باب
حفظ او را بارها واقع شده ترمذی هم گفته است که من هرگاه از تصنیف این جامع فارغ شوم اول

از اهل ارجاز شریف نمودم ایشان همه پسند فرمودند بعد از آن پیش علمای عراق
 بروم ایشان نیز رضامند شدند بعد از آن از اترویم و تشبیر نمودم و نشسته
 در خانه هر که این کتاب یا شد پس گویا در خانه او پیغمبری است که تکلم میکند بعضی از
 علمای اندلس در مدح این کتاب نظم دارند که مرقوم می شود کتاب الترمذی ریاض علم
 حکمت از هزار و زهر النجوم به الاثار و اوضحه البیوت بالفاظ اقیمت کالرسول
 و اعلاها الصلح و قد انابت بحول الخصى و العموم و من جن یلیها او عیب
 و قد بان الصیحه من السقیم و فعلله ابو عیسی مبینا معاملة لایاب العلوم
 و طرنا باننا رصیح و تحیرها اولوا النظر السلیم من العلماء و الفقهاء و قد
 و اهل الفضل و انهم القویون فجاء کتابه علقا نقیسا و تفسیر فی ابراب العلوم
 و یقتسبون منه نقیس علم و یفید نفوسهم سنی الرسول و کتباة شریانه لایاب
 من التسمیة و دار النعیم و عامل الفکر و جاز المعانی و فادک کل معنی مستقیم
 جزی الحسن خیر بعد خیر ابو عیسی علی الفعل الکرم و وفات او در ترند شب
 دوشنبه هفدهم رجب سال دویصد و هفتاد و نه بوده است ابن ابی شیبہ در مصنف
 خود بانی آورده با نیم مضمون مایکده لرجل کتبی بعد از آن گفت
 حدثنا الفضل بن وکین عن موسی بن علی عن ابیه ان رجلا کتبی
 بابی عیسی فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عیسی لا یلب
 حدثنا الفضل بن وکین عن عبد الله بن عمر بن جفص عن زید بن اسلم عن ابیه
 ان عمر بن الخطاب یضرب بنا له اکتبی بابی عیسی فقال ان عیسی لیس له اب
 انتهى و در سنن ابی داود در کتاب الادب واقع است باب لرجل کتبی بابی
 عیسی بعد از آن سند آورده عن زید بن اسلم عن ابیه ان عمر بن الخطاب یضرب بنا له
 تکتی ابی عیسی ان المیعة بن شیبہ تکتی بابی عیسی فقال له عمر فما یکفیک ان تکتی بابی

عبد الله فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كذا قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قد غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخره وانا في جلدنا فليزال يتكلم في عبد الله حتى هلك
 انتهى الجلبة بحججهم بعينهم الامم مفتوحات الامم المضطرب ومعنى ان رسول الله كذا
 است که آنحضرت مرا ابو عیسی خوانده بودند آنکه منسوب بود که گنیت تو ابو عیسی هست و معنی
 کلام حضرت عمر زهر آنکه گنیت با ابو عیسی مکروه است نباید کرد و آن حضرت اگر یکبار ترا ابو
 عیسی خوانده ترا نمیرسد که این گنیت برای خود قرار دهی زیرا که آنحضرت چه برای بیان جواز
 کاهی ترک اولی فرمود و در حق و این ترک اولی مسلوب الکره است می گردید برای ضرورت
 تبلیغ حکم و همین است معنی غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخره من ذنبه صغری الشائعی که منتهی محبتی است
 روایت ابن ابی شیبہ که روایت ابن الاثیر است و نام او را ابو بکر محمد بن محمد بن اسحاق بن النبی است
 سنن کبری الشائعی که روایت ابن الاثیر است و نام او بکر محمد بن یحیی است و مشهور با بنی الامم گفته هر دو
 ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب بن علی بن بکر بن سنان بن نیا نسائی بعد از حسین بن هذیل مسوئه است
 در نسبت به نسائی که شیر است در خراسان کاهی عربان درین نسبت نسوای نیز گویند هذیل را با او
 بدل کنند چنانچه موافق قیاس نیست و اول شهرت یکی از ارکان حدیث تولد او در سال دویست و
 چارده واقع شده در بلاد بسیار شیوخ کبار را در یافته خراسان حجاز و عراق و جزیره و شام و
 مصر و غیر ذلک اول حلت او بسوی قتیبه بن سعد بغلافی طنجی است و او در آنوقت پانزده ساله
 بود و در قتیبه یکسال و دو ماه کسب علم حدیث کرد و او شافعی الذنب و چنانچه ناسک ان الله
 میکند و بر صوم داد و دی هوا طبع است داشت با وصف این نهایت کثیر الجماع بود چهار زن داشت که نزد
 هر یک یکشب میگذرانید و سراری نیز بسیار داشت چون از تفسیف سنن کبری فارغ شد
 امیری از امرای آنوقت از وی پرسیدند که این کتاب چه صحیح است گفت ای صحیح حسن همه دار و آن امیر التمار
 نمود که از جمله احادیث آنچه در درجه اعلا صحیح باشد برای من جدا باید نوشت پس بجهت تفسیف که
 و لفظ تجنی شهرانیت که بهر موجه است بعد از اتالیقیه بعضی بنون نیز جانیر داشته اند و

و معنی قریب یکدیگر است لا اعتبار بالبار الموحدة برگزیدن لا اعتبار بالنون چیدن سیوه پنجه از دست
و سبب موت او آنست که چون از تصنیف مناقب مرتضوی غفرلغ شد خواست که
آن کتاب را در جامع دمشق بر ملا بیان کنند تا مردم آنجا که بسبب طول سلطنت بنی امیه در
دیار سیله بمذہب نواصب پیدا کرده بودند مہندی شوند قدری از آن کتاب بخور کرده بود
نہ سائلی گفت کہ در مناقب امیر المومنین معاویہ نیز چیزی نوشته کناسی گفت کہ معاویہ را ہمین
است کہ سر بر نجات یابد اورا مناقب کجاست و بعضی کویند کہ این کلمہ ہم گفت کہ ترو
من از مناقب و ہم صحیح نمشد مگر حدیث لا اشیع المد بطنہ عوام مردم اورا تبشیع تمت کرده
لکد کردند و چند ضربہ شدید بخصیتین او رسید کہ بسبب آن نیم جان شد نا وانشع و اشته
نجانہ آور و ند و گفت ہر امین وقت و آنہ مکہ معظمہ کنسید کہ مادر مکہ میرم یا در راہ مکہ کویند کہ
بعد از رسیدن بکہ وفات یافت و در میان صفا و مروہ مدفون شد وفات او روز
دوشنبہ سیزدہم صفر سال تہ صد و تہ بودہ است و بعضی کویند کہ در راہ مرو و شہر طبرہ و از آنجا
نغش او را بکہ رسانیدند و ائمہ علم **سنن ابن ماجہ** تصنیف ابو عبد اللہ محمد بن یزید بن
عبد اللہ ابن ماجہ قزوینی رباعی است و رباعی برابر و باز مفتوح حین نسبت بر بیعہ است بالولاء ابن
خلکان گفتہ است کہ بر بیعہ نام قبائل متعددہ است کہ در عرب معلوم نیست کہ نسبت این بزرگ
بکدام یک از آنهاست و قزوین نام شہریت مشہور در عراق عجم و او صاحب تصانیف مفیدہ فاضلہ
است از اہل علم است این سنن کہ یکی از صحاح ستہ است و چون از تصنیف آن فارغ شد
بعضو ابو زرعہ را زنی برودہ و او این سنن را دیدہ گفت کہ اگر این کتاب بدست مردم خواہد افتاد
اکثر جوامع و مصنفات فن حدیث معطل بکار خواهند نمود فی الواقع از حسن ترتیب سردا و شا
بی کردار و اختصار کہ این کتاب دارد بیچ یک از کتب ندارد و نیز ابو زرعہ شہادت بر
صحت این کتاب داد و نہرہ بود کہ ظن غالب آنست کہ درین کتاب حدیثی کہ در سند آنها
خلل است یا متہم بوضع و تشدید التکارث اند تاسی نرسیدہ باشند درین سنن سے

و دو کتاب آورده و در ضمن آن یک هزار و پانصد بابست و مجموع احادیث وی چهار هزار حدیث
 و صحیح آنست که حاجه تحقیق حیم مادر او بود پس بالار این الفت باید نوشت تا معلوم شود که این حاجه
 صفت محمدت ز صفت عبدالعبدست و عبدالعبد بن لک بن یحیما زوی که صحابی مشهور است
 و بدست او اسماعیل بن ابراهیم بن علیّه است که معاصر امام شافعی است و از جمله تصانیف و تفسیر قرآن
 مجید است و کتاب التاریخ است تولد او در سال د و صد و نه بوده است و رحلت او بسوی عراق
 و بصره و کوفه و بغداد و مکه و مدینه و شام و مصر و واسطه و رسی و دیگر بلاد اسلام اتفاق افتاد و
 بحجیم علوم حدیث عارف و آشنا بود از جبارة بن المغلس و ابراهیم بن المنذر و ابن نمیر و شام بن
 عمار و دیگر اجلان طبقة اخذ علم حدیث نموده و از ابو بکر بن ابی شیبہ بیشتر استفادہ کرده و ابو الحسن
 قطان کج صاحب ایت سنن است و ست از جمله شاگردان رشید اوست و عیسیٰ ابهری دیگر مردم خوب است
 که بار او را ندید وفات او در روز دوشنبه بیت و هفتم رمضان سال هفتاد و سه بعد از مائتین بوده و در روز
 روز شنبه واقع شده مشارق قاضی عیاض که گویا شرح موطا و صحیحین است و
 قاضی عیاض ابو الفضل عیاض بن موسی بن عیاض بحصبی سنی است در حق این کتاب را نظر
 ابو عمر بن الصلاح نظم کرده مشارق انوار سنی است و ذوالعجب کون مشارق یا الغرب
 و ابو عبدالعبد رشیدی سنی گفته است من معی خضید فی جسد خلاها لافا کجی و اللخصه فمره الحید
 شرح کرمانی بر بخاری که مسمی بجواکب دراری و این نام او را الهام شده در مطاف
 نریع بعد فراغ از طواف نام او محمد بن یوسف بن علی بن عبد الکیم کرمانی است
 قسب شیخ شمس الدین او آخر در بغداد سکونت نموده بود تولد او شانزدهم جمادی الاخر
 مال هفتصد و هفده بوده است و لا تردید رخود تحصیل علوم نموده از قاضی عضد الدین یحیی شافعی
 زده و مدتی دراز ملازمت آن بزرگ اختیار نموده تا دوازده سال از وی جدا نشد بعد از آن
 در بلاد کروش کرد و از علما مصر و شام و حجاز و عراق فواید برداشته در بغداد و مصایب سفر
 نداشت و تا سی سال در آنجا مشغول بشیر علم و تعلم آن ماند از دنیا داران بهت اعراض است

و بر شغل علم و چیز ابرج نمی داد و در تواضع و حسن خلق یکانه روزگار از بام افتاده بود و بچای و از کار فرت
 بی استفاده عصا راه نمی توانست رفت در فرغم خود باز تصدیق نموده و بعد فریخ از حج بخت بغداد که سکر او
 بود مراجعت کرده و انشای اه شانزدهم محرم در متری که معصوف است بروض همتاسان مقصد و شهادت و شرف
 یافت نفس او را بخیل و نقل کردند در بام حیات خود برای قبری عاقبت خانه در جوار قبر حضرت ابوسعید خدری
 ساخته بود و بالای آن قبری عالی ترتیب کرده در همان قبر مدفون شد **فقه البکاء** شرح بخاری مقدمه فتح الباری هر دو
 تصنیف قاضی القضاة خاتمه الحفاط ابو الفضل شهاب الدین احمد بن علی بن محمود احمد بن حجر الکنانی
 العسقلانی المصری الشافعی تولد او در سبت و سیوم شعبان سال هفتصد و سه است در مصر و
 از انجا برای طلب علم با سکنه ریه رحلت نموده در فرس و شام و حجاز و یمن گردش کرده
 سیراب گردیده و در نظم و شعر قدرت تمام داشت تصانیف او همه مقبول افتاد و در
 حیات او از دور و قریب مردم طلب تصانیف او میکرد و استاذ و شاگرد او قایل بکمال
 و عظمت او و این فن یعنی علم حدیث شدند و او را بر خود تقدیم و ترجیح دادند و وفات او سبت
 شعبه سبت و هشتم ذی الحجه سال ششصد و پنجاه و دو در قاهره مصر اتفاق افتاد و در قرافه
 صغری متصل خزار بنی بخردلی مدفون گشت و در جنازه او او حامی مردم بسیار شهادت
 بنفس نفیس جنازه او را تبرک کار داشت بعد از آن مراد و رؤسا دست بدست تا فرار
 بردند و در قرات حدیث عاجیب بسیار از وی بظهور رسیده سن ابن باجه را در چهار
 مجلس خوانده و صحیح مسلم را در چهار مجلس و سماعی مجلس فتم در عرصه دو روز و چند ساعت تمام فرمود
 و شیخ ابن حجر که مجد الدین لغوی صاحب قاسوس است نیز صحیح مسلم را بصیرت تمام خوانده و
 در دمشق برای شنوایندن ناصر الدین ابو عبد الله محمد بن جهل و در سه روز در میان باب النضر
 باب الفرج مقابل فرار نعل شریف نبوی که در آنجا است در سه روز ختم نموده آن افتخار فرموده میگوید
 قرات محمد الله جامع مسلم و بجهن دمشق الشام که شایسته اسلامه علی ناصر الدین کامیاب بن جهل
 محضرة حفاظ محمد ابراهيم اعلامه و تموتونوا لاله و فضله قراته ضبط و ثلثه امامه و حسن

کبیر سایه را پیش از این مجرورده مجلس خوانده بر شرف الدین بن کوی که یک مجلس چار ساعت
 نجومی می شد که بعرف سندوستان ده دقیقه می شود و در حلت تازیانه بیستم طریقی را در یک مجلس تمام
 کرده بین الظهور والبصر این کتاب یکبار و پانصد حدیث و اربع الاسناد و صحیح بخاری را در ده
 مجلس تمام کرده هر مجلس چهار ساعت می بود با بجا اوقات و معمور بود هرگز خالی نمی نشست از
 سه شغل بکچر میکرد مطالعیه یا تصنیف یا عبادت و در مدت اقامت خود بدین شغل که قریب و ماه و دو
 روز بود برای فاده مردم قریب صد جلد از کتب حدیث خوانده بود و شغل تصنیف و عبادت بود دیگر
 ضروریات سوای این اوقات می شد و این بکبت در علم و اوقات و قبول تصانیف و را از
 و عایشه صناعی که وی صاحب کرامت باشد مشهور است حاصل بود نقل میکنند که والد شیخ ابن
 حجر را فرزند نمی نیت کشید خاطر بخصوف شیخ رسید شیخ فرمود از پشت تو سر زندی براه که به علم
 دنیا را پر خواهد کرد از لطایف و ظرایف شیخ آفتست که چون ایشان از قضا مغرول شدند و شمس الدین
 ابو عبد محمد بن علی قایمانی بجای ایشان منصوب شد بایکد کرد و فرمودند و حافظ ابن حجر این قطعه خواند
 عندی حدیث طریقت بمنزله تثنی ۴ من قاصین یمن یغری هذا و هذا یمنی ۵ یقول
 ذا اگر موهنی و ذاق قول است خناه و یکذبان جمیعاً فمن یصدق منا ۵ و نیز از لطایف او هست
 که چون سلطان مدرسه سویدیه را بنا کرده تمام نمود و مناره او از مناره های
 آن مدرسه که بر برج شمالی بنا شده بود میلان کرد و قریب بمسقوط شد
 پادشاه حکم فرمود که از ابدنم باز تیار نمایند و اتفاقاً عینی شارح بخاری
 در زیران مناره نشسته درس میگفت حافظ ابن حجر این قطعه را نظم
 نموده بحضور پادشاه خوانده ۵ لجام مع مولانا المؤمنین ۵
 مناره الحسن نیر و بالذین ۵ تقول و قد ما لهت عن القصد اهلوا
 فلیس ۵ جنتی ضر من العین ۵ مردم در انداز این قصه را بعینی
 رسانیدند و گفتند که حافظ ابن حجر تو تعجب برض نموده بدرا در عینه از در معنه

ازین غنی خشناک شد و نوابی شاعر مشهور را طلسمه یکقطعه در تعریف این حجر نظم گنایند و شایسته
 ساخت و بدرالدین عینی خود چندان قدرت شعر نداشت و آن قطعه نیست و خالی از لطافت
 نیست ش منارة العروس الحسن قد جللت و هدمها بقضاء الله والقدر
 قالوا اصبحت بعین قلت ذا غلط ما واجب الهدم الاختار الحجة تصانيف ابن حجر
 بر کینه پنجاه کتابست و بهتر و محکم تر از تصانيف جلال الدین سیوطی است زیرا که تصانيف جلال الدین
 سیوطی هر چند در عدد بیشتر است اما تصانيف ابن حجر اکثر کلام کبیر الحکم واقع اند و مضامین بد و فواید نفیذ
 بخلاف تصانيف جلال الدین سیوطی چنانچه بر عالم متبحر پوشیده نمی ماند و اتفاق ضبط علم
 حافظ ابن حجر بیشتر از علم جلال الدین سیوطی است هر چند در عبور و اطلاع فی الجمله جلال الدین
 سیوطی را زیاده باشد از عمده تصانيف ایشان کتاب یعنی فقه الباری فی شرح البخاری
 است که بعد از اتمام آن شادی کرد و قریب پانصد دینار در ولیمه آن صرف نمود و شرح
 دیگر بخاری دارد و کلام تر از فتح الباری سسی بهدی السکر و مختصر آن شرح نیز دارد
 لیکن این هر دو با تمام نرسیده اند و از تصانيف و تعلیق و تعلیق است و کتاب فی شرح قول
 الترمذی و فی الباب و اتحاف المهره باطراف العشرة اطراف المسند المحتلی و باطراف المسند
 النجلی و تهذیب التهذیب تقریر باحقال بیان احوال الرجال و طبقات الحفاظ و الکاف الشاف
 فی تخریج احادیث الکشاف و نصب رایه فی تخریج احادیث الهدایه و هدایة الرواة
 فی تخریج احادیث المصباح و مشکاة و تخریج احادیث الاذکار و آصابت فی تمیز الصحابة
 و الاطعام البسیان ما فی القرآن من الالهام و تحفة الفکر فی مصطلح الالثار و شرح النجاة
 و الايضاح بکت ابن الصلاح و لسان المیزان و تبصیر المتنبیه تحبیر المینه و زینب السامعیه
 فی روایة الصحابة عن التبعین و المجموع العام فی آداب الشراب و الطعام و دخول الحمام
 و انحصال الکفرة لذنوب المتقدمة و المتأخرة و توانی التائبین مناقب ابن دیرس فہرر المرویات
 و نعم السجود و الانوار بخصایص المختار و ابناء العمار بنار العمر و الدررة الکامنة فی احوال المماتة الثانی

شروع المرام فی احادیث الاحکام و دقة الحجاج فی عموم الفقہ للحجاج و اخصال الموصلة للطلال و نبل
الماسون فی فضل من صبر فی الطاعون و الاستماع بالاربعةین المتباعدة لسطر السماع و مناسک الحج
و الاغادیث الثریة و الاربعون المالیة لسطر علی البخاری و دیوان شعر و دیوان خطب ازهریه و آملی
مدینه که عدد آنها زیاده بر هزار مجلد است و قبل از موت خود در حق آن کتاب این ابیات نظم نمود.

و در پیش قبول رابعی الی الخلق احمد من	ابن حدیث بنی الخلق مستقلا	یدر من الالفان عدت مجال
خروج اذکار رب ناقد و سلا	دنی بر حقه الخلق بر ذریه قسم	که علا عن سمات المحدثات علا
ن عدت نحو کج قد مضت بملایه	اولی من العرفی ذال الیوم و کلا	ست و جود عالم حجت بهیبا
من سر عتة السیر ساعات و باخلا	اذا رایت الخطایا او بقت علی	فی سوقفا الخسر لولا ان لی املا
و حیدر بی نیتها و ارحب ارب	و خدی و الاکثار الصلوة علی	محم صبا حی و الما و فی
نطقی و نطقی عما تحق الزلاله	فا قرب الناس شخه قیامه	من بالصلوة علیه کما من تنفلا
ارب غنی بعیای و الاله سحوا	منی جمیعاً بغفونک قد شهدا	و شریخ شمل الدین بهیسی سجا

فا حفظ الحسن سبوالی نطومی نوشت که صورتش اینست **من** و با حفظ العشر یا من شد برقصی البلاد و الرجال
و یا اما للورمی بابیه محط امال الثقات الرجال
شکر که مذاکم از من انخیز المردی حقا یقال
برین بر ناک الله بایدی جواب افضته فی السوال
ابن العباد الشافعی ادعی در و ما فاده بر فی المصالح
فهل فی سندا ادعی او اثر بر و یا بل اكمال
لازلت باسولی لسا و ایمانی بحال الماضي کذا فی المال

و حافظ ابن حجر ر جواب ان بریده ابن حنبل بیت نوشته در ستاد الامام صفاء ذات الکمال

ما نفع غیره انوارها بالصدال	منت لم عمل بعد فصل شی	سالم الفرة بعد اعتلال
نزال لمارت اسندا	عمر لی المومعما الکمال	اظم لی الفرة تها فم سوا ل
عن الف ذنی الکف مال	ارذل الاموات ترا بکم	شیرا کم غرا بکم یا رجال
اخرجه احمد و المومع	و الطبر فی اثقات الرجال	سج برقت فیها صخره
و لا یخلو من النصف علی کل مال	تقیح لالفاظ الجامع	الصحیح از تصانیف بدر الدین

محمد بن بهادر بن عبد الله زکشی است که در سال مقصد و چیل و پنج متولد شده و از آن گران حافظ
 بود الدین زکشی مغلطائی است در فن حدیث از جمال الدین اسنوی نیز افتاد علوم کرده خصوصاً خدمت
 فقره و سماع حدیث از بن کثیر و از غنی نیز دارد و صاحب تصانیف بسیار است خصوصاً خدمت فقره
 شافعی و علوم قرآن بسیار نموده از آن جمله است تخریج احادیث الرافعی در پنج جلد و از آن جمله خادم الرافعی
 در بیت جلد و تشریح دیگر دارد و برنجاری بسیار دراز و مطول که آنرا از شهره ابن ملحق تلمیذ خود و غیره
 در آن افزوده و جمیع الجوامع را نیز شرح نموده در دو جلد و منهاج را در ده جلد و مختصر آن شرح کرده در
 دو جلد و تجرید در اصول الفقه در سه جلد نوشته و تخریج هم دارد و متوسط الدرر و اوقاف اود و کرم
 بحسب سال نوزده و چهار بعد از هفتصد و دوا و تعلیق المصالح با یواب الجامع الصحیح
 تعیف ابو عبد الله محمد بن ابی بکر بن عمر بن ابی بکر قسری فخر رومی اسکندری است که مشهور باینست
 لقب به بدر الدین و شرح حدیث حضرت صفیه که نزد آنحضرت صلوات الله علیها اعتکاف آنجناب برای
 زیارت در مسجد آمده بود چون بخانه برگشتند بسیار رفته بود آنحضرت برای مشایختن
 از مسجد برآمدند در آن شخصی را انصاری آنجناب را با صفیه تنها دیده یک گوشه نشین آنحضرت او را
 فرمودند تعالی صلی علیه و آله و سلم من تعالی مشوخته و ایما سوار خالطت سفره او و غیره مذکور است
 و قد وقع لابی زکس بن حمدان کسر اللام فی خطاب المونی فی ابیات حسنه اثر ذکر ما
 لفظاتها قال صلی علیه و آله و سلم من تعالی مشوخته و ایما سوار خالطت سفره او و غیره مذکور است

معدود النوی با وقت طارقه النوی	والاخطر منک الموم بال	ایمان با ما انصود و الله بهرین
تعالی انا سبک الموم تعالی	تعالی نری روح الی ضیق	و فی جسمه یوزب بالی
الضیك سور وکی طلیق	ولیک مخزون و نید سالی	لقد کنت اولی من سبک الموم

و کنگر معنی فی الحواشی عال و تولد او در سال هفتصد و شصت و سه و قمری شده و از آنجا
 نشو و نما متبوی تحصیل علم را در سمرقند و تبریز و هرات و غیره و در هر یک از این
 علوم و ادب و نحو و نظم و شعر و غیره

تمام با انصاف این فن نصیب او شده است و در از در جامع است به در علم خوشنویس بود باز با سکنه به
 مودود و میل تحصیل مال کرد کارگاهی کلانی ترتیب داد و بخواهگان بسیار را علوفه و اجور به شخص کرد
 شغول بکار کرد تا گاه بتقدیر الهی آنخانه را آتش گرفت و بنیاد و دیوارها را و دیگه ادوات این صنعت
 سوخت و دیون بسیار بر دمه او ماند و فرزند اران و بنال او گرفتند و او را از اسکندریه بعبید فرستاد
 نو و فرزند اران بنو عقیب او مآخته باز بقایه برگرفته آوردند تقی الدین بن حجت و ناصر الدین با زری در
 پرورش و حمایت شدند و حال او فی الجمله با صلاح آمد بعد از آن بسوی مین رحلت نمود و از آنجا بسلاطین
 رسید و در شهر احمد آباد و کجرات که در آن زمان با حسن آباد معروف بود او را قبال تمام روداد و از سلطان
 آنوقت انتفاع عظیم یافت و بکمال رفاهیت گذرانید تا آنکه در شعبان سال شصت و بیست و شصت
 وفات یافت و چون موت او فجاءه واقع شد مردم را گمان شد که کسی او را زهر داد و او را غلام از
 تصانیف حدیثیه و همین شرح است و تصانیف او در علم ادب بسیار است از انجمله است شرح
 تسهیل و شرح وجوه بحر جوهر در عروض و نوا که بدین نیز از منظومات است و مقام طبع الشرب و قول
 الغیث فی الاعتراض علی الغیب الذی النجم فی شرح لامیه العجم و الغیب الذی السجده و تصانیف
 علامه صفدی است لقب بصلاح الدین که در علم ادب و کتبی مشهور است و جوهر بحر را شرحی نیز
 نوشته است و تحفته العرب فی حواشی مغنی اللیب نیز از وی است و از منظومات این لغز مرقوم

میشود مشایخ و علمای الهندانی سائل	فمنوا تحقیق بنظیر السیر	ارسی فاعلمنا ما یفصل اعز لفظ
بحر و لآحرف به یکین بحر	ولیس بحکم و لا بحج و لا	الذی انخفض الانسان بالخط
فیل من جواب عنکم استغفیه	فمن بحر کم ما زال یخرج الدر	ویر از استیاز است
رمانی زانے با سائے	فجاءت نخوس دعائین سحر	و صحبت بین الوری بالشیب
علیلا طلیت الشبا بیهود	و نیز از وی است	از یا غدار بکم بها و تعالی بک

الصب فی الحین به فجله بالوصل و اسحق به کیف فقام بلا مین به و از استاد خود این بحر و لطیفه
 عجیبه نقل کرده که روزی در درس او را سکنه دید حاضر بودم شخصی از قلمزده و مختصر و در فقه سخنان

منتشر شد و در هجدهم جمادی الثانی سال شصت و سی دیک وفات او شد و روز جمعه
 بعد از نماز در مسجد اقصی رجوانه تربت حضرت شیخ ابو عبد الله قبر سی قدس سره مدفون
ارشاد های شهید قسطلانی شرح بخاری است تصنیف شهاب الدین احمد بن ابی بکر
 بن عبد الملك بن احمد بن محمد بن الحسین قسطلانی مصری شافعی تولد او دوازدهم ذی قعدة سال
 هشتصد و پنجاه و یک در مصر است و در ابتدای نشو و نما مشغول بعلم ذرات شد و سبع را یاد
 گرفت بعد از آن لغویون دیگر پر داخت و صحیح بخاری را در پنج مجلس بر احمد بن عبد الله القادری
 گذرانید و در جامع عمری بدر رس و وعظ اشتغال آغاز نهاد و عالمی برای شنیدن وعظ
 او جمع می شد و در نیاباب بی نظیر وقت خود بود و سخن گیر داشت بعد مدت دراز شوق
 تصنیف در سر و افتاد و تصانیف مشهور از وی یادگار ماند از اجل آنها این شرح است
 که فتح الباری و کتابی را در آن باختصار تمام جمع نموده و بین الایحاز و الاطرابلس واقع
 گردیده و نیز مواهب الدنیه است که در باب خود بی عدیل است و عقود در سینه فی شرح
 المقدّمه الخیریه و تلخیص الاشارات فی الغرر القریب و کتاب الکفر فی وقت خمره و نام
 علی النهر و شرح دار بنی خلدیه که زیادات ابن الجوزی را در آن آمیخته و فوائد غریبه در آن
 آورده که در کتاب دیگر یافته میشود و شرحی دارد بر قصیده برده سیمی بالوزن مضینه و کتابی
 دارد در ادب صحبت الناس سیمی بقا و بیس الاناس و کتابی دارد در مناقب سیدنا شیخ
 عبد القادر سی بالسر و علی الزاهر و کتابی دارد در تحفه السامع و القاری بختم صحیح بخاری
 و شیخ جلال الدین سیوطی را از وی شکایت و کلام بود میگفت که از کتب من در کتب مواهب
 لدنیه است و مذموده بی اعلام آنکه از کتب من نقل میکنند این معنی نوعی از حیانت است
 و در نقل و شمه آنکه گمان حق نبرد دارد و چون این نکایت شایع شد بحضور شیخ الاسلام
 زین الدین ذکر گما که افتاد شیخ جلال الدین سیوطی قسطلانی را الزام و او در مواضع بسیار
 از انجمله آنکه چند موضع از مواهب انیه میبقی نقل نموده و از مؤلفات میبقی نبرد و چنین

مؤلف موجود است نشان برید که در کدام باب ازان مولفات درین نقل کرده است قطلائی در
 اعتدین موضع نقل عاجز گشت و سیوطی گفت که این نقل را از کتب من کرده است و من بهی
 کرده ام پس صاحب بود که میگفت نقل سیوطی عن البیهقی گذرانا حق استغافه من بهم سجای
 آورد و از عهد نقیج نقل هم فارغ الذم میگشت قطلائی ملزم شده از مجلس برخاست و
 همیشه بخاطر داشت که از ازاله این کدورت از خاطر شیخ جلال الدین سیوطی نماند میرش نمیشد
 روزی همین قصد از شهر مصر تار و خنجر که مسافت دراز و آرد پیاده روانه شد و بر شیخ
 جلال الدین سیوطی استاده و دستک زد و شیخ پرسید که کیستی قطلائی گفت منم احمد که بر
 و برهنه سر و بر دروازه شما ایستاده ام تا از من کدورت خاطر دور کند و راضی شوند که شیخ
 جلال الدین از اندرون خجابه داد که کدورت خاطر دور کند و راضی شوند که شیخ
 نمودن وفات قطلائی شب جمعه هفتم محرم سال نهصد و بیست و یک در قاهره مصر اتفاق افتاد
 و بعد از نماز جمعه در جامع از هر بروی نماز گذارده در مدرسه عیبه که در جوار خانه او بود در
 اردن حاشیه شیخ سیدی زروق فارسی بهنجاری وی ابو العباس
 احمد بن احمد بن احمد بن محمد بن عیسی برنسی فارسی است سه زوفت بزروق روز پنجشنبه وقت
 طلوع آفتاب بیست و ششم محرم سال نهصد و چهل و شش تولد اوست و مادر وی در سن قبل
 از سال منقلم قضا کرده از علمای کبار دیار مغرب مثل قورس و حاجی و استاد ابو عبد الله
 صغیر و امام ثعلبی و آبراهیم ناری و سیوسی و سحابی و صغری و صناع و یحیی و دیگر بزرگان بخا
 علوم کرده شیخ اوسیدی زبون رحمة الله علیه در حق او نبشارت داده که او از ابدال
 سبعة است و با و صنف علو عال باطن تصانیف او در علوم ظاهره نیز نافع شده و مفید و کثیر افتاد
 از انجمله است این حاشیه که نهایت بر بسته واقع شده و شرح رساله ابن زید در فقه مالکی و
 شرح ارشاد ابن عسکر در شرح جذباب متفرق از مختصر خلیل که در فقه مالکی مشهورترین کتب
 است و شرح قطبیه و شرح داغلیه و شرح عافیة و شرح عقیده قدسیه و بنیت و چند شرح

بر حکم شیخ تاج بن عطاء الله اسکندرانی و شرح حزب البحر و شرح مشکاین بحار البکیر و شرح
 مسالین المقرئ و شرح اسماء حسنی و شرح مراد که از تصانیف شیخ ابوالعباس احمد
 بن یحیی محضری و نصیحه کافیه و مختصر آن و اعانه المنوجه المسکین علی طریق القیم و التکمیل و قواعد
 التصوف که در غایت تجلی و حسن واقع شد و حوادث الوقت که کتابی است نهایت نفیس در
 فصل برای بدعات فقراء وقت خود تصنیف نموده در ساله مختصره در علم حدیث و تراسلات
 بسیاری برای یاران خود و آداب و حکم و مواظبات و لطایف سلوک نوشته باجمهر و جلیل القدر
 که مرتبه کمال از فوق الذکر است و آفاخر محققان صوفیه است که بن تحقیق و تشریع جامع بوده اند
 و بشاگردی او جلد علمای مفتخر و مباهی بوده اند مثل شهاب الدین قسطلانی که سابق حال او مذکور
 شد و شمس الدین نقانی و خطاب البکیر و طاهر بن زبان را و شی و او را تصیده است بطور
 قصیده جلیانی که بعضی ابیات او این است **شش** انما لیرید می جامع لشتانم
 اذا ما سطا جور الزمان بنبکته و ان کنت فی ضیق و کرب و دشتنه فدا بجان روق آت حیرته
 وفات او در بلاد طرابلس المغرب در ماه صفر سال شصت و نود و نه اتفاق افتاد در جمعه الله علیه
هجرة النفوس تصنیف ابو محمد عبدالعزیز بن ابراهیم است در رمی قریب سه صد
 حدیث را از تجاری انتخاب نموده در دو جلد شرح آن احادیث که زده و بی علوم فاضله و حقایق
 خفیه در آن مندرج ساخته علی زکهار اولیاء الدرع نام و وقت الیوم کرامات او بسیار است و از
 عظم کراماتش آنست که هر که در نزد او می نشست و در کمال استقامت و تقوی می نشست و از
 رسید او بوجه اندک بنحجری صاحب منزل در رمی مائیه مجموعه کرامات او احوال شیخ خود
 نیز نوشته این مرزوق تپید در شیخ مختصر خلیل متفرقی آورده که آن ابن ابی حمزة و نموده
 ابن الحجاج طایفه علیها فی انوار الذهب و فی فضل رانین کلام اعتراف است بر صاحب مختصر غزالی
 اعتماد او در نقل و تدبیر و در خل این الحجاج است و الله اعلم **تو** شیخ شمس الدین جامع
اصح السیوطی تصنیف افطال احمد ابوالفضل بن اسب کبریه علی است در اول و بیاض

ارض للناس جميعا - مثل ما ترضى لنفسك - انما الناس جميعا كلهم ابناء خبيثك -
 فلهذه نفس كنفستك - ولهذه جسم كخبيثك - ولهذه قمار غربة الانسان في سعة النوى -
 ولكنها والله في عدم الشكل - واني غريب بيني وبين اهلها - وان كان فيها أثر
 وبها اهل - وله تسامح ولا تستوف حقتك كله - وابق فله يستوف قط كرهه - ولا تفل
 في شئ من الامر واقتصد - كلا طرفي قصد الامور ذميتم - وله ما دمت حيا فدار الناس
 كلهم - فانما انت في الدار والمدارات - ولا تعلق غير الله في - تو بان المهيم كايك
المهملة عارضة الاحوذى في شرح الترمذى تصنيف فاطمى بن بكير بن العربى
 مغربى ندى است که نامش ابو بکر محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن احمد معروف بن العربى معافى
 اشبیلیست و او خاتمه علماء اندلس و آخر حفاظ انجاست بمشرق روى يار رحلت نمود و از علماء
 اجله هر ملک فذ علم نمود و در روايت وسعت تمام حاصل ست و علم اصول و خلاف و كلام و ديكر فقه
 را اتقان كلى نمود و با وصف اين همه كمالات حسن خلق و تحمل اذيار و ثبات دوستى حسن عهد بدتبه
 اتم داشت تولد او در سال چهار صد و چهل و هشت است همراه پدر خود شام رفت و از نظر ابن حجر
 ربى ابو الفضل بن القرات و قاضى ابو الحسن طعمى ابن مشرف و حافظ ملى عبد السلام ربى ويز
 بن عبد الله طبرى و ديكر زركان انصهر دكره و بغداد و دمشق و مصر و بيت المقدس و اندلس استقامت نمود
 و از امام ابو حاتم غزالى مشرق اقتباس طريق همچنين از فقيه ابو بکر ثمالى ابو ذكريا تيريزى باز در جمع و تصنيف
 شروع كرد و در علم ادب بلاغت نير دوستى دار داشت و از محدثين محمد بن سفي بن عباد و حافظ
 القاسم سبلى و شعبة بن يحيى عيسى شامگردان ويند و او را فراغت مال و ثروت و جاه و انتشاء است
 بود و قضاء اشبهله نيربوى متعلق شد و در اين خدمت محمود خواص و عوام كشت بعد از ان از اين خدمت
 كشيد و شغل تصنيف و در سال فاده اوقات غير ز خود را مصروف كرد و گويند كه بر تبه اجتهاد رسیده بود
 در حديث و فقه و اصول و علم قران علوم ادبيه و نحو و تاريخ تصانيف كرده زياد كاريت بسبب
 ثروت مال و سخا مدوح شعر كرديد و شهر نامه اشبهله را يار با خود ساخته از تصانيف عمده الفقيه

مسی بنو آرافخر دیت سال اورا مرتب کرده و پشت تا دهنزار ورق حجم اوست و آن تفسیر در قرآن
 و تفسیر آنکه کتاب ابو عیسیٰ فارس بن علی بن یوسف و پشت تا دهنزار ورق و کتاب قانون تاویل مکتب
 النسخ و المنسوخ و کتاب احکام القرآن نیز از تصانیف اوست و ترتیب مسالک شریع موطا مالک
 و القس علی موطا مالک بن انس عارضه الاحادیث شرح جامع الترمذی و کتاب مشکلین یعنی مشکل قرآن
 و مشکل سنت کتاب البیرونی شرح الصیحه شرح حدیث ام زرع و شرح شیخ الافک شرح حدیث جابر
 الشافعه و کتاب الکلام علی مشکل حدیث السماء و الحجاب یعنی حجاب النور لو کشفه لاحرق سبحات
 وجهه ما انتبی الیه بصره من خلفه و تبیین الصیحه فی تعیین الذبیح و تفصیل التفضیل بن التمیم و التلیل و سبایا
 و مسلمات و تدریج المبرین کتاب التوسط فی المعرفة لصحة الاعتقاد و الارواح الصالحه الستمین و وی
 البدع و الالحاد و شرح غیر بارساله و الانصاف فی مسائل الخلاف و بیست جلد و مختصر فصول
 در علم اصول و نحو اصم و قواعد اصم و کواهی و دواهی کتاب ترتیب اراده و کتاب لمجا المفسرین معرفه
 غوامض النجوم من غیر زین تصانیف اوست و کتاب اراده و شکر قواعد عبرت از انجمله است که
 می گوید که در مدینه السلام از ابو الوفا بن عقیل که امام جباله بود شنیدم که می گفت ولد تابع است
 در مالیه و در حکم اوست در رقت و حریت از انجمله چون از پدر جدا شد نطفه بی قیمت بود هیچ مالیت
 نداشت انچه از قدر و منزلت پیدا کرده و شکم مادر کرده است تابع او گشته چنانچه اگر کسی در زمین کسی
 خورده و استخوان او را انداخته رفت پس درخت باردار گشت اندرخت ملک صاحب زمین است بخورده
 خرمای را که در وقت خوردن و انداختن استخوانش هیچ قیمت نداشت و نیز می گویند که از ماهران
 سحره در زمین بابل شنیدم که هر که آخر آیت اذهر سوره نوشسته در کله خج و اندازد و سحر باری کار
 نشود و نیز می گویند که هر کس که در کله مخطبه قامت و ششم التزام کرده بودم که هرگاه از آب فرم بر
 نوشتم ثبت علم و ایمان و خاطر بگذراغم خدای تعالی بر من علم را بوفور تمام گشت و ده خشت درین رسوم
 که چرا بنیت عمل کند و جبرعه نوشیدم که توفیق عمل در سن کمتر از میل علم است و نیز میگوید که روزی در
 مجلس ابو الوفا بن عقیل در بغداد حاضر بودم که در تفسیر قرآن بود قاری بر خواند که تجتیم یوم یلقونه سلام

شخصی جانب چپ من شسته بود و من بر پشت ابو الوفا نشسته بودم بآن شخص است گفت که
 این بیت دلیل صریح بر رویت باری تعالی است در آخرت زیرا که عرب نمیگوید یقیت فلان
 و صوت رویت ابو الوفا این شخص است و در مقام نصرت مذہب ائمه اربعین از روی این بیت
 برخواند و گفت که فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه حالانکه منافقین را با جماع مرکب بیت
 نخواهد بود و من در آنوقت بیاس مجلس عالی پنج کفتم لیکن در کتاب الشکاک فی تفسیر این آیه نوشته
 که ضمیر یلقونه راجع بنفاق است بقدر جزاء نفاق بدلیل آنکه اگر راجع بجناب باری تعالی بود باید
 اخلقوه ما وعدوه میفرمود و اظهار لفظ الله را و جوی تلاش باستی کرد و نیز میگوید که روز
 شاعری مشہور بن خبارہ در مجلس من درآمد و در حضور من مجمر آتش بود خاکسترش بلامی
 آتش کشته بود و کفتم درین باب شعری نظم کن فی البدیہہ گفت ۵ شابت نواصلی لنا بعد
 سوادھا ۶ و تستریت عنار موزر مادہ ۷ و از من درخواست که تتم این بیت شما بفرمایند
 من ہم فی البدیہہ کفتم ۵ شبتا کما شابت و زال ۶ شبتا فکانا کما علی مبعادہ ۷ راقم
 حروف گوید ہر چند این بیت چندان لطف ندارد لیکن بر قوت طبع و دلالت میکند و از اشعار
 لطیفہ و آنست کہ روزی ہمراہ امیرزادہ خوشرو سوار شدہ برای شکار میرفت در راہ ان
 امیرزادہ نیزہ در دست گرفته بسوی ابن العربی جنبافیدن غاز نہاد و غرض و انبساط و
 بازی بود ابن العربی فی الفور این قطعہ را انشا نمود و برخواند ۵ نہر علی الرحیم طبع
 مہفوف ۶ لعوب بالباب لسیرۃ عابث ۷ فلو کان رجا واحدا لا تقیت ۸ و لکنہ رجا
 ثانی ۹ و ثالث ۱۰ و شرح اشعار را در تعیین ثانی و ثالث اختلاف است بعضی گفته اند در و نگاہ
 و بعضی چیزی دیگر گفته اند واضح نزد راقم حروف نیست کہ مراد از رجا واحد یکبار جنبافیدن است
 و از ثانی و ثالث تکریر آن و الله اعلم و نیز از اشعار او است ۵ انتی نوبتہنی بالبعکا
 فاہلاھا و تباہتھا ۶ فقلت اذا استحسنیت غیرکمہ ۷ امرت جفونی بتعذیبھا ۸ و نیز در
 تشوق بدیار شام میگوید ۵ امنل سری واللیل محذرا بالفجر ۶ خیال حبیب قد جی نصیب الفجر

جازاه الظلم مشرق نوره ولم يخض الظلم بالاجم الزهر* ولم يرض بالارض الارضية
 مسجدا فضا على الجوى الى فلك يحرق وحت مطايا قد مطاها لغيره فاوطاها
 قسرا على قبة النسر* فصار ثقالا بالجل القوقها وسارت عجا لا تنقى الم الزجر* وجر
 على ذيل الحجرة ذيلها* فمن ثم يبدو ما هناك لمن يسرى* ومرت على الجواز بواضع فوقها
 فانار ما مرت به كلف البدر* وساق ارجح الجلد من جيد العلى الى* ونيز در وقت قات
 مريته مى كوي* لم يبق لي سؤل ولا مطلب* مذمرت جار الجنب الجيب* لا يتغي شيئا
 سوى قريه* وما انا نه قريب قريب* من غائب عن حضرة محبوب* فلست عن طيبة
 ممر اغيب* لا تسال لمفوق عن حاله جار كريم* وعجل حصيب لعيش الموت
 هنا طيب لطيب لي كلشي طيب* وفات ودر سال با نصد وپناه و سه بوده است
 و در سفر مرده وقتيكه از مرا كس بگشته متوجه بوطن خود بود در ديهي از ديهات فارس جل
 او رسیده و از انجا نقش او را برداشته بفارس وردند و برون باب محروق نقش
 کردند رحمة الله عليه امام احاديث الاحكام و مختصران المام المجتهد با حديث
 الاحكام هر دو تصنيف تقى الدين ابن دقيق العيد است در او شى مى كويد كتاب الطهارة
 باب المياه ذكر بيان معنى الطهور و انه الطهر لغيره عن يزيد الفقيه قال حدثنا جابر بن عبد الله
 ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اعطيت خمسا لم يعطهن احد قبلى نصرت بالرعب مسيرة
 شهر جعلت الارض مسجدا طهورا فايما رجل من امتي ادركته الصلوة فليصل و
 احلت الغنائم ولم يحل لاحد قبله واعطيت الشفاعة وكان النبي يعث الى قومه
 خاصة وبعث الى الناس عامة متفق عليه من حديث هشام عن يزيد الفقيه اللفظ
 للنجاح انتهى و در المام بعد از حمد و صلوة مى كويد و بعد فها مختصر في علم الحديث
 تا ملت مقصود تا ملا و له ادع الاحاديث اليه المجفلا ولا آت في وضعه محرا
 ولا ابرر كيف ما اتفق تهووا فمهم مغراه شد عليه يد الصانعة و انزله من قلبه

و تعظیمه الاغریزیمک انا و مکانه و سمیته بکتاب الامام باحادیث الاحکام
و شرطی فیه ان الاول و الاحدیث من وقعه امام من فزکی رواه الاخبار و کان
صحیحاً علی طریقه بعض اهل الحدیث الحفاظ و ائمة الفقہ النظائر فان نکل منهم
معری قصده و سلک و طریقا عرض عنه و ترک و فکل خیر و الله تعالی ینفع به
دینا و دنیا و یجعله نور السعی ینزلهنا و ینفع لدا رسته فیه حفظا و فهما و یبلغا همر
ببرکتہ منزله من کرامتہ عظمی انه هو الفلاح العظیم الغنی لکویم نام ابو الفتح تقی
الدین محمد بن علی بن مہربین مطہر شیری منقولی است امام ہر دو مذہب بود مالکی وشافعی
و کثیر التصانیف است تولد او در سال ششصد و پست و پنج در شعبان شدہ در بحر مشہر انجاز
از حافظ زکی الدین ہندرمی ابن الحمیری و ابن عبد الدائم در دمشق سماع حدیث نموده چہل
حدیث تسامی بسند خود تا جناب رسالت جمع نموده و شرح عمدہ و انہر و کتاب نصائے
گزیده او است و کتابی در علوم حدیث نیز نوشته و از اندکیہ از زمان خود علم واسع داشت
اکثر در شغل علم شب بیداری میکرد و بسیار می نوشت و در اصول و علوم معقولہ نیز مہارت
حاصل کردہ بود و در دیار مصر چند سال قاضی بود تا آنکہ وفات یافت مادر امر طہارت
و آبہا خلی و سواس داشت و در اصول فقہ مقدمہ مطرزی اشہر نمودہ و چہل حدیث دیگر
دارد کہ در ان احادیث قدسیہ راجع نموده و آنرا اربعین فی الروایۃ عن ابی العالیین نام
وفات او در صفر سال ہفتصد و نو و دو واقع شدہ و در ہمسال محمدت بلا مغرب
ابو محمد عبد الباقی بن محمد ہرون قرطبی نیز وفات یافتہ مردم زمان او را متیقن بود کہ عالمی کہ بر سر
ہفتصد سال موعود است او است و از طریق تصوف نیز بہرہ وافر داشت و صاحب کرامات
و خوارق بود تحقیق مذہب مالکی از پدر خود نموده و مذہب شافعی را از شیخ غزال الدین عیسیٰ
السلام اخذ کردہ و فقہ ہر دو مذہب استاد کامل کشنہ چون ہکامۃ ثار رر واد و انواع
ستم امواج آن اشیقا بیدار شام توجہ نمود حکم سلطانی افتاد کہ علما جمع شدہ ختم صحیح بخاری

بخوانند یک میعاد باقی بود که آنرا برای روز جمعه گذاشته بودند و استند که روز جمعه ختم نمایند
 شیخ تقی الدین در جامع تشریف آورد و از علمای حاضرین استفسار نمود که ختم بخاری را خوانده
 اند گفتند که وظیفه یک روز باقیست میخوانیم که روز جمعه ختم کنیم فرمود که مقدمه فیصل شد و در وقت
 عصر قریب نماز شکست فاش فرموده بر پشت مسلمانان در فلان صحرا متصل فلان کمال خوشی و
 خوری مقام کردند مردم گفتند که این خبر را شائع نکنیم گفت آری بعد چند روز مطابق روز بزرگ
 سلطان خبر رسید و روزی در مجلس شخصی بی ادبی کرده فرمود که خود را بدست مرکب پیروی
 این کلمه سب بار فرمود و آن شخص بعد سه روز مرد و یکبار برادر امیری ظالم را بخانید و
 حق او فرمود که هلاک شود همان قسم واقع شد و این جنس قصص و حکایات بسیار است و
 اوقات شب را تقسیم کرده بود پاره در مطالع کتب حدیث می گذرانید و پاره در ذکر و تجمید
 و بیچگاه در شب خواب نموده و بعضی اوقات بر تلاوت یک آیه اکتفا میفرمود و تا طلوع فجر آنرا
 تلاوت میکرد شبی از شبها در تجمید باین آیه رسید تا ذکر آن فسخ فی الضویر فلا انساب بنیم
 ولا یتسائلون و تا دم صبح همین آیه را تلاوت فرمود و امام نووی بسوی او خطی نوشته بود که
 در این بیت مندرج بوده لکل زمان واحد یقصدی به و هذا زمان انت لا شئ
 واحد و اورا نیز من نظم بود از افاضت طبع او ثبت و تمینت ان الشیبه عاجل لمشی و وقوف
 معنی در صدائی مراده و لا خذ من عصر الشیبه لیشاط و اخذ من عصر المشیبه و قاره و
 و نه ایضا الا ان ثبت اکرم اعلی مهرها و فاخر من اضحی لذلك باد الا و روح بالعقل
 المکرم عاجلا و بالنار والغسلین المهل آجلا و ایضاً و یقولون لی هلا فحضرت الی
 العله و ما له عیش لصابر المتقن و هلا شدت العیش حتی تحلوا مصر الی ظل
 الجناب لمرفع و فیهما من الاعیان من فیض کف و اذا شاء روی سبله کل بلقع و فیهما
 ملوک لیس خفی علیهم و تعین کون العلم غیر مضیع و فیهما شیوخ الدین الفضل و الاولی
 بشیر الهم بالعلی کل اصبع و فیهما و المهانة ذله و فقیر و انیر و اقصد ما سیر من تلك

و قفلت نعمت بی ادا شدت آن اری دلیل آنها مستحق بموضع و
 ادا مالک لے طول موقفی علی ماب محیی النفاذ منع واسعی ادا کان انفاذ
 طریقی و روح واعذ فی ثبات التصنع و واسعی ادا الیق فی تقیة و داعی بها حق التقی
 و التورع فکم بذار باب لصدور محالسا و تشت بها نار الغضابین اضلع فک
 بنار باب العلوم و اهلها ادا بحشوائ المشکلات بحجم و مناظره تجی النفوس فتنة
 و قد شرعوا فیها الی شتر مشرع من السقم المرزی بمنصی اهل و الصمت عن
 هناك مطیع و فاما ترقی مسلك الدین التقی و اما تلقی عضه المتجرع و الجملہ کہ تلمذ
 محقق این فن شریف جماع دارند که میچکس از زمان صحابه تا زمان شیخ مذکور در معانی متون
 حدیث آنقدر تدقیق و امعان ننموده که این عزیز بعمل آورده و هر کراشاید انتقال مطلوب
 شرح و اراکه قطعه از المام نوشته ابمعان نظر مطالعه نماید که به غور و دقت مینماید و در حدیث
 بر این عازب نمرد که امرنا رسول الله صلیع و نهاناعن سبع و چهار صد فائده استنباط نموده
 همه را بتقریب شایسته ادا فرموده جزا اله و شیخ مذکور در تعظیم علم حدیث و اهل آن بهالغہ تمام نم
 و اهل دنیا را در نظر و قدری و واقعی نداده بودند و حرص نداشتن بر جمع کتب این فن شیرین
 داشت و اکثر مدیون و مقروض می بود بسبب خریدن کتبهای این فن و اراحق تعالی کشف
 خواطر قلوب کشف و قالیع و حوادث هر دو برابر عطا فرموده بود چنانچه ملا فزین مجلس او درین
 دفتر دفتر از آن بزرگوار حکایت کرده اند و مرد مصنف بود و زوری شخصی شیش و آمد و گفت که
 من تردد و ریشی جاہل رفتم که مراد در نماز و سوسه و خطرات بسیار می آید و برنجیده میشوم آند روش
 در جواب فرمود که افسوس من ان دل که در وی غیر خدا بگذرد سبب نحر و علت و سوسه از آن
 زائل گشت شیخ این وقیق الید گفت که این درویش جاہل تر و من بهتر از هزار فقیه است راقم حروف کو
 که بعضی از متفقہ علمای درین سخن و در آویخته اند و گفته که این خلاف حدیث صحیح است که فقیه
 واحد اشد علی الشیطان من الف عابد لیکن نفهمند که هر چند آند روشین باصطلاحات فقها و نظا

جابل بود اما در حقیقت فقه در دین نصیب و بود و مراد از حدیث شریف همین فقه
 با اصطلاحات نماید و از معانی مقصودشان غافل بود و کتاب اشفا بترجمه

المصطفی تصنیف قاضی عیاض رحمه الله علیه و در حق آن کتاب علماء و شعرا طالت و
 و ثناء نموده اند چنانچه لسان الدین الخطیب لمسان فی میکوید شفاء عیاض للصدور شفاء
 و لیس الفضل قد حواء حفاء بدت بر لم یکن لنجیر لها سعری الاجر و الذکر الجمیل گفت
 و فی لسانی لله حق و فاء و اکرم اوصاف لکرام و فاء و جاد به بجل نفیق لفضل
 علی البحر طعم طیب صفا و حق رسول الله بعا و فاته و رعاه و اعقال الحق حفاء و هو
 الذجر یغنی فی الحیاة عتاه و تبرک منه المنبیین فاء و هو الاثر المحمق لیسین الله و ثناء
 و لا یخشی علیه عفا و مرصت علی الاطباء نشر فضل و تجید لوسا عدتی فار و ابوالحسن
 احمد بن عبدالمجید از وی رزمی که در جایه سکونت داشت گفته است کتاب اشفاء شفاء
 القلب قد اختلفت شمس بهانه فاکم به ثم اکره به و اعظم منک الدهر
 من شانده و افاطالع المرء مضمون رسائی لهدی صل ایانه و جاد بروض
 التقی ما شفا ارایح ازهار افشانه و نال علوم ارقیه فی ثریا السماء و کیون
 نلبا در ابی الفضل و حری فی لوری نبل حسانه یقر قد نبی لهدی و غیر
 الا نام نبیانه فجازاه رنل خیل الخیر و جاد و علیه بغضانه و منه الصلوة علی
 المحبتی و اصحابه ثما عوانه مدی الدهر لا ینقضی و ایما و لا ینتی طول
 زمانده و برادر زاده قاضی عیاض و زمی عم خود را بخواب دید که همراه آنحضرت صلعم بر تختی از
 زرشسته است بر دیدن این حالت متحیر و توهمی لائق حال گشت غم و فهمید و گفت ای برادر زاده من
 کتاب اشفا را محکم گریه بان تسک کن کویا اشاره کرد بانکه این مرتبه مرا از کرامت این کتاب حاصل شد
 بالجمله این کتاب از عجایب کتب مصنفه این باب است و خیلی مقبول افتاده و او را مصنفات و کتب
 ابو مقبول بسیار است از آنجمله است مشارق الانوار علی صحاح الآثار و آن کتابی است که در حق و کفنه

[illegible]

جبرانا بقسطه العلمی و سقیا باها بالعلم و السوالب و حیار ما بالی منهم و لعلهم
 الحیار مستلان النجوانب و اخواننا بالله فیها تقدیرا و معاهد حار و مودات صاحب
 عدوت لهم من بریم و اختفاهم کافی فی اهل قارب و قدرنا غی قدر از لاله کاشته و قدر
 قاضی افتاد و باد مندی و زید و شاهمای که در میان آنرا رعیت می بیند این نقطه نظم کرد و تسبیح عربی
 انما ربه انظر الی الزرع و حاماته و قدماست بحیران الریاح و کماها خضر مهزوز
 و شقایق النعمان فیها جراح و کتاب المصباح للبغوی انچه از احادیث درین کتاب است
 یکی چار هزار و هفتصد و نود و سه حدیث و صحاح زنجاری و سلم دو هزار و پانصد و بیست و چار
 و در حسان از سنن ابی داود و غیره دو هزار و دویست و نه از عجایب اتفاقات انکه ابتدای این کتاب
 نیت واقع شده و نیت سربر کار است تحتم این کتاب بر لفظ آخره است که از آخر شدن کتاب خبر
 سده هزار که برین حدیث ختم کرده و فضل حسان در باب ثواب هذه الامه که آخرین ابواب است
 میگوید عن ابی هریره عن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و ذلت فی مراتب احواننا
 الذین یاتونک لیس و انما ذلهم علی الخوض و عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 مثل امی مثل المطر لا یدری و له خیر ام اخره

متن		
ماوه تاریخ از تاریخ طبع مولانا غلام رسول صاحب		
با حال اکابر خوش چانی	در بیستان ارباب اجاد	غیر از این کتاب بی نظیر است
شکفته جایگاهش لاله و گل	بهر شستن میل دستانی	رنگهای فواید گلستانی
عجب باع و عجب باغبانی	خواب مولوی عبدالغفر است	نیش جانم از طالبین
فلک پشت خمیده گشت جوین	نمی بیند رنشل و نشانی	احمد و دیلوی فرد الزمانی
گشته کو ز رهبرد گمانی	بیاری شایق اتباع است	ز صاحب صیت او کرد نوحه
بطبعش احمد جامی شایب است	بود زرقات و خط و امانی	بخر چندین جمادی را
بمهر و کفتم مرا بعد از زمانی	ببخیری که سپهر کائنات است	بوصف و مدح او در ضمن تاریخ
		بگو سبزه تازه بوستانی

